



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



دین آزادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دين و آزادي

نويسنده:

محمد تقی مصباح یزدی

ناشر چاپي:

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات حوزه های علمیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
دین و آزادی	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
تقدیم به:	۹
فهرست مطالب	۱۱
مقدمه	۱۴
گفتمان نخست	۱۹
اشاره	۱۹
پرسش ها و پاسخ ها	۲۱
اولین پرسشی که قاعداً باید مطرح شود، تبیین مبادی تصویری این بحث است. تعریف حضرت عالی از آزادی و دین چیست؟ روابط این دو مقوله را تبیین فرمایید.	۲۱
مفهوم آزادی در فلسفه	۲۲
مفهوم آزادی در اخلاق	۲۳
مفهوم آزادی در حقوق	۲۵
نکته: مفهوم مورد نظر از آزادی در این بحث	۳۰
مفهوم دین	۳۰
رابطه ی دین و آزادی	۳۱
آزادی های دینی	۳۳
مفهوم حقوق بشر	۳۵
اگر گروهی پیشنهاد برگزاری مجدد «همه پرسی جمهوری اسلامی» را بدهند آیا این هم پذیرفتنی است یا نه؟	۴۴
گفتمان دوم	۵۳
اشاره	۵۳
دیدگاه های مختلف در مورد حد آزادی	۵۶
پرسش و پاسخ	۶۳
چرا دین آزادی را محدود می کند؟	۶۳
آیا ولایت مطلقه ی فقیه با آزادی مشروعه ی مردم قابل جمع است؟	۶۷
با توجه به مفهوم آزادی با چه معیار منطقی و عقلی، برده داری در اسلام به طور قطع، حرام و ممنوع نگردیده است؟	۶۸
تا وقتی که خوارج، دست به شمشیر نبرده بودند، حضرت امیر - علیه السلام - به آنها آزادی بیان و عقیده داده بود؛ پس چرا در جامعه ی ما با این که بعضی، شمشیر به دست نیستند، نمی توانند آزادی بیان و عقیده داشته باشند؟	۷۰
بخش دوم: پاسخ به سؤالات در مورد آزادی	۷۵
اشاره	۷۵
آزادی مورد نظر اسلام با آزادی غربی چه تفاوتی دارد؟	۷۷
جایگاه دین و آزادی و نسبت بین آنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟	۸۱

- ۸۵ راه تحقق آزادی دینی چیست؟
- ۸۸ رابطه ی دین و آزادی را بیان کنید.
- ۹۱ حدّ و مرز آزادی عقیده، اندیشه و بیان در اسلام چیست؟
- ۹۶ آزادی مقتید به عدل است یا دین؟
- ۹۸ آیا فردگرایی در فرهنگ غرب با اسلام سازگار است؟
- ۱۰۱ آیا آزادی تکوینی و انتخابگر بودن انسان با توحید افعالی سازگار است؟
- ۱۰۴ آیا این حرف درست است که اسلام با آزادگی سازگار است نه آزادی؟
- ۱۰۶ در زمان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و حضرت علی(علیه السلام) اگر کسی عقیده ی غلطی ابراز میکرد با او چگونه برخورد می شد؟ آیا الآن هم همان طور است؟
- ۱۱۱ حد و مرز آزادی در قانون مشخص شده است، پس چرا برخی به اجتماعات قانونی حمله می کنند؟
- ۱۱۴ بعضی عقیده دارند: با تسامح و تساهل، برخی از احکام اسلام را نادیده بگیریم تا اسلام طرف دار بیش تری پیدا کند. آیا این راه صحیح است؟
- ۱۱۶ آیا عالمان دین که خود را مدافع آزادی می دانند می توانند به نام دین، مانع آزادی شوند؟
- ۱۱۸ آیا دین، مردم سالاری را می پذیرد؟ با چه شرایطی؟
- ۱۲۰ مقصود از آیهی «لا اکراه فی الدین» چیست؟ آیا به این معنی است که هیچ محدودیتی و ممنوعیتی برای انسان نیست؟ در این صورت کیفرها و عذابی که در دین مطرح است برای چیست؟
- ۱۲۲ آیا جنگ های پیامبر(صلی الله علیه و آله) و آیات جهاد، با آیه ی «لا اکراه فی الدین» سازگار است؟
- ۱۲۴ اگر انتخاب دین آزاد است، چرا بعد از بلوغ فکری، انسان نمی تواند دین خود را انتخاب کند و باید بر دین ابا و اجدادش باشد و در غیر این صورت، مرتد محسوب می شود؟
- ۱۳۱ درباره مرکز

سرشناسه : مصباح، محمدتقی، - 1313

عنوان و نام پدیدآور : دین و آزادی / گفتمان و پرسش و پاسخ از محمدتقی مصباح یزدی

مشخصات نشر : قم: حوزه علمیه قم، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی، 1381.

مشخصات ظاهری : ده، ص 109

شابک : 964-6918-13-14500 ریال

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Reigion freedom.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : آزادی (اسلام)

اسلام و اجتماع

آزادی -- جنبه های مذهبی

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی

رده بندی کنگره : 14/BP230/م56د9 1381

رده بندی دیویی : 297/48

شماره کتابشناسی ملی : م 81-19259

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

دين و آزادي

گفتمان و پرسش و پاسخ از:

محمد تقی مصباح یزدی

مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه ی علمیه

قم - 1381

ص: 2

تقديم به:

منادي بزرگ آزادي و دين داري و منجي بشریت از زنجيرهاي اسارت انسان، حضرت بقیة الله الاعظم اروحنا له الفداء.

ص: 3

فهرست مطالب

مقدمه... هشت

گفت‌وگو نخست... 3

پرسش‌ها و پاسخ‌ها... 5

تبیین مبادی تصویری: تعریف آزادی و دین... 5

مفهوم آزادی در فلسفه... 6

مفهوم آزادی در اخلاق... 7

مفهوم آزادی در حقوق... 9

مفهوم مورد نظر از آزادی در این بحث... 14

مفهوم دین... 14

رابطه‌ی دین و آزادی... 15

آزادی‌های دینی... 17

مفهوم حقوق بشر... 19

ص: 5

جایگاه آیه ی شریفه ی «لا اکراه فی الدین» در بحث آزادی... 25

رفراندم مجدد برای نظام... 28

مناظره با دگراندیشان... 31

گفتمان دوم... 37

دیدگاه های مختلف در مورد حد آزادی... 40

پرسش و پاسخ... 47

علت محدودیت آزادی توسط دین... 47

رابطه ی ولایت مطلقه ی فقیه با آزادی مشروع... 51

علت عدم منع مطلق برده داری در اسلام... 52

مقایسه ی آزادی در جامعه ی ما و زمان حضرت امیر(علیه السلام)... 54

تبیین مواضع آیت الله مصباح... 57

بخش دوم: پاسخ به سؤالات در مورد آزادی... 59

تفاوت آزادی مورد نظر اسلام و غرب... 61

جایگاه دین و آزادی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران... 65

راه تحقق آزادی دینی... 69

رابطه ی دین و آزادی... 72

حدّ و مرز آزادی عقیده، اندیشه و بیان در اسلام... 75

آزادی، مقید به عدل است یا دین؟... 80

نظر اسلام در مورد فردگرایی... 82

رابطه ی انتخابگر بودن انسان با توحید افعالی... 85

مقايسه ي آزادي ابراز عقیده در زمان پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و حضرت امير (عليه السلام) با زمان ما... 90

با وجود قانون حد آزادي، چرا حمله به اجتماعات قانوني؟ ... 95

رابطه ي تساهل و تسامح با تحکيم جایگاه اجتماعي اسلام... 62

منع آزادي به نام دين... 100

جایگاه مردم سالاري در دين... 102

رابطه ي «لا اکراه في الدين» با کيفرهای ديني... 104

رابطه ي «لا اکراه في الدين» با جنگهای صدر اسلام... 106

رابطه ي آزادي در انتخاب دين و ارتداد... 108

آزادي يکي از اصیل ترین ارزش های نوع بشر به شمار می رود؛ به گونه ای که همگان آن را می ستایند. فیلسوفان متافیزیک و عالمان علوم اجتماعی، به ویژه حقوق و سیاست، در این زمینه سخن ها رانده اند.

با این که مفهوم آزادي، جزء مفاهیم بدیهی محسوب می شود ولی در رسیدن به آن، گرفتار دشواری ها و پیچیدگی های فراوانی هستیم؛ بر این اساس، تعاریف گوناگونی برای آن عرضه شده است و هر مکتب و فلسفه ای با توجه به پیش فرض های خود، به تفسیر آن پرداخته است؛ لذا، سوء تفاهم و اختلاف نظر فراوانی در این مفهوم انتزاعی، به چشم می خورد.

شهید مطهری، در کتاب تکامل اجتماعی انسان می فرماید:

«آزادي يکي از بزرگ ترین و عالی ترین ارزش های انسان است؛ به تعبیر دیگر، جزء معنویات انسان است (چیزهایی که مافوق حدّ حیوانیت اوست). آزادي برای انسان، ارزشی مافوق ارزش های مادی است. انسان هایی که بویی از انسانیت برده اند، حاضرند با شکم گرسنه و تن برهنه و در سخت ترین شرایط، زندگی کنند ولی در اسارت يك انسان دیگر نباشند و آزاد زندگی کنند.»

تاریخ اسلام و نمونه های فراوان سیره ی عملی پیشوایان دین در احتجاجات و رفتارهای اجتماعی، مؤید این ارزش گذاری است.

این پدیده ی مهم باید از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد:

نخست، تعریف و روش شناسی تعریف آزادی و علت برتری یک تعریف بر تعریف های دیگر.

دوم، توجه به «آزادی از»، «آزادی در» و «آزادی برای». بدین معنا که باید تبیین کرد که آدمیان باید از چه چیزهایی و در چه محدوده و قلمروی آزاد باشند و هدف این آزادی ها چیست؟

سوم، ملاک و معیار آزادی است. استاد مطهری در این باره می فرماید: انسان استعدادهایی برتر و بالاتر از استعدادهای حیوانی دارد. این استعدادها یا از مقوله ی عواطف و گرایش ها و تمایلات عالی انسانی و یا از مقوله ی ادراک ها و دریافت ها و اندیشه هاست. به هر حال، همین استعدادهای برتر، منشأ آزادی های متعالی او می شود. در غرب، ریشه و منشأ آزادی را تمایلات و خواهش های انسانی می دانند و آن جا که از اراده ی انسان سخن می گویند، در واقع، فرقی میان تمایل و اراده قایل نمی شوند. از نظر فلاسفه ی غرب، انسان موجودی است دارای یک سلسله خواست ها و می خواهد که این چنین زندگی کند. همین تمایل، منشأ آزادی عمل او خواهد بود.

چهارم، انواع آزادی و عدم خلط میان آنهاست. مانند آزادی فلسفی، یعنی اختیار در مقابل جبر - که مسئله ای پر چالش میان متکلمان اسلامی، یعنی اشاعره، معتزله و شیعه و نیز فیلسوفان غربی از جمله اگزیستانسیالیست ها و مالبرانش بوده است. -

آزادي فكري، يعني، آزادي در تفكر و اندیشه، آزادي عقیده، و آزادي فردي و اجتماعي؛ مانند آزادي هاي سياسي و حقوقي و در نهايت، آزادي اخلاقي و عرفاني.

ما در دوراني به سر مي بریم که شبهه ها و پرسش هاي فراواني در عرصه ي دين و آزادي - آن هم در زواياي مختلف آن - مطرح شده است.

آيا دين با آزادي ارتباطي دارد؟ آيا ارتباط اين دو مقوله، از سنخ ارتباط تعاضدي است يا تعاندي؟ سازگارند، يا ناسازگار؟ آيا مي توان عناصري از دين را با عناصري از آزادي سازگار دانست يا خير؟ آيا ملاك محدود کردن آزادي، تنها قراردادهاي اجتماعي و حقوق وضعي است يا حقوق طبيعي و اديان نیز مي توانند در اين محدودسازي، نقش ايفا کنند؟

آنچه پيش روي شما خوانندگان عزيز است محصول دو گفتمان در باب رابطه ي دين و آزادي است که توسط استاد علامه حضرت آيت الله مصباح يزدي، در مدرسه ي فيضيه به اجرا در آمده است. در اين گفتمان ها، فضلا و طلاب حوزه ي علميه ي قم حضور داشته و پرسش هايي را مطرح نموده اند و استاد با حوصله ي تمام در جلسات گفتمان به آن پرسش ها پاسخ داده اند و نیز پاسخ پاره اي از پرسش ها زير نظر ايشان تهيه و تدوين شده است.

اميدوارم، اين اثر براي خوانندگان عزيز مفيد واقع گردد. در پايان از همه ي پژوهشگران و مديران مرکز مطالعات که در آماده سازي اين اثر تلاش نموده اند سپاس گزارم؛ به ويژه، مدير محترم مرکز مطالعات و پژوهش هاي فرهنگي و مدير محترم حوزه ي علميه، حضرت حجت الاسلام والمسلمين آقاي حسيني بوشهري.

عبدالحسين خسروپناه

جانشين مرکز مطالعات و پژوهش هاي فرهنگي

حوزه ي علميه ي قم

ص: 10

موضوع بحث، رابطه ي آزادي و دين است. در اين زمينه به خصوص در سال هاي اخير، بحث هاي زيادي انجام گرفته و كتاب ها، رساله ها و مقالات فراواني منتشر شده و در گوشه و كنار، درس ها، بحث ها، ميزگردها، سخن راني ها و كنفرانس هايي برگزار شده است؛ ولي علي رغم همه ي اين بحث ها، ممكن است گوشه هايي از بحث هنوز احتياج به توضيح داشته باشد.

اجمالاً ما مدعي هستيم كه در اين زمينه، بيش تر ابهام ها در مفاهيم است. اصلاً آزادي يعني چه؟ همين طور مفهوم ما از دين، با مفهوم غربي ها و غرب زده ها متفاوت است. بايد توضيح دهيم كه واژه ي دين، چه مفهومي دارد؟ قلمروش تا كجاست؟ شامل چه زمينه ها و محورهايي از معرفت ها، رفتارها، ارزش ها و باورها مي شود. در اين تصوّر كه دين با آزادي تنافي دارد، دين به چه معنا و آزادي به چه معناست؟ و همين طور تبين اين شعار كه دين - لا اقل دين اسلام - با آزادي، هيچ

تنافي ندارد و هر کدام، جاىگاه خودشان را دارند و نبايد تعارض داشته باشند، چگونه است؟ با کدام آزادي؟ به چه نحو؟ و سؤالاتي از اين قبيل كه، آيا دين مي تواند جلوي آزادي را بگيرد؟ مي تواند آن را محدود كند يا نمي تواند؟ و...

ص: 4

n اولین پرسشی که قاعداً باید مطرح شود، تبیین مبادی تصویری این بحث است. تعریف حضرت عالی از آزادی و دین چیست؟ روابط این دو مقوله را تبیین فرمایید.

2 به نظر بنده، همان طور که بارها در جاهای مختلف از حدود ده - پانزده سال پیش، مطرح کرده ام و در برخی از نوشته هایم هم منتشر شده، آزادی، مشترک لفظی است؛ یعنی با این معانی مختلفی که امروز به کار می رود، پیدا کردن معنای جامع و مشترک بسیار مشکل است؛ جز در همان ریشه ی رها بودن؛ که معنای سلبی آن، عدم تقیید و معنای ایجابی اش رهایی است؛ ولی این تعریف، چیزی را روشن نمی کند؛ یعنی دامنه ی اصطلاحی که امروزه در حوزه های معرفتی مختلف، مانند فلسفه، اخلاق، سیاست، حقوق، جامعه شناسی و... مطرح است، با این معنای لغوی، معلوم

ص: 5

نمی‌شود. اگر معناهاي خاصش را در نظر بگیریم، چندین معنا می‌شود که جمع کردن آنها با هم، مشکل و غیر ممکن است.

مفهوم آزادي در فلسفه

در حوزه ي فلسفه و کلام، وقتی می‌گوییم انسان آزاد است؛ یعنی مختار است و مجبور نیست. حال، این تعریف، يك معنای افراطی دارد و آن این که همه چیز در اختیار انسان است.

امروزه در مکتب «اگزیستانسیالیسم» این معنای افراطی مطرح می‌شود که انسان می‌تواند هر کاری را هر وقت اراده کرد، انجام دهد. معروف ترین جمله ای که از ژان پل سارتر نقل شده است، در زمان جنگ ویتنام بود. این جنگ يك مسئله ي بسیار حادّ جهانی بود که چندین سال طول کشید. این جنگ، اول بین فرانسه و ویتنام و بعد بین آمریکایی ها و ویتنامی ها رخ داد. ژان پل سارتر - به عنوان يك اگزیستانسیالیسم - گفت: «من اگر اراده کنم، جنگ ویتنام تمام می‌شود.» این جمله، برای نشان دادن دایره ي قوّت اراده ي انسان بود و این که انسان چقدر آزاد است. کسانی تا این حد برای انسان اختیار قایل اند.

در مقابل، گرایش هایی، هم در اسلام و هم قبل از اسلام و پس از آن در مکتب های مختلف فلسفی مطرح بوده است. هر دوی این ها مربوط به حوزه ي فلسفه است؛ یعنی این که انسان، تکویناً قدرت انتخاب در عمل و تفکر را دارد و می‌تواند آزادانه به چیزی ایمان بیاورد و معتقد بشود؛ یا نه، فکر و اعتقاد و ایمانش تابع عوامل ارثی و محیط است و هر چه این عوامل اقتضا کرد، همان طور می‌شود؛ به عبارت دیگر، آیا انسان در مقام عمل، می‌تواند چیزی را با اراده ي آزاد خودش

انتخاب کند؟ یا مجبور است و خیال می کند آزاد است و عوامل دیگر، رفتار او را تعیین می کنند و او هیچ اختیاری ندارد؟

در این جا مسئله ی جبر و اختیار مطرح است. این مسئله هیچ ربطی با مسائل سیاسی، اجتماعی، حقوقی و... ندارد. بعضی ها مغالطه می کنند و می خواهند از وجود آزادی به معنای فلسفی و کلامی اش، برای مسائل سیاسی و حقوقی استفاده کنند.

به هر حال، يك معنا، آزادی تکوینی انسان است؛ یعنی انسان آزاد آفریده شده است (البته از دید کسانی که انسان را مخلوق می دانند و به خدا معتقدند)؛ اما کسانی که به خداوند اعتقاد ندارند، می گویند: انسان، پدیده ای است که می تواند خودش تصمیم بگیرد و هیچ عاملی نمی تواند او را مجبور کند. در مقابلش هم کسانی می گویند: نه، این تصور آزادی، يك توهم است و انسان تکویناً مجبور است. به هر حال، پذیرش هر يك از این دو، [جبر یا اختیار] عین مسئله ی آزادی به عنوان يك حق انسانی، یا چیزی معارض با آزادی نیست.

آزادی، در معنای تکوینی، باید و نباید ندارد. آیا انسان تکویناً آزاد است یا آزاد نیست؟ یا باید بگوییم انسان اختیار دارد یا ندارد؟ اما این که انسان باید آزادی داشته باشد یا نباید داشته باشد، در تکوین جایی ندارد.

مفهوم آزادی در اخلاق

چند نوع دیگر آزادی مطرح می شود که در آن باید و نباید، معنای ارزشی دارد: یکی آزادی به معنای این که آیا هیچ نیرویی می تواند اخلاقاً انسان را ملزم به کاری کند؟ یا این که انتخاب اخلاق خوب و بد یا نظام های ارزشی، اختیاری است؟ به تعبیر دیگر، يك رفتار - صرف نظر از دولت و قانون و مجازات و... - اخلاقاً خوب و پسندیده است یا نه؟ مثلاً، آیا انسان اخلاقاً ملزم است معتقد به این باشد که

راست گویی خوب است و دروغ گویی بد است؟ یا اخلاق، اساسی ندارد و ما می توانیم اختیار کنیم که راست گفتن خوب است یا بد است و اختیارش به دست ماست؟ یعنی، آیا انسان می تواند نظامی را انتخاب کند که یک سلسله ارزش ها را می پسندد و یا نظامی که همان ارزش ها را نفی می کند؟

شاید، مثال راست گفتن، مثال خوبی نباشد؛ برای این که همه می دانند راست گفتن خوب است و مخالف ندارد. فرض کنید بعضی از رفتارهای ناهنجار جنسی که در نظر ما بسیار بد است، تا آن جا که آوردن اسمش هم زشت است؛ در نظر عده ای دیگر، رفتاری پسندیده است. امروز می بینید که هفتصد نفر از هم جنس بازان آمریکایی و غیر آمریکایی، کشتی کرایه می کنند و دور دنیا را با پرچم و تشکیلات می گردند. به هر کشوری که می رسند از این ها پذیرایی می شود و به عنوان مردمی سرشناس و با شخصیت وارد می شوند؛ حتی شخصیت های سیاسی، شهردار شهر، نخست وزیر، وزیران ... از آنها استقبال می کنند و آنها هم افتخار می کنند که هم جنس بازند.

این، دو نظام ارزشی است؛ در یک نظام ارزشی، این کارها بدترین کارهاست و در نظام ارزشی دیگر، این کارها بسیار خوب است. ما ملزمیم یکی از این ها را بپذیریم. عده ای می گویند: این ها امور اعتباری و قراردادی است و انسان اختیار دارد چیزی را خوب یا بد بداند. این، آزادی اخلاقی است، در مقابل الزام اخلاقی.

آزادی اخلاقی معنای دیگری هم دارد که در فرهنگ ما شناخته شده تر است. بسیاری از علمای اخلاق ما، وقتی درباره ی فضیلت های اخلاقی بحث می کنند، می گویند: ریشه ی همه ی فضیلت های اخلاقی، حریت است - که اگر در فرهنگ خودمان آن را به آزادی معنا کنیم، مناسب تر از آزادی است. - منظورشان از حریت

این است که انسان، از قید شهوت‌ها و از اطاعت قوه‌های حیوانی و شیطانی آزاد باشد. گاهی هم این را به معنای آزادی اخلاقی می‌دانند؛ مثلاً در یک نظام اخلاقی، ما یک سلسله کارها را اسارت می‌دانیم. شکم پرستی، شهوت رانی، تملق‌گویی و... را اسارت می‌دانیم و در مقابل، عزت نفس، عفت، پاک‌دامنی و... را آزادی می‌دانیم و این آزادی؛ یعنی آزادی اخلاقی.

به نظر می‌آید فخرالدین رازی در «مباحث مشرقیه»-وقتی در مورد اخلاق بحث می‌کند - مطلبی را مطرح می‌کند که حریت، اساس اخلاق است. پس یکی آزادی فلسفی شد و یکی هم آزادی اخلاقی که دو معنا دارد؛ ولی هیچکدام از این‌ها امروز در بحث‌های سیاسی و اجتماعی مطرح نیست.

مفهوم آزادی در حقوق

بحث دیگر این است که، انسان از نظر حقوقی چه اندازه آزاد است؟ مسائل حقوقی با اخلاقی تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله این که مسائل اخلاقی، در موردهای کاملاً فردی هم مطرح می‌شود. انسان خودش تنها باشد و در داخل خانه اش، شکم پرست باشد یا نباشد؛ بی‌نظم باشد یا نباشد؛ ولو اصلاً با انقیاد هم سر و کاری نداشته باشد. در این جا قانون اخلاقی داریم؛ اما قانون حقوقی نداریم، دولت نمی‌گوید شکم پرست نباش، ربطی به دولت ندارد؛ یا اگر کسی انجام داد، دولت حق تعقیبش را ندارد.

مسائل حقوقی - به معنای خاصش - در جایی مطرح می‌شود که روابط اجتماعی مطرح شود و برای تنظیم روابط اجتماعی، مقرراتی وضع شود و دولت، ضامن اجرای آن مقررات باشد.

در مسائل حقوقی، انسان آزادی دارد یا ندارد؟ این جا چند بحث مطرح می شود. یکی این که انسان در چه چیزی از نظر حقوقی، آزاد است؟ از نظر مالکیت؟ از نظر مسائل خانوادگی؟ از نظر انتخاب سیاسی؟ از لحاظ دخالت در امور سیاسی؟ به قول آقایان، دخالت در سرنوشت و حاکمیت بر سرنوشت خود؟ چنین چیزهایی، بیش تر محل بحث است. آنچه امروزه در جامعه ی ما بر آن تکیه می شود، آزادی بیان و عقیده و آزادی مطبوعات است. این ها نه از قبیل آزادی های فلسفی است در مقابل جبر، نه به معنای آزادی اخلاقی. سخن این است که از نظر حقوقی، تا چه اندازه آزادی رفتاری داشته باشیم که تحت تعقیب قرار نگیریم؛ ممکن است رفتاری از نظر اخلاقی بد باشد، ولی از نظر حقوقی و قانونی آزاد باشد.

در کشور جمهوری اسلامی ایران، در روزنامه ی کثیرالانتشاری که با بعضی از گروه های سیاسی و حاکم انتساب دارد، نوشته شده که «هم جنس بازي مردود است، ولی از نظر قانون نباید ممنوع باشد». منظور از مردود، مردود اخلاقی است. ما می توانیم هر کاری را اخلاقاً نپسندیم و آن را مردود بدانیم، بعضی هم معتقدند که این کار اخلاقاً مردود نیست، بلکه خوب است و از ازدیاد جمعیت جلوگیری می کند.

معنای این که هم جنس بازي از نظر اخلاق مردود است ولی نباید در قانون ممنوع باشد، همین است؛ یعنی اگر کسی این عمل را مرتکب شد، دولت نباید تعقیبش کند؛ چون يك مسئله ي شخصي است. اگر شما نمی پسندید، تقبیحش کنید؛ اما دولت حق ندارد تعقیب کند.

به هر حال، این آزادی که محل بحث است، آزاد بودن انسان در مقابل دولت است. دولت قوه ای است که انسان را به رعایت قوانین و امی دارد. اصل این است که

ما آزاد باشیم تا هر چه دلمان بخواهد انجام دهیم؛ هیچ کس حق ندارد مانع ما شود، مگر این که مزاحم آزادی دیگران شویم یا به اختیار خودمان، آزادی مان را محدود کنیم. کس دیگری حق ندارد برای ما قانون وضع کند و بگوید ملزمید که این طور رفتار کنید.

معنای آزادی که امروز مطرح می شود این است: من دلم می خواهد که لخت به خیابان بیایم! هیچ کسی نتواند بگوید که چرا این کار را می کنی؛ مگر این که خودم بخواهم همیشه با لباس بیرون بیایم. این که مردم، خودشان رأی بدهند که می خواهیم همیشه با لباس باشیم، یا مقرراتی برای خودشان وضع کنند، حرف دیگری است و منافاتی با آزادی شان ندارد. خودشان انتخاب کرده اند؛ اما اگر فردی نخواهد این طور باشد، اصل بر این است که هر کسی هر طوری دلش می خواهد رفتار کند. دین و اخلاق و دولت - به معنای عامش؛ یعنی، قوه ی مقننه، قضاییه و مجریه - حق ندارد کسی را وادار کند.

آنچه امروز درباره ی آزادی در دنیا مطرح است این هاست. آن وقت سؤال می شود که آیا شما می گوید دولت حق ندارد قانونی وضع کند و آزادی های دیگران را محدود کند؟ می گویند: چرا، دولت حق دارد مردم را منع کند تا مزاحم آزادی دیگران نشوند و عملاً هر کسی باید خودش را محدود کند که مزاحم دیگران نشود. قانون هم فقط برای این است که مشخص کند چه کاری مزاحم آزادی دیگران است؛ چون حد و حدود مشخصی ندارد. ما می پرسیم: دولت چه حقی دارد که ما را وادار به رعایت این قانون کند؟ می گویند: خود شما باید رأی بدهید؛ چون خودتان این دولت را انتخاب می کنید، پس این هم آزادی خودتان است؛ اما اگر کس دیگری برای شما تعیین کند - ولو خدا - این خلاف آزادی است.

بنابراین، همین کسانی که دم از اسلام و گرایش های ملی و مذهبی و... می زنند، صریحاً می گویند که دین، حق ندارد آزادی انسان را محدود کند. گاهی کم کم شعارهای رقیق تری از طرف دیگران هم مطرح می شود که دین نباید آزادی را محدود کند وگرنه گور خودش را می کند؛ مثلاً تعبیراتی از این قبیل که: نباید دین، آزادی ها را محدود کند؛ آن جا که آزادی محدود می شود، دین را باید کنار گذاشت.

متأسفانه، حتی کسانی که به لباس روحانیت هم ملبّس هستند، صریحاً گفته اند و نوشته اند: اگر بخواهیم بین آزادی انسان و دین، یکی را انتخاب کنیم، آزادی، مقدم است. این مسائل در مورد آزادی، مطرح است.

پس در اصل آزادی تکوینی - که بحث فلسفی است - ما معتقدیم که انسان اختیار دارد؛ البته اختیار محدود؛ نه نامتناهی.

آزادی اخلاقی نیز، شایسته ی بحث است که، آیا الزام اخلاقی معنا دارد یا نه؟ اگر دارد، الزام کننده کیست؟ این مسئله در فلسفه ی اخلاق بحث می شود و مکتب های مختلفی هم دارد. بحث های سیاسی و اجتماعی، مربوط به فلسفه ی اخلاق نیست.

برخی نویسندگان، برای اثبات مسئله ی آزادی به معنای سیاسی اش، (آزادی در گفتار، نوشتار، انتخاب شغل، انتخاب نماینده ی مجلس و انتخاب رئیس جمهور یا انتخاب دین) یکی از موضوعاتی را که مطرح می کنند، این است که انسان در انتخاب دین، و تغییر آن آزاد است؛ بنابراین، کسانی که احکامی برای ارتداد قایل هستند و تغییر دین را جایز نمی دانند محکوم اند.

این نظر قابل قبول است که انسان در انتخاب دین، آزاد است. آیا همان طور که آزاد بود دین اسلام را قبول کند، بعداً هم آزاد است دینش را تغییر دهد و دین

دیگری را انتخاب کند؟ این ها محل بحث است. اما اگر برای اثباتش به آزادی تکوینی و اخلاقی، استناد کنند، مغالطه است و ربطی به این جا ندارد.

ص: 13

نکته: مفهوم مورد نظر از آزادي در اين بحث

منظور از آزادي - مطلوب يا نامطلوب، مطلق يا مقيد - آزادي در مقابل قانون و دولت است؛ يعني انسان در انتخاب عقیده يا گفتن سخن يا انجام دادن رفتاري، تحت تعقيب دولت قرار نگیرد و قانون مزاحمش نباشد؛ قانوني که به وسيله ي دولت اجرا مي شود.

مفهوم دين

اما درباره ي دين، تعريف هاي زيادي کرده اند، تا جايي که بعضي گفته اند براي دين، حتمي اعتقاد به خدا هم لازم نيست. در بحث ذاتيات و عرضيات دين، گفته اند که حتمي اعتقاد به خدا از ذاتيات دين نيست، بلکه از عرضيات است، پس ذاتياتش چيست؟ در جايي گفته اند که از ذاتيات دين، اين است که انسان، انسان را خدا نداند. همين معنای سلبي، ذات دين است. ولو سالبه ي به انتفاع موضوع باشد؛ يعني اگر به خدایي هم معتقد نباشد، همين که انسان را خدا نمي داند، اين ذاتي دين است. به هر حال، وقتي آزادي در کلام بود و کسي براي خود، هيچ نوع محدوديتي قايل نشد، آن وقت همه چيز مي توان گفت.

تعرفي که ما از دين داريم تعريفی است که بر دين اسلام منطبق مي شود؛ يعني مجموعه ي حقايق و ارزش ها و رفتارهايي که انسان را به کمال نهايي مي رساند؛ و مصداق کمال نهايي در ديد ما و در فرهنگ اسلامي، نزديکي به خداست. مجموعه ي باورها و ارزش ها و رفتارهايي که انسان را به سوي خدا و کمال نهايي و سعادت ابدي رهبري مي کند، اسمش دين است.

به عبارت ساده تر، آنچه خداوند از بندگانش خواسته است - به تعبير طلبه ها مقتضاي اراده ي تشریعی الهي - اسمش دين است. خدا اراده فرموده که بندگانش

موحد باشند، پس اعتقاد به توحید از دین است. خدا اراده فرموده بندگان را معتقد به معاد باشند، پس اعتقاد به معاد جزء دین است؛ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا⁽¹⁾ و همین طور اعتقاد به ارزش ها و رفتارهای فردی و اجتماعی و همه ی آنچه که به گونه ای در کمال انسانی به صورت مثبت دخالت دارد، جزء دین است و نفی و منع و طردش هم، جزء سلبیات دین؛ یعنی دین سلب کل است.

به تعبیر دیگر، حق در عقیده و عمل، دین است و آنچه در مقابلش است، باطل و بی دینی است؛ ولی این ها را گاهی با عقل اثبات می کنیم، مثل اثبات وجود خدا و بسیاری از ارزش ها.

حسن عدل را با عقل اثبات می کنیم؛ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ،⁽²⁾ عدل جزء دین است، ولی با عقل اثبات می شود و مطالب زیادی هم هست که باید از راه وحی اثبات شود. وحی نیز یا وحی مستقیم است که به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شده و نصّش در اختیار ماست، یعنی قرآن کریم؛ یا تفسیر آن وحی است که به وسیله ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا ائمه ی اطهار (علیه السلام) فرموده شده که اسمش را اصطلاحاً سنت می گذاریم.

پس محتوای عقل و کتاب و سنت، در ارتباط با آنچه انسان را می تواند به کمال، جهت دهد دین است.

رابطه ی دین و آزادی

n با توجه به تعریفی که حضرت عالی از آزادی به معنای حقوقی و سیاسی اش فرمودید و هم چنین تعریفی که از دین ارائه کردید، چه رابطه ای

ص: 15

1- . سوره ی فرقان (25)، آیه ی 11.

2- . سوره ی نحل (96)، آیه ی 90.

می توان بین آزادی و دین بیان کرد؟ آیا این دو مقوله با هم سازگارند یا تعارض دارند؟ اگر تعارضی پیدا کردند، حق تقدم با کدام يك از این دو مقوله است؟

2 با توجه به موضوع بحثی که عرض کردیم، آزادی، متعلق باید و نباید قرار می گیرد؛ نه متعلق هست و نیست. آزادی تکوینی انسان، بحثی ندارد که ما بگوییم باید باشد، یا نباید باشد. آن آزادی که باید باشد، به دو مقوله مربوط می شود: 1. مقوله ي اخلاق؛ 2. مقوله ي حقوق.

دین اسلام، هم شامل مقولات اخلاقی و هم شامل مقولات حقوقی است. وقتی از نظر دین می گوییم: فلان چیز آزاد است یا نه؟ باید پرسید که از نظر اخلاق دینی، یا از نظر حقوق دینی، یا قانون دینی؟

از نظر اخلاق دینی، دایره ي محدودیت های آزادی بسیار زیاد است؛ یعنی ما در هر موردی، لاقلاً يك نهی داریم و يك امر می توانیم داشته باشیم. ما باور کردیم که هیچ حرکت، سکون و رفتار اختیاری انسان نیست که دین به آن توجه نکرده باشد؛ اگر آن عمل در سعادت و شقاوت انسان، نفیاً و اثباتاً، دخالت داشته باشد، دین در آن جا يك نظری دارد.

در این جا اشاره کنم که گاهی گفته می شود: دین، یا باید همه چیز را بیان کند، یا فقط مختص باشد به يك دایره ي محدودی که رابطه ي انسان با خداست. اگر این را نگفتیم، پس باید همه چیز را از دین بخواهیم؛ یعنی آسپزی و مهندسی را هم از دین بخواهیم؛ این مغالطه است. گفتیم دین شامل همه چیز می شود، از آن جهتی که در سعادت و شقاوت انسان مؤثر است و نتیجه اش حلال و حرام می شود؛ اما کیفیت رفتار، ربطی به دین ندارد. در این که ساختمان را چه جور بسازید - با خشت بسازید یا با آجر یا با آهن - ربطی به دین ندارد؛ اما این که ساختمانان مزاحم همسایه نباشد

و زمین آن غصبی نباشد، به دین ارتباط دارد؛ حیثیت دخالتش در سعادت و شقاوت، مربوط به دین است، نه کیفیت انجامش. همه چیز از آن جهت که حلال است یا حرام، مورد رضایت خدا هست یا نیست مورد توجه دین است؛ اما نباید کیفیت انجام اعمال را هم از دین بخواهیم.

آزادی های دینی

از نظر دینی - به خاطر تقسیم بین مفاهیم اخلاقی و حقوقی - دو نوع آزادی داریم: یکی آزادی اخلاقی؛ یعنی رفتارهای اختیاری انسان، اگر دخالتی در سعادت انسان دارد، مطلوب است و به آن امر شده و اگر منافات دارد، از آن نهی شده است؛ ولی لازمه اش این نیست که حتماً دولت تعقیب کند.

انجام دادن کارهای غیر اخلاقی و نهی شده، اگر به مرتبه ی نهی تحریمی باشد، (این اخلاقاً، به اصطلاح در مقابل حقوقی است) در آخرت مجازات دارد؛ این خارج از آزادی حقوقی است.

دیگری، همان آزادی حقوقی و سیاسی است؛ یعنی اگر انسان کاری را انجام دهد که از نظر دین نهی شده باشد، دولت اسلامی به عنوان ضامن اجرایی تعقیب می کند، و شخص را به انجام واجبات و ترك محرّمات وادار می کند.

اصل دین - اگر ما دین را پذیرفتیم - یعنی محدود کردن آزادی ها. دین می گوید این اعتقاد را داشته باش؛ پس من آزاد نیستم هر اعتقادی داشته باشم. آزاد نیستم به آزادی اخلاقی. اخلاق دینی به من می گوید که تو آزاد نیستی هر عقیده ای را داشته

باشي. اگر به توحيد، عقیده داشتی، به بهشت و اگر قایل به شرک بودی، به جهنم می روی. **إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**؛ (1) **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**. (2)

پس دین در اعتقادات انسان نیز امر و نهی دارد و او را آزاد نمی گذارد تا به هر چیزی که می خواهد معتقد باشد. می گوید، اگر این اعتقاد را داشته باشی، ممکن است تا ابد در جهنم بسوزی: **لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**. اما دولت تعقیب نمی کند.

معنای صحیح 'لا' اِكْرَاهٍ فِي الدِّينِ

1- .سوره ي لقمان (31)، آیه ي 13.

2- . سوره ي نساء (4)، آیه ي 48 و 116.

آزادي. بايد بينيم كه دين چه كارهايي را جايز شمرد و چه كارهايي را منع كرده است. همان طور كه در حوزه ي حقوق، پذيرفتن قانون به معني پذيرفتن عدم آزادي است. اگر كسي اصول قانون اساسي كشوري را پذيرد آزادي خودش را محدود کرده است. پس بديهي است كه دين، با آزادي اخلاق و حقوق برخورد دارد و در بعضي جاها اين ها را محدود مي كند. كساني كه اين را انكار مي كنند مي خواهند ديگران را بفريند.

بعضي معتقدند كه دين حق ندارد آزادي را محدود كند؛ در حالي كه محتوي دين بايدها و نبايدهاست؛ اما دين را بر كسي تحميل كردن، كار دين نيست، بلكه آزادي حقوقي است. آيا دولت مي تواند ديني را بر كسي تحميل كند يا نه؟ اين مسئله ي ديگري است.

محتوي دين، يعني محدود كردن عقايد، افكار، باورها، رفتارها و ارزش ها. همان طور كه پذيرفتن هر قانوني به معنای پذيرفتن محدوديت است؛ چه قانون كمونيستي باشد، چه لائيك، چه اسلام و يا هر دين و مكتب و مذهبي. كلام در اين است كه دين تا چه اندازه مي تواند آزادي را محدود كند؟ اين مسئله در باره ي قانون و حقوق هم مطرح است كه قانون چه اندازه مي تواند آزادي هاي فرد را محدود كند. منظور كساني كه مي گویند نبايد آزادي ها را محدود كرد، همين موارد مشكوك است.

مفهوم حقوق بشر

مسئله ي ديگري كه امروز در دنيا مطرح است، اين است كه آيا مافوق قوانين موضوعه، حقوقي اساسي يا فطري - با اصطلاحات مختلفي كه گفته مي شود - وجود

دارد یا خیر؟ حقوقی که هیچ دولتی حق ندارد متعرض آن بشود. این ها را در اعلامیه ی حقوق بشر گنجانیده اند. فلاسفه ی حقوق در این مورد با هم بحث کرده اند؛ مثلاً حقوق طبیعی چند تا است؟ آیا حقوق فطری وسیع تر از حقوق اساسی است؟ این حقوق اعتبارش از کجاست؟ معنای این که فوق قانون است یعنی چه؟ این ها بحث های گسترده ای است که در فلسفه ی حقوق مطرح می شود.

کلام در این است که قانون هایی که دستگاه قانون گذاری وضع می کند چه اندازه می تواند آزادی های مردم را محدود کند. این درباره ی دین نیز مطرح می شود که دین چه اندازه حق دارد آزادی های افراد را محدود کند؟

همه ی کسانی که این بحث ها را مطرح می کنند، متدین نیستند. بعضی از اینها دین هایی را پذیرفته اند که فعالیتشان فقط در حوزه ی مسائل اخلاقی یا رابطه ی انسان با خداست و در مسائل حقوقی دخالت ندارند.

این نویسندگان در چند سال اخیر تصریح کرده اند که دین به هیچ وجه نباید در مسائل سیاسی و اجتماعی دخالت کند؛ پس دین حق ندارد آزادی های حقوقی و سیاسی را محدود کند و رفتاری را حرام نماید. دین تنها حق دارد برای نماز خواندن و آداب و مناسک شخصی اختیاری، قانون وضع کند، و هیچ حکومتی به عنوان حکومت دینی حق ندارد این ها را الزام نماید؛ مجازات و تعقیب کند؛ زندان بیندازد؛ اعدام کند؛ دست ببرد؛ تازیانه بزند و... این گرایش، امروز بر غرب زده ها حاکم است.

ما معتقدیم که دین در همه ی این کارها می تواند دخالت کند و کرده است. لاقلاً دین اسلام این طور است. اگر دین معنای دیگری داشته باشد یا ادیانی باشند که در مسائل اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، ربطی به اسلام ندارد؛ اگر احکام اجتماعی

و سياسي اسلام، بيش از احكام فردي نباشد كم تر از آنها نيست. پس از نظر ما دين مي تواند در همه چيز دخالت كند.

غربي ها، براي قانون محدوديت هايي قابل شده اند و مي گویند: هيچ قانوني حق ندارد آن آزادي ها را از انسان سلب كند؛ عمده اش در اعلاميه ي حقوق بشر آمده است و روح آنها از نظر بحث هاي علمي و فلسفي به حقوق طبيعي و فطري برمي گردد. كساني كه طرف دار اين مكتب نيستند، مصاديقش را قبول دارند. حق حيات، مالكيت، انتخاب شغل و انتخاب مسكن، جزء حقوق طبيعي و فطري انسان است و هيچ دستگاه قانونگذاري، حق ندارد اين ها را محدود كند.

از نظر علمي و فلسفي، در اين حرف ها تناقض و ابهام هاي فراواني وجود دارد. به عنوان مثال، در همه ي دنيا مجازات هايي داريم كه با نوعي خشونت همراه است؛ اما اعلاميه ي حقوق بشر مجازات هاي خشونت آميز را ممنوع مي داند و مجازات اعدام را منع کرده است؛ در حالي كه كشورهاي اندكي در دنيا حذف مجازات اعدام را پذيرفته اند. مجازات هاي سختي كه فشارهايي بر افراد مي آورد، مانند زندان نيز خشونت است؛ اما آنها اسمش را خشونت نمي گذارند. ولي حق «زندگي، لازمه اش اين است كه در هيچ شرايطي از انسان سلب نشود؛ يعني مجازات اعدام برداشته شود. همين طور حق مالكيت؛ در اعلاميه ي حقوق بشر، مالكيت هيچ كس را نمي توان سلب كرد؛ اما در عمل، دولت ها ماليات مي گيرند و اگر كسي نپردازد او را تحت تعقيب قرار مي دهند.

براي رفع اين اشكال گفتند: اين حقوق براي انسان محفوظ است؛ مگر اين كه قانون آنها را محدود كند، و اين تناقض است. از طرفي مي گویند: اين حقوق، فوق

قانون است و هیچ قانونی حق ندارد این ها را محدود کند و از طرف دیگر می گویند قانون می تواند این حقوق را محدود کند. کدام قانون؟

آمریکا و طرف داران دروغین حقوق بشر به بهانه ی رعایت نکردن این حقوق، با کشورهای دیگر برخورد و آنان را محدود می نمایند؛ در حالی که آن کشورها طبق قوانین داخلی شان عمل می کنند، که مطلقاً می گویند حق مالکیت نباید از کسی سلب شود؛ پس چرا با جرمه های مالی مخالف قانون، حق مالکیت را سلب می کنند؟ مجازات های حبس و زندان را دارند و آن مدتی که شخص در زندان به سر می برد اختیار انتخاب مسکن، شغل و انتخاب رفتار را از دست می دهد.

تعارض اعلامیه ی حقوق بشر یا مکتب حقوق طبیعی و فطری، با قوانین موضوعه ای که در همه ی دنیا پذیرفته شده است، معضلی است که بحث های فراوانی در مورد آن صورت گرفته است.

از نظر ما این معضل، یک راه حل «صحیح دارد و آن این که حقوق طبیعی، اطلاق ندارد؛ بلکه به صورت قضیه ی مهمله است. این که می گوئیم انسان حق «حیات دارد؛ یعنی بی جهت نمی شود حیات کسی را از او گرفت. انسان حق «انتخاب خوراک دارد؛ بی جهت نمی شود کسی را از خوردن، منع کرد یا وادارش کرد که غذای خاصی را بخورد. انسان حق دارد سخن بگوید؛ یعنی بی جهت نمی شود مانع حرف زدن دیگران شد؛ اما هیچ عاقلی شك ندارد که بعضی سخن ها را اخلاقاً یا قانوناً نباید گفت، اخلاقاً نباید دروغ گفت؛ اما ربطی به قانون ندارد. کسی را به خاطر دروغ گفتن مجازات نمی کنند؛ اما تهمت زدن، آبروی کسی را بردن و افترا بستن، در همه ی قوانین عالم به گونه ای، ممنوع است و شخص، تحت تعقیب قرار می گیرد. با این که این هم نوعی سخن گفتن است!

پس معنای صحیح حقوق بشر این است؛ نه این که انسان در همه جا آزاد است. مفهوم آیه *ي مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ (1)...* «حق» حیات است. دو چیز می تواند این حق را سلب کند: یکی این که فساد در زمین کرده باشد و دیگر این که قاتل باشد. برای رعایت حق «صاحبان خون، باید قصاص کرد؛ *بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ*. پس حکم قصاص یا مجازات اعدامی که در مورد فساد در زمین است، منافاتی با حق «حیات ندارد، برای این که حق «حیات، اطلاق ندارد، اهمال دارد، اطلاق در جهت سلبش است؛ یعنی اینطور نیست که هر کسی حق داشته باشد حیات دیگران را به خطر بیندازد. متأسفانه این ها برای محکوم کردن دیگران به اطلاق حقوق بشر تکیه می کنند و باز به استناد همان حقوق بشر، هر ظلم و جنایتی را بر دیگران روا می دارند.

پس جواب این است که دین و قانون می تواند آزادی را در چارچوب مصلحت ها محدود کند. اما در این که چه مصلحتی می تواند آزادی را محدود نماید، بین ما و دیگر مکتب های الهی و فرهنگ غربی، اختلاف اساسی وجود دارد، ما مصلحت های معنوی و روحی انسان را کم ارزش تر از مصالح مادی نمی دانیم؛ اما آنان مصلحت محدود کننده ی آزادی را همین مصلحت مادی می دانند؛ حالا يك مثال عرض می کنم:

در هر جای دنیا، مسموم کردن آب شرب يك شهر را قابل تعقیب می دانند. اگر يك کالا که به بهداشت مردم ضرر می زند، وارد بازار شود، در روزنامه های جمهوری اسلامی مطرح می کنند که فلان کالا با فلان مارک، بهداشتی نیست؛ آن را نخرید و

ص: 23

تولید کننده ي این کالا مورد تعقیب واقع می شود، برای این که مصلحت مادی و سلامت مردم به خطر می افتد.

پرسش ما این است که اگر کسی کاری بکند که فردی از زندگی سعادت‌مندانة ي ابدی محروم شود، این ضررش بیش تر است یا يك كالاي تقلبي فروخته شده در بازار؟

همین گونه است آزادي بیان و مطبوعات. به همان دلیل که تهمت زدن، افترا بستن و ریختن آبرو با زبان جایز نیست؛ در مطبوعات نیز جایز نیست. اگر کسی در خیابان به دیگری نسبت ناروایی بدهد، پلیس او را تعقیب می کند؛ اما اگر همین را در روزنامه بنویسد و با شمار زیاد منتشر کند، شایسته ي تعقیب نمی دانند. این طبق قانون مطبوعات باید به هیئت منصفه برود و دو هفته روزنامه اش تعطیل شود. مطبوعات از نظر ما، تافته ي جدا بافته اي نیستند. سخن گفتن با مردم است، ولي با قلم. هر حکمی که سخن گفتن دارد - از نظر حلال و حرام - نوشتن هم دارد. همان طور که کسی که با زبان تهمت بزند قابل تعقیب دادگاه حقوقی است، اگر مطبوعات هم بنویسند، قابل تعقیب هستند. پس آزادي مطبوعات مثل آزادي بیان است. هر دوی این ها در قالب مصالح انسانی است و مصالح انسانی هم مخصوص به مصالح مادی نیست و عقل و دین این مصالح را تعیین می کنند.

ص: 24

1سؤال دیگری که مکرر پرسیده اند، این است که آیا می توان از آیه ی شریفه ی «لا اکراه فی الدین»(1) این نتیجه را گرفت که دین نمی تواند آزادی را محدود کند؟ در واقع اگر تعارض باشد، حق تقدم با آزادی است یا دین؟

2 يك مسئله ي متدولوژيك (روش شناختي) داریم که از آیات قرآن چگونه باید استفاده کرد؟ آیا می توانیم جمله ای را بدون مقدم و مؤخر و موارد مشابه و مفسراتش مطرح کرده، استدلال کنیم یا نه؟ این يك بحث کلی است. (چون این بحث ها در حضور طلاب جوان است، يك نکته ای را عرض کنم که بیانش برای دیگران آسان تر از اصطلاحات اصولی و الهی است). من در سفری، حدود بیست و چند سال قبل، پیش از انقلاب، در یکی از شهرها قرار بود با کسی که گرایشات و انحرافات عقیدتی داشت، بحث کنم. ایشان گفت: من فقط قرآن را قبول دارم. هر چه شما اثبات می کنید باید از راه قرآن باشد. گفتم: من از شما سؤالی دارم. این را جواب بدهید، بعد فقط از راه قرآن با شما بحث می کنم. گفت: بگو. گفتم: به نظر شما، خوردن گوشت سگ، حلال است یا حرام؟ گفت: معلوم است که حرام است. چیزی بدتر از گوشت سگ نمی شود. گفتم: کجای قرآن است؟ من از راه قرآن اثبات می کنم که حلال است. گفت: نه، این يك چیز آشکار است. گفتم: شما گفتید: فقط قرآن را قبول دارید. من از راه قرآن اثبات می کنم که گوشت سگ حلال است. گفت: آخر چگونه اثبات می شود؟ گفتم: اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. قُلْ لَا اِجْدُ فِيْ مَا اُوْحِيَ اِلَيّْ مُحَرَّمًا عَلٰى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَسْفُوْحًا اَوْ لَحْمَ خِنزِيْرٍ فَاِنَّهٗ رِجْسٌ اَوْ فِسْقًا اَهْلًا لِّغَيْرِ اللّٰهِ. (2) این آیه می گوید همه چیز حلال است؛ غیر از چهار

ص: 25

1- .سوره ی بقره (2)، آیه ی 256.

2- .سوره ی انعام (6)، آیه ی 145.

چیز: مردار و گوشت خوک، خون و حیوانی که برای بت ها ذبح شده باشد. گوشت سگ که از این ها نیست. نه خوک است، نه میته؛ پس اگر ذبحش کنیم، طبق این آیه حلال است. شما برای چه می گوید گوشت سگ حرام است؟ گفت: همه ی مسلمان ها گفته اند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است. گفتیم: پس معلوم می شود غیر از قرآن چیز دیگری هم داریم. به این سادگی نمی توانیم در آیات قرآن به اطلاق عمومش استدلال کنیم. قرآن مخصّص، مطلق و مقید، و ناسخ و منسوخ دارد.

باز گفتیم: نماز صبح چند رکعت است؟ گفت: دو رکعت است؟ گفتیم: کجای قرآن نوشته؟ با کدام آیه اثبات می کنی که نماز صبح دو رکعت است؟ این بحث جدلی بود؛ چون خودش قبول داشت، می شد اینطور با او بحث کنم. پس ما نمی توانیم (بدون مفسّرات) به هر آیه و جمله ای از قرآن استدلال کنیم.

در مسئله ی لا اِکْرَاهَ فِي الدِّينِ،⁽¹⁾ دو احتمال فرض می کنیم:

اول این که: دین اکراه بردار نیست؛ چون قوام دین به اعتقاد قلبی است؛ اعتقاد به خدا و قیامت و رفتاری متناسب با آنها و طبق دستور خدا؛ تا کسی اعتقاد نداشته باشد، دین ندارد. اعتقاد هم با اکراه پیدا نمی شود؛ پس دین اصلاً اکراه بردار نیست.

دوم این که: کسی را نباید به پذیرش دین وادار کرد. حال سؤال می کنیم که آیا ابتدائاً کسی را نمی توان به دین وا داشت؟ یا نه در هیچ شرایطی ما در دین هیچ الزام و اکراهی نمی توانیم داشته باشیم. اگر بگوئید که تا ابد، هیچ کس، در هیچ موردی، حق ندارد به عنوان دین، کسی را به کاری ملزم کند، پس مسئله ی جهاد و قتال چیست؟ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ. ⁽²⁾ این جزء دین است یا نه؟ همان قرآنی که لا

ص: 26

1- .سوره ی بقره (2)، آیه ی 256.

2- .سوره ی توبه (9)، آیه ی 14.

اکراه في الدين گفته است، این را هم گفته است. این همان قرآنی است که می گوید: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ. (1) چه طور به آن جمله ی قرآن می شود استناد کرد، به این نمی شود؟

پس معنای آیه ی لا اکراه في الدين این نیست که در دین، هیچ نوع اکراهی نیست؛ زیرا سراسر قرآن شهادت می دهد که الزام هایی هست؛ یعنی، در عمل می شود کسانی را وادار به انجام کاری کرده، اگر انجام ندادند تعقیبش کنند. السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا؛ (2) آیا این اکراه نیست؟ با بریدن دست کسی که دزدی کرده است، وادارش می کنید که دزدی را ترک کند. اکراه یعنی، با تهدید کسی را وادار کنند که از اراده ی خود دست بردارد؛ مثلاً تهدید کردن دزد و زناکار به بریدن دست و صد تازیانه. این ها در دین هست. با کسانی که گستاخ هستند و می گویند این ها ربطی به دین ندارد، بلکه چیزهایی عادی بوده که در آن زمان گفته شده است و دین فقط همان رابطه ی انسان با خداست، باید از در دیگری وارد بحث شد.

به هر حال آن قرآنی که می گوید: لا اکراه في الدين، احکام الزامی - که به یک معنا توأم با اکراه است - هم دارد. این ها خود دلیل است بر این که، معنای اول مطلوب است، نه معنای دوم. به هر حال، اگر با آیات قرآن نتوانیم استناد کنیم، سنّت و روایات متواتر بسیاری در زمینه های مختلف داریم. پس این آیه دلالتی بر معنی دوم ندارد و اگر توهم شود که چنین دلالتی دارد، آیات دیگر و یا سنّت قطعیّه و سیره ی پیغمبر (صلي الله عليه و آله) و ائمه ی اطهار (عليهم السلام) اثبات می کند که احتمال اول مورد نظر است.

ص: 27

1- . سوره ی انفال (8)، آیه ی 39 و سوره ی بقره (2)، آیه ی 93.

2- . سوره ی مائده (5)، آیه ی 38.

اگر گروهی پیشنهاد برگزاری مجدد «همه پرسى جمهورى اسلامى» را بدهند آیا این هم پذیرفتنى است یا نه؟

2 مسئله ي همه پرسى و حجيت و اعتبارش، مربوط به قوانين موضوعه است. اين اصالتاً يك مسئله ي اسلامى نيست. اگر در جايي همه پرسى، ارزشى داشته باشد و مراجعه به آراى عمومى تعيين كننده باشد، اعتبارش به امضاي ولي فقيه است. تا او دستور ندهد يا امضا نكند، براي مسلمانان هيچ اعتبارى ندارد؛ براي اين كه ما ارزش اسلام را به حق بودنش مي دانيم؛ نه به موافقت مردم.

روزي كه پيغمبر اكرم (صلي الله عليه و آله) مبعوث شد، تنها بود؛ سپس اميرالمؤمنين و حضرت خديجه (عليه السلام) به او ملحق شدند و در مقابل كل دنيا قرار داشت. ارزش اسلام و اعتبار احكام آن به موافقت مردم نيست؛ به حق بودن خودش است.

گاهي مصلحت هاي اجتماعي و خصوصاً بين المللي اقتضا مي كند كه از مردم نظر خواهي شود؛ يعني رفتاري كه ارزش جدلي دارد. ما در دنيا با كشورها، مذاهب، اديان و فلسفه هاي مختلف رويه رو هستيم و ناچاريم با اين ها زندگي كنيم. نمي توانيم ديواري دور خود بكشيم و بگويم با دنيا هيچ سر و كاري نداريم. خدا هم، چنين چيزي را نخواسته؛ نه در زمان خود پيغمبر اكرم (صلي الله عليه و آله) و نه بعد. و دست كم، براي ترويج دينمان مجبوريم با ديگران ارتباط داشته باشيم.

ما موظفيم اسلام را به همه ي دنيا معرفي كنيم. اين وظيفه ي جامعه ي اسلامى است. براي انجام چنين كاري بايد با ديگران ارتباط داشته باشيم. پس ناچاريم با ديگران بر اساس موازين ديگري كه مورد قبول خودشان است، گفت و گو و استدلال داشته باشيم. نام اين استدلال ها - كه بر اساس اصول مسلم دو طرف است،

- از نظر بحث منطقي، جدل است. قرآن نیز در مواردی برای اثبات عقیده ی خود و مغلوب کردن طرف مقابل، به بحث جدلي استناد مي کند.

از جمله جاهایی که بارها در قرآن بحث جدلي شده است، درباره ی این است که خدا دختر ندارد. قرآن مي فرماید: **الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَوَاتِمٌ مِّمَّنْ يَبْغُونَ مِنَ اللَّهِ عَاقِبَةً أَوْ لَدُنَّ عِلَّةٌ أُولَٰئِكَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِمَن يَشَاءُ مَا يَكُونُ لَهُمْ عِلَّةٌ شَيْءًا** (1) عرب ها مي گفتند: فرشتگان، دختران خدا هستند؛ حتی بسیاری از بت ها را به عنوان مظهر فرشتگان مي پرستیدند. قرآن مي گوید: چه طور شما با این که از دختر بدتان مي آید، برای خدا دختر قایل مي شوید؟ **وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ... (2)**

چه طور برای خدا دختر گذاشتید و برای خودتان پسر؟ تقسیم ناعادلانه اي است. آیا اگر آنها مي گفتند: نه! ملائکه هم پسران خدا هستند و ما همان هایی که خودمان دوست داشتیم، برای خدا هم همان ها را قایل شدیم، آن وقت مطلب درست مي شد و اسلام قبول مي کرد؟! پس این بحث قرآن چیست؟ این چگونه بحثي است که مي گوید: **الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَوَاتِمٌ مِّمَّنْ يَبْغُونَ مِنَ اللَّهِ عَاقِبَةً أَوْ لَدُنَّ عِلَّةٌ** (3) این بحث جدلي است؛ يعني، شما بر اساس مباني خودتان هم محکوم هستید.

در بسیاری از موارد قرآن بحث جدلي دارد؛ يعني بر اساس اصول مسلمة و مقبولة بحث مي کند. جدل، يا بر اساس اصول مسلمة و مقبولة است، يا اصول ذابعه و شایعه.

ما در دنیا با کسانی رويه رو مي شويم که عقایدشان با عقیده هاي ما مخالف است و بر اساس اصول خودشان مي توانيم حرفمان را اثبات کنيم. ما حقایق اسلام را به استدلال عقلي و به این که خدا نازل کرده است مي دانيم. حال چرا بايد احکام اسلام را اجرا کرد؟ چون مردم رأی داده اند؟! يا چون خدا نازل کرده ما از اسلام حمايت

ص: 29

1- . سوره ي نجم (53)، آیه ي 21.

2- . سوره ي نحل (16)، آیه ي 62.

3- . سوره ي نجم (53)، آیه ي 21.

مي كنيم؟؛ چون ملت ما اسلام را باعث هويت فرهنگي اش مي داند، يا چون اسلام حق است؟

وقتي از اسلام حمايت مي كنيم، به خاطر اين است كه حق است و درمقابلش هم باطل است. فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ. (1) ولي ديگران اين منطق ما را نمي پذيرند؛ مي گویند شما مي گوید اسلام حق است؛ ما مي گوئيم مسيحيت حق است؛ بودايي ها مي گویند بوديسم حق است. ما مي توانيم با برهان، اثبات كنيم كه اعتقادات شما درست است يا نه؛ بتپرستي صحيح است يا نه؛ قرآن چنين برهان آورده است: شما چرا چيزهايي را مي پرستيد كه نمي شنوند و براي شما كاري انجام نمي دهند؟ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ. ولي راه كوتاه تر اين است كه ما آن بحث را با برهان اثبات نكنيم؛ بلكه مي گوئيم: مگر شما نمي گوئيد كه اعتبار يك دولت بر اين است كه مردم به آن رأي بدهند؟ 98 درصد رأي دادند. ديگر چه مي گوئيد؟

رأي دادن مردم براي اين نبود كه در قوانين بين المللي مورد قبول است؛ مردم به دستور مرجع تقليدشان قيام كردند، خون دادند، اين نظام و رهبري آن را پذيرفتند. آن روز كه قانون اساسي كشور اجازه نمي داد انقلاب كنند، بر چه اساسي انقلاب كردند؟ مردم به خاطر اين كه مرجع تقليدشان فرمود: تقيه حرام است ولو بلغ ما بلغ، انقلاب كردند. دليل اين ها حقانيت است، دليل عقلي هم دارد. بعد از اين كه از طريق عقل ثابت شد، بر اساس ادله ي تقلي، ساير فروعش را اثبات مي كنيم.

اما دنيا اين را از ما نمي پذيرد؛ پس با دنيا با منطق جدلي بحث مي كنيم. مي گوئيم: همان طور كه شما يك دولت را با پنجاه درصد به علاوه ي يك آرا معتبر مي دانيد، در ايران 98 درصد مردم به جمهوري اسلامي رأي دادند؛ ديگر چه مي گوئيد؟ امام (ره)

ص: 30

برای رعایت مصلحت بین المللی، فرمود: در انتخابات شرکت کنید و بگویید: جمهوری اسلامی آری یا نه؟ یکی از این دو؛ نه یک کلمه بیش تر و نه یک کلمه کم تر. مردم به دستور مرجع تقلیدشان عمل کردند. بله! چند درصدی از مردم ایران، غیر مسلمان یا لامذهب بودند که رأی ندادند و همه ی مسلمان های کشور رأی دادند، ولی اعتبار نظام ما به خاطر این رأی نیست. این اعتبار عرفی است و چیزی است که در مقام بحث با دیگران مطرح می شود. این از قبیل «الْكُمْ الذَّكْرُ وَ لَهُ الْأُنْثَى» (1) است.

بنابراین، در جواب این سؤال می گوئیم: آیا قانون اساسی اجازه ی برگزاری مجدد همه پرسشی را می دهد یا نه؟ این یک بحث جدلی است. می گوئیم مگر شما قوانینی را که مجلس مؤسسان رأی داده اند معتبر نمی دانید؟ مجلس خبرگان ما هم به این قانون اساسی رأی داده است؛ علاوه بر آن، خود مردم هم به قانون اساسی رأی داده اند؛ پس اعتبار مضاعف پیدا کرد؛ لذا دیگر شما حجتی بر ما ندارید.

حال اگر تغییری در قانون انجام بدهیم، یا همه پرسشی برپا کنیم، باید بینیم قانون اساسی اجازه می دهد یا نه؛ از نظر واقعی و شرعی - صرف نظر از بحث جدلی - باید بینیم ولی فقیه چه می گوید؛ از نظر بحث جدلی و قانونی - برای اثبات به دیگران - باید بگوئیم که قانون اساسی چه می گوید؛ چیز دیگری فوق این ها برای ما ارزشی ندارد.

n با توجه به این که قشر فرهنگی و تحصیل کرده ی ما امروز تشنه ی معارف اسلامی است و در جامعه شبهات فراوانی مطرح است و چشم این قشر به امثال

ص: 31

شما دوخته شده است، چرا به کسانی که فریاد «هل من مبارز» سر می دهند و شما را به مناظره دعوت می کنند، پاسخی نمی دهید و در مناظره با ایشان شرکت نمی کنید؟ و چرا مناظره ی شما از صدا و سیما پخش نمی شود؟

2 فکر می کنم که این یکی از بارزترین ظلم هاست. بنده در همین مدرسه ی فیضیه، در یک سخنرانی عمومی فریاد زدم و ایشان را به مناظره ی حضوری و بحث آزاد در تلویزیون دعوت کردم؛ بعد از آن هم ده ها بار به صورت های کتبی و شفاهی، در مجامع عمومی و خصوصی، تصریح کردم که من آماده ی مناظره هستم.

از طرف صدا و سیما نیز چندین مرتبه شخص مورد نظر برای مناظره دعوت شد؛ اما ایشان هر بار به بهانه ای خودداری کرده است. این مطلب را چندی پیش، مسؤول صدا و سیما، صریحاً، در مصاحبه ای اعلام کردند. اخیراً هم یکی از معاونان ایشان گفتند که ما چندین بار با قبول تمام شرایط - از قبیل این که باید مناظره به صورت مستقیم پخش شود - دعوت کردیم؛ اما علی رغم تمام این اقدامات، ایشان باز هم از مناظره خودداری می کند.

اشخاص دیگری هم کتباً برای مناظره دعوت کردند که قبل از این که نامه ی دعوت آنها را برای مناظره دریافت کنم، بلافاصله از طریق روزنامه آمادگی خود را برای مناظره اعلام کردم. نمایر دعوت آنها بعد از انتشار خبر اعلام آمادگی بنده در روزنامه ها، به دست من رسید؛ بعد یکی از روزنامه های وابسته به خبرگزاری، این دروغ را جعل کرد که شاگردان من، از طرف مقابل، درخواست کرده اند که از مناظره صرف نظر کند. من بلافاصله این دروغ را تکذیب کردم و مجدداً اعلام کردم که آماده ی مناظره هستم؛ اما این تکذیبی را در آن روزنامه چاپ نکردند؛ بلکه روزنامه ی کیهان آن را چاپ کرد و در تیر آن نوشت: «خبر ایران دروغ است، من آماده ی

مناظره ام». علي رغم تمام اين اعلام آمادگي ها، باز هم با کمال جسارت مي گويند: فلاني از مناظره طفره مي رود! با وجود اين، من چه بايد بکنم؟

اين نکته را هم بايد در نظر داشت که اگر قرار باشد بنده جواب گوي تمام کساني باشم که به مناظره دعوت مي کنند، در اين صورت بايد تمام فعاليت هاي خود را تعطيل کنم و فقط جواب اين دعوت ها را بدهم. بسياري از دوستان به بنده اصرار کردند که اين مناظره ها را قبول نکن. اين کار در شأن شما نيست. اين شخصي که دعوت به مناظره کرده است، با شما تناسبی ندارد و از نظر علمي، هم سطح شما نيست. شرکت در اين مناظره، وهن روحانيت است و... ولي من گفتم براي اتمام حجت اعلام آمادگي مي کنم. اين مورد را هم به اين دليل پذيرفتم که يك بار در صدا و سيما مناظره به شکل مستقيم برگزار شود تا مردم متوجه ماهيت اين افراد بشوند. به همين دليل است که طرف مقابل از قبول دعوت صدا و سيما سر باز مي زند؛ چون مي داند که من سير کار او را مي دانم و در برابر مردم، ماهيت او را افشا خواهم کرد.

ص: 33

گفتمان دوّم

ص: 35

مسئله‌ی آزادی، بحث‌های فراوانی دارد و موضوعی نیست که امروز و دیروز مطرح شده و یا فقط در کشور ما مورد بحث واقع شده باشد. بیش از چندین قرن است که این موضوع به صورت‌های مختلف در سطح جهانی مطرح شده است. در این بحث‌ها، آزادی به معنای فلسفی، عرفانی و اخلاقی مورد نظر نیست؛ به عبارت دیگر، بحث در این نیست که رهایی انسان از بند هوس‌ها و تقیّدات بی‌جا خوب است یا نه. این بحث، چه جواب مثبت داشته باشد چه منفی، از مباحث سیاسی و اجتماعی روز به شمار نمی‌رود. لیبرال‌ترین افراد هم می‌گویند: شما در زندگی شخصی خود، هر برنامه و تقیّدی می‌خواهید داشته باشید؛ هر چه را می‌خواهید استفاده کنید یا ترک کنید. این که کسی زاهدانه رفتار کند، مثلاً گوشت نخورد، لباس خوب نپوشد، کم بخوابد یا انواع ریاضت‌ها را تحمّل کند، به ما مربوط نیست و

کسی نمی گوید خلاف آزادی است، بلکه خود يك مصداق برای آزادی است؛ زیرا او در زندگی فردی خود هر طور خواسته، رفتار کرده است و ارزش گذاری بر این رفتار (خوب است یا بد) باید در محافل اخلاقی مورد بررسی قرار گیرد. در بحث های سیاسی و اجتماعی، صحبت از این گونه آزادی ها نیست؛ چه رسد به سایر اصطلاحات فلسفی و عرفانی.

آنچه در این جا مورد بحث است، آزادی ای است که دولت از آن حمایت می کند و اگر کسی متعرض آن شد، دولت او را سر جایی خود می نشاند و اگر تخلف کرد با او برخورد می کند؛ یعنی مردم تا چه حدودی در رفتار اجتماعی شان آزادند؟ مثلاً اگر کسی با لباس زیر در خیابان راه برود، آیا دولت حق دارد جلوی او را بگیرد یا نه؟ یا اگر خانمی خواست سر برهنه در جامعه ظاهر شود، یا بدنش را کاملاً نپوشاند، این آزادی را دارد یا نه؟

برخی می گویند: این ها آزاد نیست و باید جلوی این اعمال گرفته شود و بعضی می گویند: آزاد است و هر کسی بخواهد می تواند از این آزادی ها استفاده کند؛ هیچ کس حق تعرض به آنها را ندارد و اگر کسی متعرض آنها شد دولت جلوی او را می گیرد.

محدوده ی این بحث، مسائل سیاسی و حرکت های مختلف اجتماعی است؛ یعنی مسائلی که مربوط به رفتار خود فرد نیست. کلام در این است که افراد در زندگی اجتماعی خود چقدر آزادی شخصی و فردی دارند.

باید به این نکته توجه داشته باشیم تا در بحث ها به مغالطه نیفتاده، به علت اشتراك لفظی از موضوع خارج نشویم و از آزادی تکوینی و اخلاقی (انسان تکویناً

آزاد آفریده شده است یا اخلاقاً باید آزاد باشد) صحبت نکنیم؛ زیرا این سخنان ربطی به موضوع مورد بحث ندارد.

ص: 39

نکته ی دیگر این که در هیچ نظام، ایدئولوژی و مکتبی، آزادی مطلق پذیرفته نشده است؛ یعنی هیچ عاقلی چنین چیزی را نپذیرفته است که هر کسی در اجتماع، هر کاری دلش می خواهد انجام دهد؛ پس همه ظاهراً قبول دارند که در زندگی اجتماعی افراد، محدودیت هایی وجود دارد؛ کلام در تعیین مرز و اندازه ی این آزادی ها و محدودیت هاست. دیدگاه های مختلفی در این زمینه وجود دارد:

الف) آزادی برای افراد تا مرز قانون وجود دارد. این یکی از جواب هایی است که از دیر باز در محافل علمی و حقوقی مطرح بوده است؛ اما با تأمل در بحث، به این نکته می رسیم که شما خودتان هم حتی برای قانون گذار، قانون وضع می کنید. آیا این به آن معنا نیست که قانون گذار حق ندارد يك سري از قانون ها را وضع کند؟ حال که شما برای هر قانون گذاری، محدودیت هایی قایل شده اید، ما نیز می گوئیم: قانون ما قانون اسلام است و در اسلام، چنین محدودیت هایی وجود دارد و کسی حق ندارد به ما اعتراض کند و این خلاف آزادی نیست؛ برای این که آزادی تا مرز قانون است و قانون ما، قانون اسلام است. حتی ' اگر قانون ظالمانه ای هم باشد، بر اساس این منطق نمی توان جوابش را داد؛ همان گونه که در بعضی کشورها قوانین ظالمانه ای را اجرا می کنند. بله ما هم معتقدیم که باید با رفتار و قوانین ظالمانه مبارزه کرد، اما آن منطق نمی تواند برای این قوانین پاسخی داشته باشد؛ زیرا او می گوید: آزادی هست تا آن جا که قانون آن را محدود کند.

ب) آزادی تا جایی است که به حقوق دیگران تجاوز نشود. به نظر می رسد که این جواب، از جواب قبل کارآمدتر است؛ یعنی اگر انسان ها حقوقی دارند؛ اما در قانون نیامده است، نباید به آنها تعرض شود.

به هر حال يك سؤال جدي مطرح است و آن اين كه: شما آزادي افراد را تا اندازه اي مي دانيد كه به حقوق ديگران ضرر نزنند و آن را پاي مال نكنند. پس ما بايد يك حقوق تعريف شده داشته باشيم و بدانيم كه اين حقوق براي همه ي افراد، ثابت است و هيچ قانوني هم حق «ناديده گرفتن آن را ندارد؛ بر همين اساس است كه اعلاميه ي حقوق بشر، تنظيم شده و يك سلسله حقوق، فوق قانون هاي خاص، مشخص شده است تا بگويد: قوانيني كه اين حقوق را رعايت نمي كنند معتبر نيستند.

البته اشكال هاي جدي تعارض در عمل و تناقض دروني در اعلاميه ي حقوق بشر وجود دارد و از پشتوانه ي منطقي هم برخوردار نيست و ما فعلاً در مقام بررسي آنها نيستيم.

در اين زمينه، از طرف كشورهاي اسلامي و كشورهاي شرقي و فرهنگ هاي ديگر، بحث ها، كنفرانس ها و كنگره هاي جهاني برقرار شده است؛ از جمله چند سال پيش در مصر، درباره ي اعلاميه ي حقوق بشر ازديدگاه اسلام بحث شد كه نمايندگاني از ايران نيز حضور داشتند؛ حقوق دانان مسلمان، اعلاميه اي بر اساس اسلام تنظيم كردند كه با اعلاميه ي معروف جهاني حقوق بشر تفاوت دارد. (1)

هم چنين، مرحوم علامه، استاد محمدتقي جعفري (ره) در اين زمينه كتابي نوشته و پيش نهاد نموده اند كه اعلاميه ي خاصي براي حقوق بشر، بر اساس مباني اسلامي نوشته شود.

ص: 41

1- . اعلاميه ي حقوق بشر اسلامي، مصوب 14 محرم الحرام 1411 ق (مطابق با 5 اوت 1990 م / مرداد 1369 ش).

به هر حال، این سؤال مطرح است که شما به چه دلیل این حقوق را فوق همه ی قانون ها می دانید؟ و بر فرض قبول این حقوق، از کجا معلوم شود که يك حق دیگری نباشد؟ این معیار ثابتی ندارد.

پس این جواب هم منطقی نیست؛ زیرا در اعلامیه ی حقوق بشر، معیاری نداریم که بگوید چه چیزی حق است و چه چیزی حق نیست؛ لذا این جواب هم در عمل کارساز نیست، برای این که اگر کسی بگوید این خلاف حقوق است، می گوئیم به نظر ما خلاف حقوق نیست. از دیدگاه اسلامی چنین چیزی نیست؛ مثلاً در مورد تفاوت ارث زن با مرد، آقایان می گویند بر اساس برابری در مقابل قانون که یکی از اساسی ترین حقوق انسان است، قانون تفاوت ارث زن و مرد غلط است. مسلمان ها می گویند: بر اساس معارف ما حق "زن همین است و بیش از این نیست. بالاخره نزاع صغروی است، در این که کجا حق هست و دیگران کجا حق دارند و کجا ندارند؛ پس باید برای تعیین و تشخیص حق، معیاری داشته باشیم.

اگر کسی صرف ادعای برابری افراد در قانون، بگوید يك طفل هفت ساله با يك مرد هفتاد ساله که عمری را در راهی زحمت کشیده است، از نظر قانون باید حقوق مساوی داشته باشند، یا حقوق مهندسی که در يك رشته فوق تخصص دارد، باید با يك کارگر ساده یکی باشد، بر اساس کدام قانون است؟ قانون را چه کسی باید تعیین کند؟ اختلاف در قانون تا چه اندازه پذیرفته است؟

در اعلامیه ی حقوق بشر، مواردی تعیین شده است؛ گاهی گفته اند: تا جایی که به مبانی اخلاقی تعرض نشود؛ که این هم ابهام دیگری می آفریند. ارزش های اخلاقی در جوامع گوناگون، مختلف و متغیر است. ما امروز در دنیا هیچ نظام ارزشی ثابت اخلاقی نداریم؛ هر جامعه ای از نظر اخلاقی چیزهایی را خوب یا بد می داند. این که

می گویند: باید آزاد باشند تا با مبانی اخلاقی منافات نداشته باشد، مبانی اخلاقی را چه کسی باید تعیین کند؟ طبعاً هر قانون گذاری قانونی را که وضع می کند، در عرف خود، آن را اخلاقی می داند. ما این نظام اخلاقی را می پذیریم، اما ابهام در جای خود باقی است.

ج) آزادی تا جایی است که به آزادی دیگران لطمه نزند. یکی از پاسخ هایی که امروز در دنیا درباره ی مرز آزادی های فردی در زندگی های اجتماعی ترویج می شود؛ پاسخ لیبرال هاست و آن این که مرز آزادی هر فردی تا جایی است که به آزادی دیگران لطمه نزند. این اصل کلی است، هر جا آزاد بودن کسی با آزادی دیگران برخورد پیدا کرد، باید جلوی آن را گرفت؛ ولی تا جایی که به آزادی دیگران لطمه نزند باید محفوظ بماند. گاهی تعبیرات عجیبی در این جا به کار می برند؛ مثلاً «آزادی فوق همه چیز است؛ فوق دین، قانون و مبانی اخلاقی است» و چیزهایی از این قبیل.

این جواب که مرز آزادی، تراحم با آزادی دیگران است، در محافل لیبرال دنیا جواب پسندیده ای به حساب می آید؛ در این نظر، دایره ی آزادی خیلی وسیع می شود؛ ولی در این جا هم سؤال های اساسی وجود دارد و آن این که، آیا شما که طرف دار این هستید، اگر کسی بخواهد در خیابان، خود را آتش بزند، یا از یک ساختمان چند طبقه، خودش را پرت کند و خودکشی نماید، به دیگران که لطمه نمی زند، فرض کنیم اصلاً همسر و فرزندی هم ندارد که از مردن وی به آنها ضرر برسد و شاید گاهی به نفع آنها هم باشد، چون بیمه، پول خون او را می دهد و آنها هم سود می برند. آیا واقعاً مردم و دولت حق دارند که نگذارند خودکشی کند یا نه؟ این غیر از واجب بودن و نبودن است. اگر کسی جلوی او را گرفت، آیا به دلیل

مزاحمت با آزادي ديگران مجازاتش مي كنيد؟ آيا اين جواب براي عقلاي عالم قابل قبول است؟

سؤال دوم اين است كه ضرر به آزادي ديگران بايد مستقيم باشد يا اگر كسي با واسطه به آزادي ديگران لطمه بزند، آن هم ممنوع است؟ يعني گاهي كسي دست ديگري را مي گيرد يا آن كه او را در بند مي كند و نمي گذارد آزادانه كار كند، اين مستقيماً مزاحم آزادي ديگران شده است. گاهي ممكن است كسي هواي جايي را آلوده و مسموم كند، اين ضرر، ضرر غير مستقيم است. امروزه در بسياري از كشورهاي پيش رفته، استعمال دخانيات در زير سقف ها ممنوع است؛ چون مزاحم آزادي ديگران است. اگر چه، كساني در دنيا تبليغ كارهاي خطرناك يا حتي تبليغ دخانيات مي كنند؛ ولي در بعضي از كشورها تبليغ دخانيات ممنوع است، چون تبليغ، باعث تشويق و تمايل به مصرف سيگار، و در نتيجه، موجب ناراحتي، مريضی و سلب آزادي مردم مي شود؛ پس قانون منع تبليغات، بايد وجود داشته باشد؛ چون غير مستقيم منجر به ضرر در جامعه مي شود؛ پس تنها مزاحمت مستقيم ملاك نيست؛ با واسطه هم اگر باشد، بايد جلويش گرفته شود.

امروزه همه مي دانند كه در سايه ي آزادي تبليغات سكسي فيلم ها، نمايش نامه ها، سينماها، عكس ها و ...، چه بلايي بر سر جوانان و نوجوانان مي آيد. درست است كه اين ها مستقيماً ضرر نمي زند، ولي اين جوان، ديگر، آرامش روحي نخواهد داشت، نمي تواند فعال باشد و درسش را خوب بخواند و كارش را درست انجام دهد. آيا اين ها اخلاص به آزادي ديگران نيست؟ اين ها ضرر زدن به جامعه نيست؟

اگر معلوم شود كه افراي حامل ويروس ايدز و يا بيماري مسري ديگري هستند و نزديك شدن و مقاربت با اين ها باعث مبتلا شدن و مرگ انسان هاي ديگر مي شود

چه می‌کنید؟ قطعاً اگر چنین کسانی شناخته بشوند شما می‌گویید باید قرنطینه شوند و نباید با این‌ها معاشرت شود.

جنون گاوی باعث شده که اقتصاد یک قاره (اروپا) مختل شود، به خاطر این که چند نفر (بر اثر مصرف گوشت گاو) مبتلا به جنون گاوی شدند، قانون وضع کردند که نباید از گوشت گاو استفاده شود و تمام آنها باید نابود شود؛ تا مبادا کسی مبتلا به این مرض شود.

نابود کردن این گوشت‌ها؛ یعنی یک ضرر اقتصادی خارج از محاسبه به چندین کشور پیش‌رفته، از نظر تجاری، کشاورزی و دام‌داری. ولی هیچ‌کس نمی‌گوید این خلاف آزادی است و چرا کشورها، چنین قانونی وضع کرده‌اند؛ در حالی که خود مردم می‌توانند انتخاب کنند و از آن گوشت‌ها استفاده نکنند. حداکثر این که، روی این گوشت‌ها علامت بزنند که مبتلا به جنون گاوی است یا احتمال دارد که از آن گوشت‌ها باشد، اما چرا معامله‌ی آن را ممنوع می‌کنید و این همه ضرر به مردم خودتان می‌زنید؟! جوابش چیست؟ جوابش این است که دولت موظف است سلامتی مردمش را تأمین کند. اگر این‌طور است، آیا صرف این که خلاف آزادی است نباید جلوی ضررهایی را که هم به جسم انسان‌ها و هم به روح و عقلشان ضرر می‌زند، گرفت؟

خلاصه این که: بعد از پذیرفتن مبنای لیبرال‌های دنیا که حدّ آزادی افراد را مزاحمت با آزادی دیگران می‌دانند؛ این سؤالات مطرح می‌شود که منظور از آزادی، آزادی مستقیم است یا غیر مستقیم؟

اگر گویند: ضرر غیر مستقیم هم اشکال دارد، می‌گوییم: آیا فقط ضررهایی مثل قطع عضو که به جسم آنها وارد می‌شود، مدّ نظر است یا آنهایی که به روح و

اعصاب ضرر مي زند هم اشكال دارد؟ مسلماً مي گویند: امراض رواني هم ضررش كم تر از امراض جسماني نيست.

بالاخره اين كه، آشكار كردن بعضي از رفتارها موجب مي شود كه آن عمل در جامعه رواج پيدا كند و اگر ضرري دارد، آن ضرر به همه ي افراد جامعه سرايت كند؛ بنابراین، رفتاري كه موجب فساد اخلاقي و اجتماعي شود و ضررش به جسم و جان مردم به خصوص جوان ها - كه سرمايه هاي اصلي يك جامعه هستند - بخورد، طبق همين قانون و اصل بايد ممنوع شود.

علت اين كه، زن ها حق ندارند با صورت آرايش كرده و محرّك در جامعه ظاهر شوند و موجب تحريك جوان ها - خصوصاً آنهایی كه امکان ازدواج برايشان ميسترس نيست، - شوند، آیا جز اين است كه موجب ضرر براي جامعه مي شود و بزرگ ترين سرمايه هاي جامعه كه جوانان هستند را از ما مي گيرد، آنها را مريض، و قدرت كار، فكر، تعليم و تربيتشان را نابود مي كند؟

اين كه قرآن مي فرمايد:

«وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛ (1) (اي زنان) خودآرایی نکنید، مانند آنچه كه در جاهليت پيشين مي كردند.»

بر اين اصل است كه خودآرایی موجب ضرر ديگران مي شود.

ص: 46

1- . سوره ي احزاب (33)، آيه ي 33.

چرا دین آزادی را محدود می‌کند؟

همان‌گونه که اشاره شد، این بحث، یک بحث کلیدی است. دین بخش‌های مختلفی دارد؛ یک سلسله از مسائل آن فردی و شخصی است، و فرد در زندگی شخصی خود، ولو هیچ‌کس اطلاعی پیدا نکند، حتی در دلش هم باید رعایت کند. دین می‌گوید در دلت هم نسبت به دیگران سوءظن نداشته باش. اما این‌ها محل بحث نیست.

کلام در آزادی‌هایی است که دین آنها را محدود کرده، دولت اسلامی آن محدودیت‌ها را تأمین و با مخالفین آنها برخورد می‌کند؛ و الاً مسائل شرعی، اگر کاملاً فردی باشد و هیچ سرایتی به دیگران نداشته باشد، اصلاً محل بحث این آزادی‌ها نیست؛ منتها دین با آن بینش عمیقی که اولیای دین داشتند، واسطه‌ها را هم در نظر گرفته است؛ مثلاً اگر کسی بیاید وسط خیابان شرب خمر کند، با این که عمل او را یک کار اجتماعی به حساب نمی‌آورند، ولی، چون دین این کار را تظاهر به فسق، و

داراي آثار سوئي براي جامعه مي داند، آن را از نظر اجتماعي ممنوع کرده و يك جرم كيفري به حساب آورده و مجازات هم برايش تعيين کرده است.

دين مي گويد اين مسئله اجتماعي است، وقتي در حضور ديگران انجام مي گيرد، از آن اطلاع پيدا مي کنند و بر ديگران تأثير مي گذارد. براي اين که اثر نگذارد و کم کم به ديگران سرايت نکند، بايد آب را از سرچشمه بست.

تماس بدني مرد و زن بيگانه و بوسيدن، در زندگي غربي شايع است. گاهي حتي 'به عنوان ادب است. فرض کنید اگر يك خانم در مجلسي سخن راني کرد، يك كار هنري زيبايي نشان داد يا شعري خواند، در بسياري از کشورها حق اين خانم است که افراد برجسته به عنوان احترام او را ببوسند. اگر به اين حد هم نرسد، حداقل مي گویند آزاد است، و دوست دارد رويوسي کند. هم چنان که مردها مصافحه مي کنند.

اما اسلام، دست دادن و تماس بدني مرد با زن نامحرم را ممنوع کرده است، تا آن همه مفسد بر آن مترتب نشود. اين رفتار، ولو به عنوان احترام هم باشد، براي جامعه ضررهائي دارد. سلامت فكري، رواني، فرهنگي جامعه را به خطر مي اندازد. پس دخالت دين براي جلوگيري از فساد است.

بحث در مسائل اجتماعي و محدوده ي دخالت دولت است، نه حلال و حرام هاي شخصي و خصوصي و محرمانه. مصداق بارز آن، امر به معروف و نهي از منکر است که دين آن را واجب مي داند، ولي دگراندیشان، ليبرال ها و آزاداندیشان، امر به معروف و نهي از منکر را مهم ترين تضاد دين با آزادي، يك فضولي در کار ديگران، جلوگيري از کار آنان و تضییع حق «ديگران مي دانند.

پس جواب این سؤال که چرا دین در مسائل اجتماعی دخالت می کند، این است که فساد به جامعه سرایت نکند؛ چیزهایی را که در حقیقت فساد هستند؛ یعنی با جوهره ی انسانی انسان نمی سازند و مانع رشد و تکامل او می شوند منع کرده است؛ البته عده ای فساد را چیز دیگری می دانند. آنها دین را فساد می دانند و با اصلاحات قصد حذف دین را دارند؛ ولی از دیدگاه اسلام، فساد چیزی است که مانع رشد و تکامل انسانی می شود. اصلاحش هم به این است که کاری کند که فساد از جامعه رخت بر بندد، تا انسان بتواند در مسیر تکاملی خود قدم بردارد.

شاید منظور کسانی که مسئله ی آزادی را مطرح کرده اند، آن بخش از آزادی باشد که مخالف دین نباشد، مثل آزادی انتخاب، گفت و گو و عقیده و تا حدودی، آزادی بیان و اندیشه.

ما یک بحث کبروی و یک بحث صغروی داریم. در این جا، یک بحث این است که، آنچه با دین منافات ندارد، ممنوع نیست. و هیچ دین شناسی در این تردید ندارد. اگر کسی می گوید: فلان کار ممنوع است، به خاطر این است که دین منع کرده است و الاً به عنوان دین و نظام اسلامی یا روحانیتی که حامی دین است، عملی را که دین اجازه داده است ممنوع نمی کند. همان طور که بدعت گذاری در دین حرام است، حرام کردن حلال ها هم گناه است و هیچ مسلمانی حق ندارد به عنوان دین بگوید، چیزی را که دین حلال کرده است انجام ندهید. این، مثل حلال کردن حرام هاست و خداوند در مورد آن، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ. (1)

ص: 49

1- . سوره ی تحریم (66)، آیه ی 1.

همان طور که خدا دوست دارد احکام الزامی اش در جامعه اجرا شود، دوست دارد مردم از احکامی هم که اجازه دارند، استفاده کنند. بنابراین، هیچ کس در کبری بحثی ندارد؛ اگر دین چیزی را حلال کرد، هیچ کس حق حرام کردن آن را ندارد، مگر این که به عنوان ثانوی دین برگردد؛ بنابراین، در این کبری جای بحثی نیست؛ اما این که آیا دین چنین چیزهایی را اجازه داده، یا نداده است و تا چه اندازه اجازه داده است، بحث های صغروی است و جای بحث دارد.

ما بر اساس مبانی اسلامی پذیرفتیم که منابع اسلامی، شامل کتاب و سنت است، باید آنچه را کتاب و سنت می گوید قبول کنیم و نباید قرآن را مورد نقد و تجربه قرار دهیم.

روشن فکرهای دینی می گویند: قرآن را باید نقد کرد؛ و تجربه، درستی و نادرستی آن را مشخص می کند. این بحث دیگری است؛ اما اگر قبول کردند که راه شناخت احکام دین، قرآن و سنت است، باید همان روشی که ما در فقه داریم اجرا شود؛ یعنی به مواردی که دین اجازه داده یا منع کرده است، توجه، و در جاهایی که اختلاف نظر وجود دارد به فتوای مجتهدین عمل نمود.

کلام در این است که آیا می توان با چیزهایی که دین منع کرده و از امور قطعی است مخالفت نمود یا آن را مخالف آزادی شمرد؟ در دین قطعیتاتی همچون نص «قرآن و احادیث قطعی داریم. در این موارد اعلامیه ی حقوق بشر جواب گو نیست و همان اشکال ها وجود دارد.

آيا ولايت مطلقه ي فقيه با آزادي مشروعه ي مردم قابل جمع است؟

2 اکنون فرصت بحث گسترده در این زمینه نیست. معنای ولایت مطلقه ي فقيه این است: در مواردی که عناوین ثانویه ي شرعي، امری را اقتضا کند، ولي عموم مردم و یا فقها توجه نداشته باشند، ولي «فقيه، حکم ولایتي صادر می کند.

عناوین ثانویه چیزی است که تخصصاً در مسائل اجتماعي می طلبد. ولي «فقيه به عنوان کسی که هم دین شناس تر و هم باتقواتر از دیگران است و هم مصالح جامعه ي اسلامي را بهتر از دیگران درک می کند، در چنین مواردی، حکم ثانویه ي الهي را کشف می کند و چون دیگران نمی توانند حکم دهند، حکم ولایتي صادر می کند. و آن حکم، حکم خداست و از روی هوس نیست.

اگر ولي «فقيه، قطعاً به چیزی که خلاف خواست خداست حکم کند، از ولایت، ساقط می شود؛ زیرا بزرگ ترین گناه کبیره را انجام داده است. در چنین مواردی ولي «فقيه حکم قانون گذار را دارد. در این موارد خاص، ولایت مطلقه شبیه حقوقي است که در هر نظامي برای يك شخصيتي قایل شده اند. حتی در نظام آمریکا، با این که امری را کنگره و مجلس نمایندگان تصویب می کند، ولي برای رئیس جمهور حق و توقایل شده اند.

در نظام ما هم به مقام معظم رهبري حقی داده شده است که در موارد بسیار استثنایي که قانون کارآيي ندارد و مسائل لازم الاستیفايي هست که نمی شود آنها را از مسیر عادي استیفا کرد، حکم ولایتي صادر کند تا این که آن مصلحت لازم الاستیفا رعایت شود. این خود، قانون می شود؛ حقی است که قانون گذار برای کسی، در مواردی قایل شده است. حقی را که سایر منابع قانون گذاري دارند او باید داشته باشد؛ هر اشکالي که بر این وارد است بر سایر قانون گذاران هم وارد است.

برخي مي گویند که کسی حق ندارد چنین قانوني را وضع کند تا کسی بتواند چنین حکم ولایتي صادر کند، مي گوئیم که چطور قانون گذار حق دارد به خاطر مصالح خاصي، قوانین و مقررات و مالیات و... تعیین کند ولي در این مورد، حق ندارد؟

اما این که چرا چنین شخصي باید باشد، اولاً: در همه ي دنیا نظیر دارد و شخصیت هايي وجود دارند که حقوق خاصي دارند - حالا يا به عنوان رئیس جمهور یا نخست وزیر یا سلطان. ثانياً: این اشکال وارد نیست که لازمه ي ولایت فقیه، بي توجهي به حقوق دیگران است! زیرا ولي فقیه هم، يك منبع قانون گذار است که در موارد بسیار استثنایي از اختیارات خود استفاده مي کند؛ در حالی که غالب قوانین، از همان مسیر عادي، مانند مجلس شوراي اسلامي و سایر شوراها اعمال مي شود. خود آنها هم عملاً و به معنای واقعي از مشاورین هستند، بازوهای مشورتي هستند که قانوني را فراهم مي کنند. البته اعتبار قوانین به عقیده ي ما به امضای رهبر است ولو با سکوت ایشان باشد؛ بنابراین، ما هیچ اشکال خاصي در این جا بر نظام ولایت فقیه سراغ نداریم.

با توجه به مفهوم آزادي با چه معیار منطقي و عقلي، برده داري در اسلام به طور قطع، حرام و ممنوع نگردیده است؟

2 در اسلام يك مورد براي برده گرفتن وجود دارد و آن این است که مسلمان ها در جنگ با کفار حربي پیروز شوند و در شرایط خاصي از دشمن اسیر

ص: 52

بگیرند. از نظر منطقی، صرف نظر از ادله‌ی تعبدی، به چند شکل می‌شود با اسیران رفتار کرد:

الف) آزاد شوند؛ در این صورت آنها دوباره تجهیز قوا کرده و خودشان را آماده‌ی جنگ دیگری می‌کنند و این، کار عاقلانه‌ای نیست که دشمن مغلوب شده را رها کنیم تا جنگ دیگری به راه اندازد؛

ب) اسیران را اعدام کنند و بگویند: تا قبل از پیروزی حق کشتن آنها را داشتیم، حالا هم که تسلیم شده‌اند، این حق را داریم؛

ج) از آن‌جا که آزادسازی اسیر با شرایط خاص خود، جایز است، اسیرها در جامعه‌ی اسلامی، بین مسلمان‌ها پخش شوند، تا آنها را تربیت کنند؛ چون کم‌کم تحت تربیت اسلامی، معارف اسلامی را فرا می‌گیرند و با مشاهده‌ی اخلاق اسلامی و مهربانی مسلمانان، اسلام آورده جزء افراد خدمت‌گزار می‌شوند.

گاهی با مسلمان شدن یا بنا به مسائل دیگری، از قبیل استیلاي مکاتبه و یا به جای کفاره‌ی گناهان، آزاد و حتی بسیاری از آنها دارای موقعیت‌های مهمی در کشورهای اسلامی می‌شوند. می‌دانید مادر چند تن از امامان ما از همین کنیزها بودند؟ امام او را خریده است یا به مناسبتی به ایشان واگذار شده و بعد صاحب فرزند شده‌اند. فرزند این کنیز، امام معصوم و رهبر جامعه شده است. چه موقعیتی برای یک کنیز، اسیر و برده، در یک جامعه‌ای، بالاتر از این می‌شود فرض کرد؟!!

پس این راهی که اسلام برای برده‌گیری جایز شمرده، بزرگ‌ترین خدمت به کفاری است که در جنگ شکست خورده‌اند؛ چون آنها هدایت می‌شوند و زندگی دنیایی و آخرتی‌شان تأمین می‌شود.

اما سایر ابزارهای بردگی که مربوط به نژادها و قومیت هاست به طور کلی در اسلام ممنوع است؛ آنچه که قبل از اسلام واقع می شد با تدبیرهایی که اسلام اندیشیده است به کلی از بین رفته است و دیگر نمونه اش هم در دنیا یافت نمی شود، مگر در آمریکا یافت شود!

تا وقتی که خوارج، دست به شمشیر نبرده بودند، حضرت امیر - علیه السلام - به آنها آزادی بیان و عقیده داده بود؛ پس چرا در جامعه ی ما با این که بعضی، شمشیر به دست نیستند، نمی توانند آزادی بیان و عقیده داشته باشند؟

2 باز این جای بحث کبروی و یک بحث صغروی مطرح است. بحث کبروی این است که اگر کسانی از فضای رحمتی که در جامعه ی اسلامی وجود دارد، سوء استفاده کنند و به گمراهی و بی دین کردن دیگران و اقدام علیه نظام اسلامی پردازند، عمل آنها قابل پذیرش نیست، و هیچ پیامبر، امام و عاقلی آن را تحمل نمی کند.

اگر خدا، پیغمبر و امام را برای هدایت انسان ها فرستاده است، برای ترویج ارزش های اسلامی و نزدیکی مردم به خدا، باید از عوامل گمراه کننده جلوگیری نمود. همان طور که جلوی امراض مسری گرفته می شود، جلوی چیزهایی که موجب فساد عقیده و عذاب ابدی برای انسان ها می شوند نیز باید گرفته شود.

این کبرای کلی است؛ اما در مواردی دیده شده است که در جامعه ی اسلامی به کسانی که ابراز کفر، یا اظهار عقاید فاسد، یا حتی مخالفت با ولی - امر مسلمین داشته اند، آزادی هایی داده شده است؛ این ها موارد خاصی بوده و کسانی بوده اند که حجت برایشان تمام نشده و بر اثر ابهام هایی که داشتند حرف هایی می زدند، ولی

سوء نیتی نداشتند و دیگران هم در مقام بحث و جدل، جواب شبهه‌ی آنها را می‌دادند. به هر حال آنها انگیزه‌ی براندازی نظام و گمراه کردن مردم و ضرر به جامعه را نداشته‌اند. در چنین مواردی، اسلام اجازه داده است که آنها حرفشان را بزنند و در مقابلش هم، بزرگانی، مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و سایر ائمه‌ی اطهار و نیز افرادی مثل ابن عباس، هشام بن حکم، هشام بن سالم و زراره و دیگر اصحاب تربیت شده‌ی ای بودند که پاسخ شبهه‌های آنها را می‌دادند.

پس طرح سؤال و ابراز عقیده جهت کشف حقیقت، در نظام اسلامی ممنوع نیست، به شرط این که: کسانی باشند، تا پاسخ آنها را بدهند و مطلب به نحوی مطرح شود که شنوندگان، دچار اشتباه نشوند.

شما این فرمایش مقام معظم رهبری را به دانشجویان و به دیگران بارها شنیدید که فرمودند:

شما شرایط نشر معارف اسلامی و پاسخ‌گویی به شبهات را فراهم کنید، دیگران هم بیایند و حرفشان را بزنند.

اما اگر آزادی به معنای بستن سنگ و رها کردن سگ باشد، چنین آزادی، خلاف عقل و اهداف اسلام است و هیچ کس آن را جایز نمی‌داند.

امروز به آن کسانی که صلاحیت شرعی و قانونی برای بیان حقایق اسلامی دارند، مجال پاسخ‌گویی به این شبهات داده نمی‌شود. اخیراً شنیده‌ام، ورود روحانی، جهت نماز جماعت و سخنرانی در مدارس، ممنوع شده است؛ اما کسانی که در کنفرانس برلین شرکت کرده‌اند آزادند؟!

چرا آزادی برای یک طرف و بیان عقاید در دانشگاه‌ها برای یک دفتر آزاد است؟ چه طور بودجه‌های فعالیت‌های فرهنگی در حلقوم یک گروه ریخته می‌شود؛ ولی

حَتَّى يَكُ اتَّاقَ هَمَّ دَرِ اخْتِيَارِ بَعْضِ مَسْلَمَانِ هَا نَمِي گُذَارَنَد. بَه فَرْمَايش مَقَام مَعْظَم رَهْبَرِي:

دانشگاه ها مي شود باشگاه بعضي از احزاب.

در بعضي از دانشگاه ها به بعضي از گروه ها اجازه داده شده است که نوار ویدئویی مبتذل را تکثیر، و با مهر خود، به عنوان يك کار مجاز، در بازار به فروش برسانند؛ اما براي يك گروه مسلمان که مي خواهد، کاري انجام دهد، هزار نوع اشکال تراشي مي کنند، اجازه نمي دهند حرف بزنند يا کسي را براي سخن راني دعوت کنند، امکانات برايشان فراهم نمي کنند. از پول اين ملت ميلياردها تومان به روزنامه هاي منحرف داده مي شود؛ اما پول کاغذ را که طبق قانون به هر نشریه بايد داده شود به يك روزنامه ي ديني نمي دهند. در صورت درخواست، براي آنها فوراً امتياز صادر مي شود؛ اما يك روحاني، يا استاد حوزه، شش ماه بايد کتابش بماند، آن قدر بايد اين طرف و آن طرف در روزنامه هاي ديگر فریاد بزند که آیا اجازه بدهند کتابش منتشر بشود يا نه، اين آزادي است؟!

اگر آزادي به معنای مطرح کردن مشکلات و پاسخ به آنها باشد، بزرگ ترين آزادي را که در هيچ مکتبي وجود ندارد، اسلام داده است، در قرآن داستاني در اين مورد داريم، وَ اِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلَغَهُ مَآمَنَةً ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ. (1) فَرْدِي در صف کفار است، مي گوید من سؤال و مشکلي دارم، سؤالش را مطرح مي کند، جوابش را بدهيم يا نه؟ اسلام مي فرمايد: اين شخص را رها نکنيد و به پناهگاهش برسانيد تا مسلمان ها از روي تعصب به او صدمه اي نرسانند؛ (اَبْلَغَهُ مَآمَنَةً). اين آزادي اسلامي است؛ اما بايد جايي باشد که وقتي حرفش

ص: 56

1- . سوره ي توبه (9)، آيه ي 6.

رازد، کسی جواب او را بدهد، نه این که زمینه برای اغوای دیگران باز شود؛ به عبارت دیگر اسلام می گوید: در يك صحنه ي كشتي بايد دو نفری که هم وزن هستند، آزادانه کشتی بگیرند؛ اما اگر بگویند: يك نوجوان دوازده ساله با يك مرد چهل ساله ي مجرّب كشتي بگیرد، نه اسلام اجازه می دهد و نه هیچ جای دنیا.

برای پاسخ دادن به سؤال، هیچ مرزی وجود ندارد؛ اما عقل و شرف انسانی و اهداف اسلامی، برای جلوگیری از توطئه، اجازه نمی دهند که از اموال مسلمین و فضای اسلامی، سوء استفاده شود و مردم را بی دین کنند یا علیه نظام توطئه نمایند.

n آیا این که بعضی می گویند که شما قبل از انقلاب در سیاست دخالت می کردید، درست است یا نه؟ اگر درست است بفرمایید که در کدام سمت سیاسی ایفای نقش می کردید؟ و آیا این که می گویند، جناب عالی از این که جدیداً توسط عده ای - که خود آنها از این وادی عقب نشینی کرده اند - به بحث های سیاسی کشانده شده اید، پشیمان هستید؛ آیا این سخنان درست است؟

2 راجع به گذشته ام هر چه بگویم، ممکن است بگویند که ادعایی است و پذیرفته هم نباشد و من شاهدهی هم ندارم. کتابی با نام «انتقام» - که مجموع چند نشریه ای است که در دوران پیش از انقلاب چاپ می شده است - آقای سیدهادی خسروشاهی که در حال حاضر نماینده و حافظ منافع ایران در قاهره هستند مقدمه ای بر آن نوشته اند. شما مراجعه بفرمایید، پاسخ سؤال اول خود را از آن جا بگیرید، و فرمایش های مقام معظم رهبری، آقای دکتر بهشتی، اسناد و مکاتباتی که با مرحوم بهشتی داشتم - الان خط ایشان را در اختیار دارم - و داستان گروهی به نام «هیئت

مدرسین» که منشأ پیدایش جامعه ی مدرسین شد - که به موجب آن اساس نامه ای که به خط بنده بود، عده ای گرفتار شدند - و در آن گروه، مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای امینی و مرحوم آقای قدوسی و عده ی دیگری مشارکت داشته اند، برسید.

ظاهراً سؤال این است که نقش یا سیمت بنده چه بوده است و چه کسانی در آن جا شرکت و چه کسانی نقش مؤثری داشتند؟ اگر خودم بگویم، تعریف خود کردن است و درست نیست؛ اما راجع به این که پشیمان شده ام، حضورم در این جلسه ها شاهد بر این است که چرا و تا چه اندازه پشیمان شده ام! بنده این کار را يك واجب شرعی برای خود می دانم و امیدوارم تا زنده هستم بتوانم از عهده ی این واجب الهی برآیم و - ان شاءالله - مرگم هم در همین راه و اگر خدا قبول کند به صورت شهادت در راه خدا واقع شود.

ص: 58

بخش دوم : پاسخ به سؤالات در مورد آزادي

اشاره

ص: 59

آزادي مورد نظر اسلام با آزادي غربي چه تفاوتی دارد؟

2 آزادي اسلامي و آزادي غربي، هم در منشأ و ریشه و هم در روینا و نتایج کاملاً با هم متفاوتاند:

1. آزادي در غرب برخاسته از خواستها و تمایلات نفساني انسانهاست. فلسفهي آزادي آنها اصالت انسان و خواسته هاي اوست و در این دیدگاه الحادي، انسان باید آزاد باشد و هر چه خواست انجام دهد. در این نگرش، آزادي منهاي خدا و دین، بُتي است مبتني بر انسانپرستي و طلبکار بودن انسان از خدا، و لذا آزادي و خواست انسان، مقدم بر دین، و ارزش آن فوق دین است؛ دین به عنوان يك امر سلیقهاي وقتي ارزش دارد که مزاحمتي با خواسته هاي فردي نداشته باشد. در این تلّقي، حکومت و قانون برخواست مردم استوار است، مردم هر قانون و حکومتي را

ص: 61

خواستند انتخاب می کنند و وظیفه‌ی حکومت و قانونگذار تأمین و حفظ هر چه بیش تر این نوع آزادی است.

در اسلام، اساس و ریشه‌ی آزادی در جهان بینی توحیدی است. در مفهوم آزادی اسلامی، توحید و عبودیت انحصاری خداوند، نهفته است. اسلام بر پایه‌ی معرفت توحیدی و انسان شناسی خاص خود، برای انسانها شخصیت و ارزش ذاتی قایل است و او را بنده‌ی هیچ کس غیر خدا نمی داند. هر کسی اسلام و مبانی آن را پذیرفت، انسان را آزاد می داند؛ آزادی که هم در بُعد اخلاقی و هم در بُعد حقوقی خود، ظهور پیدا می کند. در اسلام ارزش حیات انسان، در دینداری، عبودیت و اطاعت محض از خداست و ارزش آزادی به این است که خواست خداوند است، و او خواسته است که انسان با اراده‌ی آزاد خویش در مسیر حقی که دین ترسیم مینماید حرکت کند و به تعالی برسد. آزادی دینی تکلیفمدار است؛ انسان باید تنها از خداوند اطاعت نموده، به احکام و دستورهای او عمل نماید و حکومت و نظامی را بپذیرد که قانون و حاکمان آن از سوی خداوند تعیین شده باشند. آزادی اجتماعی و سیاسی مطلق، به این معنی که انسانها هر چه خواستند انجام دهند و هر قانونی را به دلخواه وضع کنند، وجود ندارد. تکلیفگیزی، مسئولیت پذیری و عدم قانونمندی، نشانه‌ی وحشیگری و جاهلیت است؛ در اسلام، تمدن و مدنیت به معنای پذیرفتن تکلیف و مسئولیت و قانونمداری است و آزادی دینی؛ یعنی رهایی انسانها از قید بندگی، حاکمیت و قانون غیر خدا.

2. در جهان بینی اسلام، انسان موجودی با استعدادهای فراوان است که با سیر در مراتب روحی و معنوی، توانایی رشد و تکامل بینهایت دارد و اگر خدا را بندگی و اطاعت نماید و تحت فرمان او باشد، کرامت و ارزش یافته، با فعلیت یافتن

استعدادهایش همه ی مسیرهای کمال برای او باز خواهد شد. تکالیف الهی در واقع برای رساندن انسان به حقّ اصیل خویش؛ یعنی همان کمال و سعادت جاودان است و آزادی او پرواز به افقهای کمال و اعتلای انسانی به معنای واقعی کلمه را تأمین مینماید؛ در مقابل، نفی تکلیف، و آزادی از بندگی خدا، انسان را اسیر نفس و پیرو شیطان میسازد و او را در طبیعت محصور کرده، از سیر در طریق تعالی باز میدارد؛ پس جوهرهی آزادی اسلام، رهایی از قید و بندهای نفسانی و اسارت بندگان، و آزادی غربی، عین اسارت و بندگی شیطان است.

3. آزادی در اسلام موهبتی است که انسان با آن، راه سعادت خود را برمیگزیند. اسلام منادی آزادی است که انسانها را در مسیر انتخاب سعادت و کمال خود، با رفع موانع و ایجاد شرایط، آزاد گذاشته است. مکتب اسلام هم به دنبال رفع موانع درونی است و هم در صدد رفع موانع بیرونی. موانع بیرونی آزادی، حکومتهای ناحق و قدرتهای ظالم، و موانع درونی، حرص و طمع و تبعیت از شهوات است و هیچ عاملی مانند شهوت و هوی و هوس، انسان را برده نمی کند. اگر انسان اسیر هوای نفس شد، نه قادر است اعمال نیک و سعادتآور انجام دهد و نه از آنچه که موجب شقاوت است، پرهیز کند و این بدترین اسارت است. در عوض، کسی که در پرتو دینداری و عبودیت خدا به آزادی درونی دست یافت، انجام کار نیک و ترك کار ناپسند برایش آسان است و این آزادی درونی به آزادی بیرونی خواهد انجامید. مکاتب غربی برای رفع موانع آزادی، تنها به عامل بیرونی، یعنی نفی حکومتهای دیکتاتوری میپردازند و در مقابل، زمینه ی اسارت انسانها را با دامن زدن به تمایلات و هوسها و آزاد گذاشتن آنها فراهم نموده، راه بدبختی آنها را هموار

می‌کنند و این مانع درونی، انسان را به ذلت در برابر ابرقدرتهای ظالم خواهد کشاند.

4. چون آزادی اجتماعی به سبک غربی هیچگونه مبنا و دلیل منطقی ندارد، کسی به خاطر آن فداکاری و از خودگذشتگی نمی‌کند. ولی از آنجا که آزادی اسلامی یک امر الهی است اولاً، هر شخصی خود را موظف می‌داند آن را همانگونه که خدا خواسته است بپذیرد و از تفسیر و تضییق و توسعه‌ی خود خواسته‌ی آن بپرهیزد و ثانیاً، دفاع و مبارزه برای حفاظت این ودیعه‌ی الهی را یک تکلیف و وظیفه‌ی دینی می‌داند.

5. اختلاف اساسی دیگر، در گستره‌ی قوانین و حد و مرز آزادی است. در عمل، هیچ جامعه‌ای دارای آزادی مطلق نیست و وجود قوانین برای اداره‌ی انسانها امری ضروری است و هر قانونی در ذات خود، محدود کننده‌ی نوعی آزادی است.

در غرب، قانون تنها ناظر به مسائل اجتماعی است؛ یعنی تنظیم و اداره‌ی جامعه را بر عهده دارد؛ تا انسانها در صحنه‌ی اجتماع بتوانند بدون برخورد و مزاحمت، به حداکثر خواسته‌های خود برسند و اگر کسی اسیر تمایلات و هوسهای خود شود و سعادت و مصالح دنیوی و اخروی خود و دیگران را به خطر اندازد، مانعی ندارد. قوانین نه تنها برای محدود کردن این نوع آزادی وضع نشده، بلکه اساساً قانونگذار چنین حقی را ندارد.

در اسلام، بین زندگی دنیایی و سرنوشت اخروی انسان، پیوستگی تنگاتنگی وجود دارد و همه‌ی اعمال و رفتار او در سعادت حقیقیاش مؤثر است. انسانها در همین دنیا سعادت و شقاوت ابدی خویش را رقم می‌زنند.

جامعه ای که هوی پرستی و پیروی از شیطان را آزاد بداند، جامعه‌ی مطلوب اسلام نیست و اسلام این را بردگی و اسارت انسان و مایه‌ی شقاوت او می‌داند نه آزادی؛ و از آنجا که اسلام خواهان سعادت و رستگاری انسان است، راه شقاوت او را تشریحاً بسته است. افراد حق ندارند منافع دنیوی و مصالح اخروی خود و دیگران را به خطر بیفکنند. بنابراین، قوانین اسلامی برای محدود کردن و جهت دادن به رفتار انسانها، در راستای مصالح دنیوی و اخروی آنها وضع شده‌اند و به صورتی گسترده، رفتارهای اجتماعی و فردی را پوشش می‌دهند و نقض این قوانین، همانند نادیده گرفتن قوانین اخلاقی و فردی، در آخرت، بازخواست خواهد داشت.

به طور خلاصه؛ آزادی اسلامی در مقابل آزادی غربی، موهبتی است که بر اساس توحید و عبودیت خدا بنا نهاده شده است و همراه با تکلیف و مسؤولیت پذیری، بر طرف کننده‌ی موانع بیرونی و درونی و مسدود کننده‌ی راه شقاوت بوده، گشایشگر راه کمال و فعلیت بخش تمام استعدادهای انسانی است.

جایگاه دین و آزادی و نسبت بین آنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی چیست؟

2 قانون اساسی یک سلسله قوانین نسبتاً ثابتی است که افراد با صلاحیت، متناسب با فرهنگ هر جامعه وضع می‌کنند. این قوانین، اساس و محور اداری جامعه شناخته شده، برای دوره‌های طولانی قابل اجرا هستند و با توجه به دوام و در امان بودن از تغییرات پدیداری، کلی و محدود می‌باشند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی که حاصل مبارزه‌ی طولانی و خونبار ملت ایران در سایه رهبری‌های خردمندانه‌ی امام خمینی (رض) بود، مردم مسلمان ایران با رأی

قاطع خود، ولایت خدا و اسلام را در قالب جمهوری اسلامی، برای اداری حیات اجتماعی خود، خواستار شدند.

با توجه به ضرورت قانون برای جامعه، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را - که به اعتراف کارشناسان و حقوقدانان از مترقیترین قوانین اساسی دنیا به شمار می آید - جمعی از مجتهدان و اسلامشناسان و نخبگان امت، تدوین کرده‌اند.

در آغاز این قانون، مقدماتی است که با توجه به مبناها و ارزشها و هدفهای جمهوری اسلامی، به معرفی ماهیت و رسالت قانون اساسی پرداخته است؛ هم چنین در رأس اصول آن همانند سایر قانونهای اساسی، اصولی کلی و کلیدی و تغییر ناپذیر - که اصول و قوانین دیگر، در چارچوب آن شکل میگیرند - گنجانده شده است. مطالعه ی آن مقدمه و بررسی این اصول کلی، جایگاه دین در قانون اساسی را به خوبی روشن میسازد.

رعایت اصول و ضوابط اسلامی و موافقت با احکام اسلام، نکته‌ای است که قانون اساسی، یکپارچه آن را نشان می دهد. بر این اساس هر قانونی که مخالف شرع و موازین اسلام باشد، دارای ارزش و اعتبار نخواهد بود. این نکته؛ به ویژه در اصل چهارم قانون اساسی با صراحت بازگو شده است:

کلیه ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این ها باید بر اساس اسلام باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه ی قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر، حاکم است و تشخیص این امر به عهده ی فقهای شورای نگهبان است.

در فصل اول قانون اساسی، اصول و مبانی دین اسلام به عنوان اصل کلی و مبانی قانون معرفی گردیده است. بر اساس مبانی اسلامی، در تئوری حکومتی اسلام، اعتبار اصلی قانون و مجریان آن از جانب خداست؛ زیرا حاکمیت و تشریح، مختص اوست و تنها کسانی که خداوند به آنها اجازه و اعتبار داده است می توانند به قانونگذاری و حکومت پردازند، که این امر بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) به منصوبین آنها که فقهای جامعالشرايط هستند واگذار شده است تا با استنباط قوانین اسلامی از منابع دین، یعنی، قرآن، سنت و عقل - که کاشف ارادهی الهی هستند - به اجرای این قوانین پردازند. در قانون اساسی، با بیان اختصاص حاکمیت و تشریح به خداوند و لزوم تسلیم در برابر امر او، نقش بنیادین وحی الهی در بیان قوانین، امامت و رهبری مستمر توسط فقهای جامعالشرايط به عنوان ولی فقیه و اجتهاد پویای آنان براساس کتاب و سنت، مورد اشاره قرار گرفته است. ولایت فقیه، نماد اسلامیت نظام بوده، مشروعیت نظام اسلامی ناشی از آن خواهد بود و در حقیقت، قانون اساسی از آن رو معتبر است که از منابع دین استخراج شده و به تأیید و امضای ولی فقیه رسیده است.

با توجه به مطالبی که گذشت، کاملاً روشن است که بررسی آزادی در قانون اساسی باید در حیطه ی منابع و مبانی دین اسلام صورت پذیرد. آزادی، عنصری شریف و یکی از بزرگترین موهبتهای الهی و شرطی برای تعالی و تکامل مادی و معنوی انسان است. اگر انسان از موهبت آزادی برخوردار نباشد و انتخاب دین و عمل بدان، بر او تحمیل شود، اعتبار و ارزشی نخواهد داشت؛ اما این موهبت الهی همانند دیگر نعمت ها، دارای حد و مرزی است و تجاوز از این حدود، موجب ضرر و از دست دادن موهبت الهی میگردد. آزادی مطلق در هیچ جامعه‌ای پذیرفته نیست

و تنها، تفاوت در عامل محدود کننده و نوع محدودیت است. طبیعی است که در نظر مسلمانان، دین اسلام تنظیم کننده رفتارهای انسان است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی همراه با مسؤولیت در برابر خداوند را یکی از پایه‌های نظام جمهوری اسلامی برشمرده و هرگونه استبداد، خودکامگی، انحصارطلبی و سلطه‌گری را مردود دانسته و منع آزادی‌های قانونی و مشروع و سلب حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش و قرار دادن آن در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص را ممنوع کرده است.

در قانون اساسی در هر اصل و بندی که از آزادی سخن به میان آمده است با قید قانونی و مشروع، همراه است و قانونی بودن و مشروعیت در نظام جمهوری اسلامی - همان طور که در اصول کلی قانون اساسی نیز آمده است - به اسلامی بودن آن است. حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش نیز در پرتو حاکمیت الهی مطرح است و ملت، این حق خدادادی را طبق اصولی که در قانون اساسی مندرج است و مطابق ضوابط و مقرراتی که خداوند مقرر فرموده است، اعمال می‌کند.

اگر کسانی به اسم آزادی و قانون اساسی به دنبال حذف یا کم‌رنگ کردن نقش ولایت فقیه، یعنی محور اسلامیت و اساس مشروعیت نظام اسلامی هستند، در واقع از وجود رهبری قانونشناس و عادل و توانا که دین الهی را به اجرا و ظهور درآورد بیمناک‌اند و میخواهند با خاموش کردن زبان گویای قانون اساسی، الفاظ آن را به رأی خود تأویل و تفسیر نمایند و در پناه آن، مقاصد خلاف قانون خود را تحقق بخشند و کسانی که قانون اساسی را حاکم بر دین و اسلام معرفی می‌کنند و بتی به نام آزادی در مقابل آن قرار میدهند، نه اسلام را شناخته‌اند و نه قانون اساسی را.

به طور خلاصه، مبدأ قانون اساسي يك اراده ي ديني بوده، رسالت و اهداف آن نيز در مجموعه ي دين تعريف مي شود؛ منابع و مباني آن، منابع و مباني دين، اعتبار و مشروعيت آن از دين و در تمام اصول و قوانين آن ضوابط و ارزشهاي ديني لحاظ شده است؛ بنابر اين، شناخت صحيح قانون اساسي و فهم اصول و محتويات آن تنها از دیدگاه دين حاصل خواهد شد.

راه تحقق آزادي ديني چيست؟

2 تحقق آزادي ديني، در گرو شناخت صحيح پايه هاي معرفتي اسلام، درباره ي جهان، انسان و کمال نهايي اوست. اساس اسلام، پرستش خداوند و اجتناب از طاغوت است و بالاترين ارزش و کاملترين وصف براي انسان، اين است که بندهي خالص خدا باشد و در پرتو بندگي خدا به همه ي کمالاتي که براي انسان متصور است برسد.

دين مسير عبوديت خداوند را ترسيم مي کند و به همه ي شؤون زندگي انسان، صفت الهي بخشیده و راه کمال را به روي او ميگشاید. در اسلام، آزادي، مقدمه‌ي حيات برتر انساني است. همه ي آزاديها براي دستيابي به حيات مادّي و معنوي، شايسته ي اوست و حيات روح، برتر و مهمتر از حيات جسم است و آزادي معنوي و دروني نيز برتر از آزادي بيروني و سبب و منشأ آن است. آزاد شدن انسان بر اثر بندگي خداوند حاصل مي شود؛ اگر انسان فقط بندهي خدا باشد، ديگر زمينهاي براي بندگي غير خدا نماند و اين آزادي در بعد فردي و اجتماعي بروز و ظهور ميابد.

بنابراین، اگر آزادی دینی در گرو عبودیت خداست و عبودیت خداوند ثمره‌ی دینداری است، راه حصول آزادی دینی در جامعه، تحقق هر چه تمامتر و کاملتر دین اسلام و اجرای همه‌جانبه‌ی احکام و قوانین آن است.

برطرف کردن موانع و ایجاد شرایط تحقق عینی اسلام، در واقع هموار کردن راه برای آزادی دینی است و خطرهایی که دین را تهدید می‌کند، آزادی دینی را نیز تهدید می‌کند. تحقق آزادی دینی، هم به صورت فردی و هم در عرصه‌ی اجتماعی، نیازمند تلاش علمی و عملی است. عدم اطلاع کافی از مبانی و آموزه‌های دین که از طریق منابع اصیل آن حاصل می‌شود؛ عامل مهمی است که انسان را اسیر اندیشه‌های التقاطی مینماید. باید اسلام را به خوبی شناخت و به تحکیم پایه‌های اعتقادات اساسی پرداخت و با افزایش و تعمیق فکر و نگرش اسلامی و به دور از التقاط، به تمام مسائل، از جمله آزادی اندیشید.

مانع دیگر آزادی دینی، دنیا پرستی و اسارت در دست آرزوها و هوسهاست. با این دل‌بستگی، هم شناخت حقیقت دشوار است و هم در صورت شناخت، پذیرش و بیان و عمل به آن به آسانی ممکن نمیگردد. راه گسستن و رها شدن از این بند، تزکیه و سعی در انجام هر چه بهتر تکالیف دینی و کسب اخلاق اسلامی است.

حکومت وظیفه دارد که در تمامی عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، بستری سالم برای کسب اندیشه‌ی صحیح و عمل صالح ایجاد نماید. بخشها و نهادهای فرهنگی کشور باید در جهت پاس داری از فرهنگ و ارزشهای اسلامی، با حرکتی عمیق و فراگیر، به مقابله با هجوم فرهنگی دشمن که عمده‌ترین تهدید علیه دین و آزادی است پردازند.

بزرگ ترین رسالت روحانیت در این زمینه، تبیین مبانی اندیشه ی اسلامی و روشن کردن فضا برای تشخیص مرز بین اسلام و کفر است، تا اندیشه های ناب اسلامی از افکار شرکآمیز و التقاطی و نوآوری های غیر دینی تمیز داده شوند.

در چنین شرایطی است که شناخت صحیح و امکان عمل به آموزه های اخلاقی و حقوقی دین و کسب آزادی دینی محقق خواهد شد.

ص: 71

رابطه ی دین و آزادی را بیان کنید.

2 واژه ی آزادی به صورت مشترك لفظی،⁽¹⁾ در علوم فلسفی، روانشناسی، اخلاقی و حقوقی به کار می‌رود. برخی از این معانی، بسیار به هم نزدیک و بعضی با هم متناقضند. وجود این معانی در صورت عدم اطلاع و دقت کافی، موجب خلط و نتیجه‌گیری نادرست خواهد شد. بهترین و ساده‌ترین راه برای بررسی نوع رابطهی دین و آزادی این است که ابتدا مفهوم واژه ی آزادی به روشنی بیان شود تا نظر اسلام درباره ی آن مشخص گردد.

آنچه که امروزه در مورد آزادی مطرح است عمدتاً ناظر به مباحث حقوقی و سیاسی است؛ یعنی افراد جامعه از نظر حقوقی تا چه حدی آزادند و چه رفتاری پیگرد قانونی ندارد و یا حکومت و دولت تا چه حدی می‌تواند در رفتار اجتماعی مردم محدودیت ایجاد کند؟ آیا دین نیز چنین محدودیتهایی دارد و می‌تواند آزادیها را محدود کند؟

در تعریف دین باید گفت: آنچه که اراده‌ی تشریحی خداوند به آن تعلق گرفته و خداوند آن را از بندگان خود خواسته است؛ دین نامیده می‌شود؛ یعنی مجموعه‌ای از عقاید، ارزشها و رفتارها که مطابق با قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام) و عقل بوده، انسان را به کمال نهایی می‌رساند.

شایان ذکر است که تمام اعمال و رفتارهای اختیاری انسان به نوعی در سعادت و کمال او نقیاً یا اثباتاً دخالت دارند و چنین نیست که هر کاری انسان را به کمال نهایی برساند؛ بلکه تنها رفتار و اعمال خاصی است که با سعادت و کمال او سنخیت دارد؛

ص: 72

1-1 . مشترك لفظی؛ لفظی که به صورت همزمان یا با فاصله ی زمانی به طور مساوی برای چند معنی وضع شده باشد؛ مانند لفظ «شیر» در فارسی و «عین» در عربی و

لذا دین در مورد تمام افعال اختیاری انسان، چه فردی و اخلاقی، چه اجتماعی و حقوقی، از جهت تأثیری که در سعادت و شقاوت او دارند حکم و نظر داده است و در واقع رعایت مصالح فردی و اجتماعی است که آزادی افراد را در اجتماع محدود می‌کند و دولت اسلامی موظف است که این محدودیتها را اعمال نماید.

اگر کسی دین را پذیرفت، در واقع این محدودیتها و عدم آزادی در بعضی زمینه‌ها را پذیرفته است و لازمی پذیرفتن دین، محدود شدن و جهت گرفتن آزادی‌ها در عقاید، افکار، رفتارها و ارزش‌هاست. اساساً خاصیت هر قانونی، اعم از قانون اسلام یا قانون بشری، محدود کردن آزادی است و تفاوت، تنها در نوع و اندازه‌ی این محدودیت‌هاست.

برخی افراد به منظور تضعیف حاکمیت دین و تئوری حکومتی اسلام، مسائل حقوقی و اجتماعی را از حوزه‌ی دین خارج کرده، آزادی را به عنوان اساسی‌ترین اصل که حتی وظیفه‌ی قانونگذار را تعیین می‌کند و ارزش آن فوق دین است، معرفی می‌کنند و برای رسیدن به مقاصد شوم خود، به شبهه افکنی و ایجاد تزلزل و تردید در مردم می‌پردازند و برای توجیه ادعای خود از آیات و روایات نیز بهره می‌گیرند. این گروه، از ابهام و لغزندگی واژه‌ی آزادی سوء استفاده می‌کنند.

گاهی با طرح آیات و روایاتی که اهمیت آزادی را می‌رسانند، نفی دخالت دین در امور سیاسی و اجتماعی را نتیجه گرفته، حکومت دینی را انکار می‌کنند؛ در حالی که اینگونه آیات، ناظر به آزادی تکوینی یا فلسفی است و بیانگر وجود اختیار و قدرت انتخاب برای انسان است نه آزادی حقوقی.

موارد متعددی در قرآن وجود دارد که حاکمیت دین و نفی آزادی تشریحی را بیان می‌کند. ارزش و اهمیت آزادی تکوینی به خاطر این است که انسان، آزادانه دین

حق و راه بندگی خداوند را انتخاب نماید و به وارستگی اخلاقی برسد؛ ولی اگر انسان این نعمت خداوند را در برآوردن خواسته های مادی و نفسانی به کار گیرد، از حیوانات نیز پستتر خواهد شد.

گاهی با بیان این که انسان خلیفه الله است و یا خداوند انسان را حاکم بر سرنوشت خویش قرار داده است، اصالت آزادی و نفی حکومت دینی را نتیجه میگیرند؛ اما مقام جانشینی خدا برای کسانی است که عالم به اسمای الهی هستند و صفات الهی را در زندگی فردی و اجتماعی خود به ظهور رسانده اند و صلاحیت اجرای قسط و عدل را در روی زمین دارا هستند. ابنای آدم نسبت به این مقام، بالقوه هستند و در پناه بندگی خدا و شدت اخلاص، این مرتبه از کمال، فعلیت خواهد یافت.

گاهی منظور از حاکمیت انسان بر سرنوشت خود، حاکمیت تکوینی است و بیانگر همان آزادی فلسفی است؛ یعنی، انسانها با اختیار خود، سعادت یا شقاوت خود را رقم میزنند؛ نه این که هرکاری خواستند انجام دهند.

اما حاکمیت بر سرنوشت در عالم تشریح چیست؟ بدیهی است خداوند برای انسان، هلاکت و شقاوت ابدی را به عنوان سرنوشت، رقم نزده است؛ سرنوشت انسان در عالم تشریح این است که با ارادهی خود و با پیروی از خداوند، به کمال و سعادت جاوید دست یابد و یک معنای حاکمیت بر سرنوشت خویش این است که هیچ کس حق ندارد انسان را از بندگی خدا و نیل به این هدف و رسیدن به کمال و مقامی که خداوند برایش در نظر گرفته است باز دارد.

آنچه که در قانون اساسی به عنوان حاکمیت انسان بر سرنوشت خود ذکر شده - با توجه به کارکرد واژه ی حاکمیت ملی - ناظر به روابط بین کشورها و موضع آنها

در قبال یکدیگر است؛ زیرا در قرن 18 و 19 میلادی، کشورهای استعماری با برخورداری از قدرت و امکانات خود به تصرف و تسلط بر دیگر کشورها اقدام مینمودند و خود را سرپرست و صاحب اختیار، و دیگران را برده‌ی خود میدانستند؛ به همین دلیل، مبارزات ضد استعماری و آزادی خواهی از سلطه‌ی بیگانگان رواج گرفت و اصل حاکمیت ملت‌ها مطرح شد؛ یعنی هر ملتی در برابر ملت دیگر، استقلال دارد و هیچ ملتی و دولتی نمی‌تواند خود را حاکم بر دیگران بداند.

بنابراین، بستر این واژه، چه در صحنه‌ی بین‌المللی و چه در درون یک جامعه، روابط انسانها با یکدیگر است؛ نه رابطه‌ی انسان با خدا. در قانون اساسی دهها اصل وجود دارد که بر حاکمیت الهی و اجرای قوانین اسلامی تصریح نموده است.

خلاصه اینکه، بیش تر شبهاتی که در این باب مطرح شده، با استفاده از مغالطه در لفظ آزادی و خلط بین معانی مختلف این واژه، به خصوص احکام مربوط به عالم تشریح و تکوین است. آزادی تشریحی، به این معنی که انسان حق داشته باشد که هر مرام و مسلکی را بپذیرد و از هر قانون و نظامی که پسندید پیروی کند، در اسلام وجود ندارد. همه‌ی شؤون انسان، دارای احکامی است که افراد باید رفتار خود را با آنها تنظیم نمایند و دولت اسلامی نیز موظف به اجرای احکام و قوانین حقوقی دین است و آزادی رفتار در محدودهای است که قوانین الهی اجازه دهند.

حد و مرز آزادی عقیده، اندیشه و بیان در اسلام چیست؟

2 تبیین آزادی انسان، متوقف بر شناسایی اوست و هر مکتبی بنا به تعریفی که از انسان دارد آزادی او را به گونهای معنا کرده است.

آزادي در معنای رایج فرهنگ غرب که در اعلامیه‌ی حقوق بشر نیز منعکس شده، به عنوان حق طبیعی انسان مطرح شده است. بهترین تعریف حق طبیعی عبارت است از: نیازی که مقتضای طبیعت انسان است و کسی نباید آن را نفی کند. چون انسان در این فرهنگ، موجودی خودرو و محدود به دنیا و طبیعت است، حق و نیاز او نیز با همین نگاه تعریف می‌شود و از نیازهای فطری و فرا طبیعی او برای زندگی جاوید خبری نیست.

از طرفی در هر جامعه‌ی ای تأمین حقوق طبیعی در چارچوب قوانین و ضوابط انجام می‌شود. در هیچ جامعه‌ای انسان حق ندارد به اسم آزادی، با تجاوز به حقوق دیگران و زیر پا نهادن مقررات اجتماعی، هر کاری که خواست انجام دهد. این ویژگیها و ارزشهای فرهنگی هر جامعه است که نوع محدودیتها و نحوه‌ی استیفای حقوق را مشخص می‌کند.

در فرهنگ اسلامی، تعریف حقوق انسان و چگونگی برآوردن آنها بر اساس مبانی اسلام و نگرش واقعی به انسان انجام می‌شود و بدیهی است که دستاوردهای این فرهنگ در نگاه به آزادی، از جمله آزادی عقیده و بیان، با دیگر فرهنگها متفاوت خواهد بود.

آزادی عقیده به این معنی که دریافت و پذیرش قلبی، قابل اکراه و اجبار نیست، سخنی درست است و در قرآن نیز در آیه‌ی «لا إكراه فی الدین»⁽¹⁾ به آن اشاره شده است؛ زیرا پیدایش يك عقیده مبتنی بر مقدمات و آگاهی‌هایی است که با وجود این مقدمات، آن عقیده حاصل خواهد شد و کسی قادر به جلوگیری از آن نیست. و چون پذیرش عقیده، امری درونی و قلبی است، در اختیار خود شخص بوده، قابل

ص: 76

1-1. سوره ی بقره (2)، آیه ی 256.

اجبار و اکراه نمی باشد؛ اما اسلام این سخن را که انسان آزاد است هر عقیده ای را بپذیرد و پذیرش آن عقیده در سرنوشت او بی تأثیر است، نمی پذیرد. از دیدگاه اسلام، تنها پذیرش باورهای حق و صحیح ارزش دارد و انسان باید تمام تلاش خود را برای رسیدن به حقیقت به کار گیرد.

اصلاح و تغییر يك عقیده ي باطل و یا کسب باور صحیح، با بررسی و نقد مقدمات و دلایل آن و تفکر صحیح و ارائه ي برهان، ممکن است. به همین دلیل خداوند در قرآن کریم در موارد بسیار و با عناوین مختلف به تعقل و تفکر، امر نموده است. تفکر و اندیشه، نعمتی الهی و نیروی درونی است که جوهر انسان را شکل می دهد و رشد انسان در گرو به کارگیری آن در مسیر صحیح است. هر چه بندها و موانع اندیشه برداشته شود، راه رسیدن به نتایج صحیح هموارتر میگردد؛ از این رو اسلام پیش از همه و بیش از همه بر آزادی اندیشه تأکید داشته و موانع و محدودیتهای آن را نیز عنوان کرده است.

- از موانع اصلی آزادی اندیشه، جهل و ناآگاهی است. تأکید و تشویق بسیار اسلام بر علم آموزی و کسب معارف صحیح برای رشد و گشودن بال اندیشه‌ی آدمی است. جهل و عدم اطلاع کافی از يك موضوع، باعث میگردد که اندیشه از دستیابی به تمام جوانب مسئله و تشخیص سخن صحیح و به دست آوردن نتیجه‌ی درست عاجز بماند؛ از این رو اسلام، خرید و فروش کتب گمراه کننده و شبههانگیز را جایز ندانسته و نشست و برخاست با کسانی که علیه آیات الهی و باورهای دینی به تبلیغ میپردازند و شنیدن سخنانشان را بر کسانی که تخصص و توان نقد و تحلیل و رد شبهات را ندارند، منع کرده است.

- مانع دیگر آزادي اندیشه، دلبستگیهای دنیایی و پیروی از هوای نفس است که اندیشه ی آدمی را از درك مقدمات و دلایل صحیح و دستیابی به نتیجهی درست و پذیرش آن باز میدارد. و در نهایت هوای نفس، این نعمت الهی را برای برآوردن مقاصد بیهوده و کسب رذایل به کار می گیرد.

اسلام با امر به تعلم و تزکیه خواسته است محدودیت ها و موانع اندیشه را برطرف نماید. با برطرف شدن این موانع، قلمرو اندیشه ی انسان هیچ محدودیتی نخواهد داشت و به کار بردن آن در هر زمینه ای برای کسب حقیقت، تأکید و تحسین شده است. حتی دلیل نهی از اندیشیدن در کنه ذات خداوند، این است که از گنجایش فکر بشري خارج است و اندیشه، هیچ راهی به آن ندارد و پرداختن به آن هیچ نتیجهای جز و همیّات و اتلاف نیرو و احیاناً گمراهی، نخواهد داشت.

به کارگیری اندیشه و پذیرش يك عقیده از حوزهي احکام حقوقي خارج بوده، در محدوده ی مسائل اخلاقي بررسی می شود؛ اما وقتی که در قالب گفتار و یا کرداری، ظهور و نمود بیروني پیدا کرد، با توجه به عنوانی که مییابد، حکم حقوقي خاص خود را خواهد داشت.

بیان نیز مانند هر رفتار دیگری دارای احکامی است؛ گاهی به عنوان تبیین و گسترش حق و هدایت انسان ها واجب بوده و کتمان آن حرام میگردد و گاهی تحت عنوان غیبت، تهمت، دروغ و اشاعه ی فحشا قرار گرفته و اجتناب از آن واجب می شود.

در جامعه ی اسلامی مانند هر جامعه ی دیگر، آزادي بیان به این معنی که هر چه خواست بگوید یا بنویسد وجود ندارد؛ هیچ عاقلی نمی پذیرد که به عنوان زادي، عملی بر خلاف ارزش ها و قوانین جامعه و در جهت تخریب و ضرر

زدن به افراد، انجام شود؛ ولی در فرهنگ های مختلف، نوع محدودیتها و شکل اجرای آن متفاوت است.

در فرهنگ غرب، چون حقیقتی و رای خواست اکثریت وجود ندارد و دین، امری سلیقه ای محسوب میگردد؛ لذا محدودیتهایی که اجرا می شود تنها در جهت منافع مادی است؛ اما در اسلام به این عنوان که مصالح مادی و معنوی و سعادت اخروی انسان ها را دنبال می کند، محدودیتهای آزادی بیان نیز در همین جهت اجرا می شود.

آزادی بیان اگر به شکل تبیین حقیقت، نشر علوم و معارف و اطلاع رسانی صحیح باشد و برای انتقاد سازنده و کمک به تشخیص قول احسن انجام شود، بلا اشکال و پسندیده است؛ همانگونه که در قرآن نیز سخنان باطل کفار و مشرکین برای تبیین حق نقل شده است. در عوض، تبلیغ علیه اسلام و قوانین الهی و مقدمات و ارزشهای دینی و فتنهانگیزی در هر شکلی که انجام شود، یقیناً حرام و ممنوع است و حکومت اسلامی وظیفه دارد که آزادی های مشروع را تأمین نماید و از اعمال نامشروع جلوگیری کند.

پس بیان، یک رفتار اجتماعی است و در اصطلاح کلی شامل همه ی ابزارهای رسانهای، اعم از: گفتاری و نوشتاری، صوتی و تصویری می شود؛ و از ویژگیهای انسان و نیز وسیلههای برای برقراری ارتباط فکری است که باید در جهت تعالی و رشد واقعی انسانها مورد استفاده قرار بگیرد؛ در غیر این صورت با توجه به ضرر و آسیبی که پدید می آورد مستحق مجازات خواهد بود.

2 انسان به طور تكويني موجودي آزاد و داراي قدرت انتخاب و اختيار است، ولي قلمرو اختيار او نامحدود نيست و هر كاري از دست انسان بر نمي آيد، بلكه اختيار او در محدودهي نظام علّي و معلولي و در چارچوب قوانيني است كه بر طبيعت حاكم است. هر چه انسان به قوانين طبيعت آگاهتر باشد و قدرت و توانايي بيش تري در به كارگيري و استفاده از آنها داشته باشد، دايره اي اختيارات و انتخاب او نيز گسترش مي يابد. اما آيا او حق دارد در همين محدودهاي كه علم و قدرت و امكان انتخاب برايش فراهم است، دست به هر كاري بزند و هر طور خواست رفتار نمايد، يا بايد حدّ و مرزهايي را رعايت كند؟

چنين نيست كه انسانها هر عملي را كه قادرند، انجام دهند. هر كسي بر اساس لذت و الم و يا منفعت و ضرر، بنا به تشخيص خود عمل مي كند؛ مثلاً خود را در آتش نمي اندازد و به سقوط از پرتگاه تن نمي دهد و...؛ از طرفي نيز ميدانيم كه در زندگي اجتماعي، براي برپايي و حفظ نظام جامعه، محدوديتهايي وجود دارد و هر كس به تشخيص خود نمي تواند عمل نمايد. و اين حدّ و مرزهايي است كه آزادي تكويني او را محدود مينمايد. قوانين تشريعي اعتباري و يا ارزشي - در قالب اخلاق يا حقوق - بر همين اساس شكل گرفته اند.

براي محدود كردن آزادي، با توجه به هدف زندگي فردي و اجتماعي انسان، ملاكهايي در نظر گرفته مي شود:

- برخي كه حيات انسان را در زندگي دنيايي خلاصه مي كنند و هدي و وراي لدايد مادّي براي آن نميشناسند، هيچ محدوديتي براي آزادي فرد به لحاظ نظري قابل نيستند.

- عدّه اي ديگر، ملائک محدوديت را عدالت مي دانند و معتقدند که انسانها به طور خدادادي به حسن عدالت و زشتي ظلم آگاه اند و اگر کسي بر اساس عدالت رفتار نمايد و از ظلم دوري کند، به سعادت در زندگي دست خواهد يافت.

نظريه ي اول، ناشي از يك ديدگاه شرکآمیز و خلاف تعاليم الهي و اسلامي است. نه زندگي انسان محدود به دنياست و نه هر عملي در راستاي سعادت واقعي اوست؛ لذا محدوديت آزادي تکويني انسان، بايد در جهت مصالح و سعادت دنيا و آخرت او شکل بگيرد و هر چه با هدف اصلي حيات که کمال و سعادت انسان است سازگار نبود، نهي و منع شود.

نظريه ي دوم اگر چه به صورت کلي صحيح است، ولي کارآيي چنداني ندارد و نمي تواند به محدوديتهاي فردي، جهت درستي ببخشد و اداره ي صحيح جامعه را ممکن سازد؛ زيرا اگر چه انسانها، به حُسن عدالت و قبح ظلم آگاه اند، ولي در گسترهي زندگي فردي و دامنه ي وسيع زندگي اجتماعي، تشخيص همه ي مصاديق ظلم و عدل، براي انسان ممکن نيست. به همين دليل، اختلافات زيادي در طول تاريخ و در جوامع مختلف، در تشخيص اين که چه چيزي ظلم يا عدل است رخ داده است؛ پس تعيين مصاديق ظلم و عدل، نياز به منبع و مرجع معتبري دارد تا بر اساس آن بتوان فارغ از اين اختلافات، رفتارهاي جامعه را در چارچوب قوانين تشريعي تنظيم نمود. اين مرجع و منبع معتبر، تنها دين و وحی الهي است و فقط خداوند علیم و حکيم است که به همه ي مصالح انسانها و ظلم و عدل رفتار آنها آگاه است و نيز توانايي و اين حق را دارد که آزادي انسان را با قوانين شريعت و برنامه ي جامع دين، براي به کمال و سعادت رساندن آنها محدود نمايد.

در نتیجه، ملاک آزادی انسان عدالت نیست؛ زیرا خود عدالت به تفسیر و تبیین نیاز دارد و این شریعت و دین است که هم عدالت و ظلم را مشخص می‌کند و هم حدود آزادی فردی و اجتماعی انسانها را در قالب احکام اخلاقی و حقوقی بیان مینماید.

آیا فردگرایی در فرهنگ غرب با اسلام سازگار است؟

2 نتایج و دستاوردهای نظری و عملی هر مکتبی بر پایه‌ی جهان‌شناسی و انسان‌شناسی آن صورت می‌گیرد. اگر دو مکتب در جهان‌بینی و هستی‌شناسی متفاوت باشند، آنچه که بر این پایه‌ها بنا می‌شود - گرچه در ظاهر و لفظ به یک نام از آنها یاد شود - تفاوت ریشه‌ای خواهند داشت.

بنای فرهنگ غرب بر اومانیزم استوار است؛ یعنی اصالت و محوریت انسانی که از مبدأ و معاد بریده است و چیزی جز خودش را نمی‌بیند و آنچه برای او اهمیت دارد، برآوردن خواسته‌ها و لذت‌های مادی و دنیوی است. جامعه نیز مجموع افراد انسانی و امری اعتباری است. پس در مسائل اجتماعی و حقوقی آنچه باید رعایت شود مصالح فرد و تأمین حداکثر خواسته‌های اوست و همواره مصالح و آزادی‌های فرد، تقدم و اولویت دارد. این همان فردگرایی است که به لحاظ نظری در غرب به آن استناد می‌شود. اگر چه در مقام عمل و اجرا، صد در صد، امکان تحقق ندارد.

از آنجا که این نظریه به پدید آمدن نظام‌های سرمایه‌داری و کاپیتالیستی انجامید - جامعه‌های که در آن اقلیتی سرمایه‌دار و قدرت طلب، زمام جامعه را به دست می‌گیرند و دیگر افراد جامعه را به دنبال خواسته‌های خود می‌کشانند - عده‌ای برای گریز از

ستمه‌های بسیار و تبعیض‌های ناروا در این نظامها، قایل به اصالت جامعه شدند و تقدم و اولویت مصالح جامعه را عنوان کردند؛ این گرایش نیز از همان بستر برخاسته بود و در نادیده گرفتن حقیقت و انکار مبدأ و معاد، مانند گروه اول، بلکه جلوتر بود. در نظام‌های مبتنی بر این نظریه، فرد که عنصر سازنده‌ی جامعه بود، مورد توجه قرار نگرفت و به نوعی استبداد در حکومت انجامید که با طبع اولی‌هی انسان و انتظارات فردی سازگار نبود و به همین دلیل، تاب نیاورد و طرد شد.

در جهان‌بینی الهی، انسان موجودی رها شده در دنیا نیست، بلکه خدا انسان را آفرید تا با بهره‌گیری از استعداد‌های خداداد، حیات محدود دنیا را مقدمه و زمینه‌ی سعادت جاودان آخرت بنماید.

سعادت و کمال انسان در قرب الهی است که با اعتقاد و عمل به تعالیم و دستورات دین حاصل می‌شود. در اسلام، جامعه، بستر رشد و زمینه‌ساز کمال انسان است. در این بستر، فرد در دوران زندگی، انواع قابلیت‌های خود را شکوفا نموده، سعادت خود را رقم می‌زند.

در مکتب‌های غیر الهی فردگرا، انگیزه‌های برای رعایت مصالح دیگران نیست؛ بلکه فرد در حدّ توان، دیگران را در جهت برآورده شدن خواسته‌های مادی خود به کار می‌گیرد. براساس جامعه‌گرایی نیز مبنای معقولی برای از خودگذشتگی و محرومیت فرد به خاطر منافع جامعه، وجود ندارد.

در جهان‌بینی الهی، سعادت و کمال فرد با تأمین مصالح جامعه گره خورده است. هر شخصی در خیرخواهی و دستگیری از بندگان خدا و فراهم کردن زمینه‌ی رشد و تعالی جامعه، به دنبال رضایت حق و کمال خویش است. خیرخواهی و مصلحت‌طلبی برای جامعه، نفع و خیر فردی نیز به دنبال خواهد داشت؛ لذا بر

خلاف جامعه گرایی سوسیالیستی، از خودگذشتگی برای نفع همگان، غیر منطقی و نامعقول نیست، و بر خلاف فردگرایی غربی، انسانهای دیگر را در خدمت هوسهای خود نمیخواهد؛ بلکه سعادت حقیقی را برای خود و دیگران طلب می کند. بالاترین جلوه ی این کار، ایثار و شهادت افراد مؤمن است؛ در عین این که بالاترین کمال را برای خود رقم میزنند به دنبال اصلاح و سعادت جامعه نیز هستند.

بر این اساس، در اسلام اصل این است که تا حدّ ممکن، خود افراد، داوطلبانه کارها و خدمات اجتماعی را به دست گیرند، تا همه ی فعالیتها، جنبه ی ارزشی یافته، به کمال آنها بینجامد، و در این نوع فردگرایی اسلامی است که افراد، صلاح و منفعت خویش را میجویند؛ در نتیجه، جامعه نیز به سلامت و صلاح میرسد و نوعی جامعهگرایی نیز محسوب می شود؛ زیرا کمال فرد در رعایت اولویت و تقدّم مصالح جامعه آشکار میگردد.

اسلام در کنار این آرمانگرایی، واقعگرا نیز هست. حکومت اسلامی که هدایتگر و زمینه ساز فعالیتهای مثبت فردی و متصدّی کارهای بر زمین مانده است، همواره در مسیر تأمین مصلحت همگانی سیر مینماید و حافظ مصالح کل جامعه است و هیچگاه اجازه نخواهد داد که عدهای سودجو و دنیاپرست، امکانات و سرمایههای جامعه را به سوی خود سرازیر نمایند و یا به مصالح معنوی جامعه لطمه وارد کنند که به تبعیض و فساد و مخدوش شدن ارزشها بینجامد؛ لذا برای سعادت همگان، آزادی این افراد را محدود مینماید.

در نتیجه، اسلام بر اساس اصول و مبانی حقّ خود، نگاهی آرمانی و در عین حال واقع بینانه نسبت به جامعه و فرد دارد که دستاوردهای آن با دیگر مکاتب، بسیار متفاوت است.

آیا آزادی تکوینی و انتخابگر بودن انسان با توحید افعالی سازگار است؟

2 توحید افعالی، در اصطلاح کلام و فلسفه ی الهی، به این معنا است که خداوند در انجام افعال خود، نیازی به یاور و کمک خارج از ذات ندارد و اگر هم کار به گونهای است که باید از راه سبب انجام گیرد، آن سبب را خود او می آفریند و سبب قرار می دهد.

از طرف دیگر، در باب توحید ذاتی و وحدت حقیقی خداوند، بیان شده است که: تنها هستی مستقل، وجود بینهایت خداست و غیر خداوند، همه، موجوداتی در طول هستی او، فقر محض و عین ربط به او هستند و هیچ موجودی در عرض وجود خداوند و مستقل از او نیست؛ لذا هر چه در هستی موجود شود، اعم از ذوات و شؤون آنها و حتی افعال اختیاری انسان، همه در حقیقت از خداوند و عین احتیاج به او هستند. بر این اساس، در فلسفه گفته می شود: «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و خداوند، فاعل حقیقی تمام افعال شمرده می شود.

مسئله ی اختیار و قدرت انتخاب انسان، امری بدیهی است و هر شخصی در خود مییابد که کارها را با انتخاب خود انجام می دهد و یا ترک می کند. اصل وجود شریعت و تکلیف، و عقاب و ثواب نیز با انتخابگر بودن انسان معنا پیدا می کند. با این حال، برای برخی گروهها، شبهاتی مطرح بوده که از حل آنها عاجز بودهاند و یا درک صحیحی از مسائل اساسی نداشته و در این باب نظریهای باطلی را ابراز کردهاند.

اگر هستی انسان، هستی مستقل و در عرض هستی خدا فرض شود، از آنجا که يك فعل را نمی توان حقیقتاً به دو فاعل در عرض هم نسبت داد، به ناچار، فعلی که

از انسان صادر میگردد، یا باید فعل خدا باشد و یا فعل انسان؛ آنچه که اشاعره را به جبر و معتزله را به تقویض کشاند همین تصور غلط و باور شرکآلود بود.

اشاعره در پی تبیین آیات و روایاتی که بیانگر فاعلیت خداوند در تمام مراتب هستی است، نظام علّی و معلولی را انکار نموده و افعال ممکنات را بیواسطه به خداوند نسبت داده‌اند. اینان خدا را تا حد ممکنات پایین آورده و متّصف به صفاتی که منزّه از آن است نموده‌اند و منکر فاعلیت انسان و قایل به جبر شده‌اند.

در مقابل، معتزله که میخواستند منزّه بودن خداوند از افعال و صفات ناقص انسانها و حکیمانه بودن شریعت و ثواب و عقاب را ثابت کنند، دست خداوند را در تأثیر و فاعلیت مطلق، بسته و انسان را تا حدّ مقام خدایی بالا برده و قایل به تقویض شده‌اند. در حقیقت، منشأ همه‌ی این نظرات باطل، مستقل پنداشتن هستی انسان بود.

اما بر اساس توحید که هیچ موجودی در برابر و همعرض هستی خداوند متصوّر نیست، نظریه‌ی مهمّ «الامر بین الامرین» در مکتب اهل بیت (علیه السلام) مطرح شد که بر خلاف معتزله و اشاعره، در عین این که خداوند را فاعل حقیقی تمام افعال می‌شمرد، او را از نقایص و صفات ممکنات منزّه می‌داند و انسان را فاعل و مسؤول اعمال خویش می‌شناسد.

توضیح این که: در فاعلهای طولی، اسناد حقیقی یک فعل به دو فاعل صحیح است و اگر همه‌ی موجودات را در طول هستی خداوند دانستیم، هر فعلی که از هر فاعلی سر بزند فعل خدا نیز هست؛ زیرا وقتی وجود خود فاعل، فقر محض و تعلق به خداست، همه‌ی آثار و شئون او نیز عین ربط به خدا خواهد بود.

فاعلهایی که در طول هستی خداوند قرار دارند، به یک تقسیم، دو گونه‌اند: دستهای از آنها دارای امیال و انگیزه‌های متفاوتند و فعل خود را از میان آنها

انتخاب می کنند و گروه دیگر، به خاطر عدم علم یا عدم انگیزه های مختلف، قدرت انتخاب ندارند؛ و انسان از فاعلهای دسته ی اول است که فعل خود را با توجه به انگیزه هایی که دارد، انتخاب می کند و هر فعلی را که انتخاب کند، در عین این که فعل خود اوست، فعل خدا نیز محسوب می گردد.

بنابراین، با توجه به معنای صحیح توحید و مؤثر بودن خداوند در تمام مراتب هستی و منزّه بودن از نقایص، نظریه های تفویض و جبر، محال و باطل می باشند و تنها فرض صحیح، فاعلیت حقیقی انسان در طول فاعلیت حقیقی خداوند است و اگر این معنا درست تصوّر شود، شبهات دیگری هم که در زمینه ی اختیار انسان مطرح است پاسخ خود را مییابد.

البته، تصوّر درست این مسائل، متوقف بر آشنایی با مطالب فلسفی است؛ (نظیر: وحدت حقیقی خداوند، مراتب تشکیکی وجود، انواع فاعلها، صفات واجب و ممکن و...) لذا برای تسهیل بحث، توضیح دیگری را با دو مثال درباره ی نحوه ی انتساب يك فعل به دو فاعل طولی، ذکر می کنیم:

اول این که، وقتی شخصی مشغول نوشتن است این کار هم به دست او نسبت داده می شود و هم به خود او، و اگر به هر دلیلی دست از نوشتن بایستد، باز، نوشتن به خود آن شخص هم نسبت داده می شود. مثال دیگر این که، در عرف جامعه، هرگاه شخصی ریاست گروهی را به عهده داشت، وقتی گروه، فرمان او را اجرا می کند، مردم کار انجام شده را هم به گروه و هم به شخص رئیس نسبت می دهند. حال اگر رئیس فرمان دهد که گروه از میان دو کار، هر کدام را که خواستند انجام دهند، مردم هر چه را که گروه انتخاب کند و انجام دهد، به رئیس نیز نسبت می دهند.

با توجه به این دو مثال، چون خداوند انسان را دارای اختیار و انتخابگر آفرید و انسان به طور تکوینی می تواند از میان افعالی که توانایی و علم و قدرت انجام آن را دارد، هر کدام را که خواست برگزیند، پس هر فعلی را که برگزید و انجام داد، فعل خداوند نیز محسوب می گردد و در عین حال، چون فعل انسان و نتیجه ی گزینش او نیز هست، در مقابل آن مسؤول خواهد بود و واژه ی مسؤولیت و تکلیف انسان، تنها در محدوده ی توانایی انتخاب او معنی می یابد.

آیا این حرف درست است که اسلام با آزادی سازگار است نه آزادی؟

2 آنچه در اسلام فراهم آمده است در جهت کمال و سعادت انسان است؛ لذا چیزی با اسلام سازگاری دارد که در این جهت باشد.

آزادی واژه ای اخلاقی است و در چند معنا به کار می رود:

معنای اول اینکه اگر انسان بخواهد انسانیت خود را شکوفا کند و به تکامل معنوی و تعالی روح برسد، باید از اسارت نفس حیوانی و تسلیم شدن در برابر خواهش های نفسانی و شهوت و غضب خود رهایی یابد. در اخلاق، این نوع آزادی، اصل و پایه ی دیگر فضیلتها به حساب می آید.

معنای دوم آزادی این است که انسان برای رسیدن به خواهشهایش خود را کوچک و حقیر نکند و تن به تملق، دروغ و ذلت ندهد.

معنای سوم این است که انسان، دارای سماحت (جوانمردی) و بخشش باشد، در امور ساده و جزئی، مناقشه نکند و با چشم پوشی و بزرگواری رفتار نماید. شاید این همان معنایی است که سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام حمله ی دشمنان به سوی خیمه ها

فرمود: «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید»؛ یعنی، این قدر پست نباشید که به زنان و کودکان، آسیب و اذیت برسانید.

مسائل و مفاهیم اخلاقی در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارند، اگر این مفاهیم مثبت، در انسان رشد کند و انسان از بند درون آزاد شود، در عالم بیرون نیز هرگز بنده‌ی غیر خدا نخواهد شد. به هر حال آزادی و وارستگی با این معانی، از تعالیم اخلاقی اسلام است.

لفظ آزادی دارای معانی بسیار متنوعی، از جمله همین وارستگی و آزادی است؛ لذا اظهار نظر درباره‌ی این سؤال مبهم که آیا اسلام با آزادی سازگار است یا نه؟ بدون مشخص کردن مفهوم و مصداق آزادی، ناممکن است.

اسلام، آزادی به معنی انتخابگر بودن را که آزادی فلسفی یا تکوینی است، می‌پذیرد. وجود دین و مسؤول بودن انسان به خاطر همین مختار بودن اوست. و نیز آزادی که در اصطلاح حقوق مدنی، در مقابل برده بودن به کار می‌رود به عنوان اصل اولی پذیرفته است. آزادی اجتماعی در اسلام تعریف خاصی دارد؛ یعنی هیچ موجودی غیر از خدا، حق حکومت و قانونگذاری برای بشر را ندارد و انسان نیز نباید اطاعت و امر و نهی غیر خدا را بپذیرد. اما آزادی به این معنا که انسان خود را مطلقاً مختار بداند و هر چه دلش خواست انجام دهد و از هیچ کس، حتی خدای متعال، فرمان نبرد و به هر قانون و حکومتی تن دهد، چون مخالف سعادت اوست، قطعاً خلاف اسلام است و هیچگونه سازگاری با آن ندارد.

خلاصه اینکه: معانی بسیاری برای آزادی مطرح است که برخی با دین اسلام سازگارند، بعضی با قیودی پذیرفته شده اند و برخی دیگر هیچگونه سازگاری با

اسلام نذارند؛ پس باید ابتدا مراد از آزادي مشخص گردد تا نظر اسلام درباره ي آن معلوم شود.

در زمان پیامبر اکرم(صلي الله عليه و آله) و حضرت علي(عليه السلام) اگر کسی عقیده ي غلطی ابراز میکرد با او چگونه برخورد می شد؟ آیا الآن هم همان طور است؟

2 گفتار و کردار و تقریر(1) پیامبر اکرم(صلي الله عليه و آله) و ائمه(عليهم السلام) از منابع دین اسلام، برای کشف احکام و آموزه‌های دینی است. آنچه فقهای تشیع به عنوان حقوق و تکالیف فردی و اجتماعی در کتب فقهی گرد آورده‌اند با مطالعه ي همه جانبه رفتار و کردار معصومین(عليهم السلام) بوده است. نشان اسلامی بودن يك نظام، اجرا شدن همین احکام فقهی است که اجتهاد پویا و مستمر، آن را تبیین می کند. و به همین خاطر است که سر سلسله‌ی نظام اسلامی باید در دست فقیه عادل باشد و الگویی حکومتی نظام جمهوری اسلامی، همان حکومت پیامبر اکرم(صلي الله عليه و آله) و امیر المؤمنین علي(عليه السلام) است و تمام سعی و تلاش ولی فقیه در اجرا و پیاده کردن احکام اسلامی، پدید آوردن نظام مطلوب و مورد رضایت معصومین(عليهم السلام) مطابق با شرایط زمانی و مکانی عصر کنونی است و ولی فقیه بهترین متخصص برای تحقق بخشیدن به این هدف متعالی است.

در قوانین حقوقی اسلام، کسی به صرف داشتن عقیده اي - هر چند غلط و باطل - مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد؛ گر چه در آخرت، در صورتی که از روی تقصیر باشد، بازخواست خواهد شد؛ ولی اگر همین عقیده، در قالب گفتار و یا رفتاری بروز نماید که موجب ضرر و تهدیدی برای دین و مصالح افراد و جامعه شمرده شود؛ به مقدار خطر و مفسده و ضرری که می آفریند، جلوگیری و مجازات را در پی خواهد

ص: 90

1-1. یعنی معصوم علیه السلام به شکلی، امری را مورد تأیید و امضای خود قرار دهد.

داشت؛ بنابراین، نحوه ی برخورد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) با اظهار عقیده ی غلط، به آثار این عمل، و حکمی که خدا برای آن در نظر گرفته است بستگی داشته و متفاوت بوده است.

عوارض یک عقیده ی غلط، گاهی جنبه ی فردی دارد و گاهی جنبه ی حقوقی و اجتماعی. ابراز آن، گاهی در مقام تحقیق و سؤال صورت گرفته است و گاهی برای انکار و تبلیغ سوء و ضربه زدن به دین و جامعه ی اسلامی.

در رفتار ایشان مواردی هست که با تعلیم و بحث و استدلال، به رفع شبهات و عقاید غلط افراد و گروهها پرداخته اند و در مواقعی هم با شدت و غلظت با صاحبان عقیده ی باطل مقابله نموده اند. جنگ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با سران کفر به خاطر رفتار ناشی از عقیده ی باطل آنان بود که نه خود ایمان می آوردند و نه اجازه میدادند دیگران مؤمن شوند. احکامی که در زمان حضرت علی (علیه السلام) نسبت به افراد مرتد و اهانت کنندگان به ساحت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اجرا شد، به خاطر گفتار و رفتار ناشی از عقیده ی غلط بود. جنگ حضرت علی (علیه السلام) با اصحاب جمل، معاویه و خوارج، همه به خاطر فتنهانگیزی و شرارت این گروهها بود که از اندیشه و باور ناصحیح نشأت میگرفت.

از طرف دیگر، افراد غیر مسلمان تحت حکومتشان که علیرغم داشتن عقیده ی باطل، با مسلمین زندگی مسالمت آمیز داشته، قوانین جامعه ی اسلامی را رعایت میکردند و برای اجتماع خطری نداشتند، از حقوق اجتماعی عادلانه برخوردار بودند و با کمال سماحت با آنها رفتار می شد. این بُعد دیگری از برخورد این دو بزرگوار، با عقیده ی غلط می باشد.

خوارج، گروهی بودند که به جای شناخت اسلام از مسیر صحیح آن، که تنها از طریق حضرت علی (علیه السلام) به عنوان کارشناس و خبره‌ی اسلام و قرآن می‌توانست انجام شود، از ولایت آن حضرت بریدند و طبق برداشت غلط خود از اسلام، عمل کردند. حضرت ابتدا با موعظه و بحث و استدلال به رفع شبهات و ردّ عقیده‌ی آنان پرداخت و از طریق علمی و نظری، قاطعانه پاسخ آنان را داد و هنگامی که شروع به فتنه‌انگیزی و تهدید جامعه و خطرآفرینی برای اساس نظام نمودند و به هشدارهای حضرت توجهی نکردند، به مقابله و قلع و قمع آنان پرداخت، به طوری که شمار کمی از آنان جان به در بردند.

حضرت امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) همانند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سایر ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام)، حقوق انسانی افراد را تا آخرین حد، رعایت مینمودند؛ حتی حقوق فردی خوارج را نیز نادیده نگرفته، خلاف دستورات اسلام متعرض آنان نشدند. در اسلام با مجرم به اندازه‌ی جرمش برخورد می‌شود، و سایر حقوق مجرم، محترم شمرده می‌شود. در اسلام، کیفر بیش تر یا کم تر از حد مقررات، تخلف به حساب می‌آید.

در دنیای کنونی غرب که این همه دم از حقوق بشر می‌زنند، اگر کسی یا کشوری، کمی از منافع مادی و دنیایی آنان را تهدید کند و یا به آن لطمه بزند، ظلمها و جنایتهای بسیاری در حق او مرتکب شده و از هیچ کاری برای مقابله فروگذار نمی‌کنند. در فرهنگ غرب، چون همه چیز در دنیا خلاصه می‌شود و جز به منافع مادی به چیز دیگری فکر نمی‌کنند، اگر کسی به معنویت و مصالح اخروی لطمه بزند و رفتار زشت و عقیده‌ی باطلی را بروز دهد، به شرط این که دنیای آنان لطمه نبیند آزاد است و کسی حق مقابله با او را ندارد و اسم این را آزادی عقیده و بیان

میگذارند؛ و در مقابل، هیچ حقی را در برابر منافع مادی خود به رسمیت نمی شناسد و رعایت نمی کنند.

ولی در اسلام، مصالح انسانها، تنها در امور مادی نیست؛ لذا قوانین جرم و مجازات نیز در این محدوده خلاصه نمیگردد. در عین حال اگر کسی جرمی را به هر شکل مرتکب شد، فقط در حد همان جرم و اجرای حکم خداوند برخورد می شود و بقیه ی حقوق او محترم است. در مبحث عقیده ی غلط نیز بدین گونه است که، اگر به گفتار و رفتاری منجر شود که برای مصلحت جامعه زیانبار باشد، بر اساس حکم خدا با آن برخورد می شود.

در جامعه ی ما کسانی که به غرب توجه دارند و دیدهاند که در آنجا با عقاید و رفتاری که به مصالح معنوی و دینی مردم لطمه میزند، برخوردی صورت نمی گیرد - به اصطلاح آزادی عقیده و بیان وجود دارد- گمان کرده اند این مسئله جزء حقوق افراد است و در ایران نیز، افراد مخالف نظام و اسلام، باید اجازه و امکان نشر و تبلیغ برای عقیده ی منحرف خود بیابند و به هتک و تضعیف اسلام پردازند و حتی برای تأمین حقوق مخالفان، باید از بیتالمال مسلمانان برای فراهم کردن امکانات تبلیغی آنان هزینه کنند؛ غافل از این که این موارد، در اسلام، جزء حقوق فرد نیست؛ بلکه حقّ جامعه ی مسلمانان است و از مصالح کلّ مردم است. حق فرد را باید به او داد؛ ولی نمی توان حقوق و مصالح جامعه ی مسلمانان را در اختیار عدهای افراد مغرض یا جاهل گذاشت و زمینه ی نابودی بنیان های فکری و دینی مردم و نظام اسلامی را به وجود آورد.

حضرت امیر المؤمنین، علی(علیه السلام) نیز چیزی از بیتالمال را صرف ترویج افکار باطل آنها نکرد و به عنوان رعایت حقوق افراد، مناصب حکومتی را میان اقلیتها

قسمت نکرد، تا حکومت اسلامی سالم بماند. وظیفه‌ی حاکم اسلامی، تبلیغ اسلام و دفاع از مبانی و عقاید اسلامی است و باید همه‌ی تلاش خود را در این جهت به کار گیرد. عقاید باطل و انحرافی از جانب قدرتهای شیطانی و سلطه طلب، آن قدر حمایت می شود که دولت اسلامی برای مقابله و رفع آن، هر نیرویی را به کار بگیرد کم است؛ چه رسد به این که به طور ناحق، امکانات جامعه‌ی مسلمانان را صرف زمینسازی برای رشد آن اندیشه‌های باطل نماید.

نتیجه این که تشخیص چگونگی برخورد با عقیده‌ی مخالف، متوقف بر شناخت حقوق فرد و اجتماع بر اساس مبانی اسلام، نحوه‌ی ابراز و اظهار رفتار صاحبان آن عقیده، اطلاع کامل از قوانین کیفری اسلام، تشخیص مصالح امت اسلامی و لحاظ شرایط زمانی و مکانی دارد و با توجه به این عوامل، حکومت اسلامی، نوع برخورد با عقیده‌ی غلط را تعیین خواهد کرد.

آنچه که تاکنون مطرح شد و مورد تأکید قرار گرفت، به طور عمده، در رابطه با اصول و مسلمات دین و حقوق جامعه و تهدید اساس و بنیان آن بود که جنبه‌ی حکومتی دارد و نیز مسئله‌ی روز است؛ اما در محدودهی مسائل خاص فردی، رفتار متقابل افراد با هم، در خانواده و محیط‌های کاری و سایر شؤون اجتماعی، احکام و قوانین خاصی وجود دارد که باید حسب مورد رعایت شود. از این موارد که بگذریم، مسئله جنبه‌ی اخلاقی پیدا می کند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) در این زمینه نیز الگو و اسوه هستند و رفتارشان باید سرمشق قرار گیرد.

در محیط‌های علمی، در بسیاری از موارد، ابراز عقیده‌های غلط، با بحث و استدلال قابل اصلاح است و باید از مجادله‌ی بیهوده، تخطئه‌ی بی‌مورد و بی‌احترامی پرهیز کرد و فقط با قصد کشف حقیقت به تبادل نظر و گفت و گو پرداخت.

در محیط خانواده و رفتار با مردم نیز رعایت اصول اخلاقی، عدم سوءظن، دلسوزی و مهربانی، خیرخواهی برای یکدیگر؛ راه نمایی کردن همدیگر و تلاش برای ایجاد محیطی صمیمی که زمینه‌ی رشد و تربیت صحیح است، لازم و بسیار مورد تأکید اخلاق اسلامی است. اولیا و بزرگان دین و مؤمنین واقعی، هم خود به آن پای بندند و هم دیگران را به رعایت این امور سفارش مینمایند.

حد و مرز آزادی در قانون مشخص شده است، پس چرا برخی به اجتماعات قانونی حمله می‌کنند؟

2 اصل و ارزش در جمهوری اسلامی، تبعیت از قانون و پیروی از احکام متعالی اسلام است، هرچه قوانین اسلام گسترده‌تر و کاملتر اجرا شود، موجب پیش رفت جامعه و زمینه‌ساز صلاح و سعادت آن خواهد بود؛ پس هر حرکتی که خلاف قانون و دستورات اسلامی صورت بگیرد محکوم است. از طرفی جامعه‌ی ما ویژگی و حساسیتهای فوق‌العاده‌ای دارد. این مملکت در شرایطی است که همه‌ی دشمنان آن در کمین هستند تا از اندک فرصت و کوچک‌ترین امکان نفوذ و رخنه استفاده نمایند و مشکلات اجتماعی و سیاسی ایجاد کنند و از همه مهمتر این که هجوم فرهنگی، نابودی بنیانهای فکری و عقیدتی مردم را نشانه گرفته است، و برخی گروههای جاهل یا مغرض برای دستیابی به منافع و مقاصد خود به این جریان کمک می‌کنند. جلسات و اجتماعهایی برگزار می‌کنند که در آن به تبلیغ علیه احکام و تعالیم اسلام و نظام دینی، زیر سؤال بردن دستاوردهای عظیم انقلاب و ضربه زدن به ارکان آن میپردازند؛ چون از ابتدا

می‌دانند که برای مردم مسلمان و شهید داده، دین و حکومت اسلامی از همه چیز مهمتر است و احساسات پاک آنها با اینگونه مجالس برانگیخته می‌شود؛ جلساتی که مقصود از آنها تحریک عواطف و احساسات مردم مؤمن و ایجاد جو ناآرام و تشنج است، تا بدین وسیله زمینه‌های روانی و فرهنگی برای بهره‌برداری و رسیدن به خواسته‌های نامشروع خود بسازند؛ گروه‌های حامی انقلاب را متهم کنند و یا چهره‌های مراجع امنیتی و قانونی و یا نیروهای حافظ نظام، نظیر بسیج و امت حزب الله را مخدوش نمایند و آنان را از کارآیی بیندازند. در گفته‌های خود، اجتماع‌های قانونی، اسلامی و مردمی، مثل نماز جمعه را تحقیر می‌کنند و کوچک جلوه می‌دهند؛ راه پیمایی مردم مسلمان و انقلابی را که به حمایت از ارکان نظام و اسلامی بودن این حکومت انجام می‌شود، غیر مردمی و حرکات فرمایشی لقب می‌دهند. این افراد در واقع به دنبال بیرون کردن مردم از صحنه‌ی حمایت از انقلاب هستند و می‌خواهند مردم را به راهی که خود می‌خواهند، بکشند و به ریاست و قدرت خود برسند؛ و افراد خود فروخته، از آنها می‌خواهند که پای دشمن را به این مملکت باز کنند. بعضی از اشخاص به خاطر تصفیه حساب‌های سیاسی و گروهی و یا به خاطر اندیشه‌های نادرست و مغرضانه، زمینه‌ی انجام چنین حرکاتی را برای آنان فراهم می‌کنند؛ در ابتدا شکل و قالب کار را قانونی جلوه می‌دهند ولی در عمل و اجرا، به تبلیغ علیه اسلام می‌پردازند.

در نظام اسلامی، هر دستور و رفتاری، اعتبارش را از اسلامی بودن خود می‌گیرد. اگر قانونی هم بر خلاف اسلام وضع شود، بیاعتبار خواهد بود. اجازه و دستور معارضه با اسلام از هر کسی صادر شود غیر قانونی است. ملاک قانونی بودن و یا نبودن اجتماعها نیز همین است. اگر اجتماعی به قصد فتنه جویی و قدرت طلبی به

هتک و حرمت اسلام پرداخت، غیر قانونی خواهد بود، اگر چه در قالب مقررات قانونی انجام شود.

البته در نظام جمهوری اسلامی، شورای نگهبان، حافظ اسلامی بودن قوانین است و تخلفها و اعمال غیر اسلامی مسئولان و گروهها باید به مراجع مربوط و قوه قضائیه ارجاع گردد. وظیفه ما این است که با احکام و تعالیم اسلام، خوب آشنا شویم و شرایط انجام وظیفه ی خود را در قالب امر به معروف و نهی از منکر بیاموزیم و حرکات قانونی را از غیر قانونی تشخیص دهیم. تمام حرکاتمان را در مسیر مصالح واقعی جامعه ی اسلامی جهت دهیم، تا خدای نکرده فساد و عوارض سوء، به دنبال نداشته باشد و با هوشیاری، فرصت سوء استفاده را از دشمن بگیریم. باید براساس پیروی از رهبری نظام، که محور وحدت و انسجام جامعه است عمل کنیم؛ و به طور گسترده، خواسته های به حق خود را از دستگاههای قانونی مربوط، طلب نماییم و افرادی که در انجام وظیفه ی خود در ادارهی مملکت اسلامی کوتاهی و یا غرض ورزی می کنند بازخواست نماییم.

پابرجایی، کارآیی و سلامت نظام، زمانی تضمین می شود که مردم مسلمان، حضور گسترده ی خود را در صحنه ی اجتماعی حفظ نمایند و نسبت به تخلفها حساسیت نشان داده، حمایت از اسلام و نظام اسلامی را سر لوحه ی فعالیتها ی خود قرار دهند.

بعضی عقیده دارند: با تسامح و تساهل، برخی از احکام اسلام را نادیده بگیریم تا اسلام طرف دار بیش تری پیدا کند. آیا این راه صحیح است؟

2 اسلام، آب حیات و چشمه ی زلالی است که خداوند رحمان آن را برای سیراب نمودن تشنگان حقیقت و پروراندن نهال انسانیت، از سرچشمهی فیض خود نازل کرده است. هر انسانی که به فطرت خود توجه نماید، آن را مطابق آرزوها و خواسته های حقیقی خویش و تنها راه سعادت خود خواهد دید. اگر کسی به هر دلیل از این آب حیات چشم پوشید و به مرداب متعفن و سراب هوسها دل بست، راه هدایت او، گلاکود نمودن چشمهی زلال دین نیست.

هرچه که اسلام بیان کرده و هر حکمی، چه درباره ی فرد و چه در زمینه ی اجتماع، صادر نموده است، ناظر به هدایت و اصلاح جنبه ای از شؤون حیات انسانی است. رسالت اسلام، فراهم آوردن همه ی زمینه ها برای تعالی جان انسانهاست. يك حزب یا فرد قدرت طلب دنیا زده نیست که به هر رنگی درآید تا طرفدار پیدا کند. اسلام راه و برنامه ی جامع و کامل دستیابی به سعادت است که اگر بخشی از آن آسیب ببیند و یا نادیده گرفته شود، در واقع، خدشه در سعادت انسانها و لطمه به جنبه ای از کمال آنهاست. برای ایجاد گرایش نسبت به اسلام، راه این نیست که این گوهر تابناک و سرمایه ی عظیم را ناقص و مکدر کنیم، بلکه باید پرده ی جهل را از چشم، و زنگار هوس را از دل زایل نماییم. اگر قرار باشد حکمی نادیده گرفته شود، تا افرادی به اسلام بگرایند، هر گروه از این افراد از بخشی از احکام ناخرسندند، برخی حرمت شراب را نمیخواهند، بعضی اختلاط زن و مرد را می پسندند، عده ای به ربا خوردن خو گرفته اند و همین طور نسبت به احکام کیفری و حقوق زنان و... بدین ترتیب، با حذف این احکام چه چیزی از مجموعه ی دین باقی میماند؟

در صدر اسلام، زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نهایت سختی و فشار از جانب کفار مکه قرار داشت، گروهی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و خواستار نادیده گرفتن برخی موارد شدند تا ایمان آورند و او را یاری کنند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سخن آنان توجهی نکرد، آیه نازل شد که:

به خاطر عصمتی که به تو ارزانی کردیم به سخنان آنان توجهی نمودی و اگر فقط اندکی به خواست آنان متمایل شده بودی، دو برابر عذاب دنیا و آخرت را به تو می چشاندیم. (1)

کسانی که دم از تسامح و تساهل در احکام دین میزنند، به دنبال این نیستند که اسلام طرفدار پیدا کند، بلکه میخواهند با حذف احکام اسلام، جاهلان یا مغرضانه، برای رسیدن به قدرت و ریاست، شرایط اجتماعی ایجاد کنند تا برخی را به دنبال خود کشیده، طرف دار درست کنند؛ یا در راستای هدف دشمنان اسلام، زمینه ی رخنه و نفوذ دشمن را فراهم کنند.

اگر در دین کاستی و زشتی وجود ندارد، باید علت عدم طرفداری از اسلام را بررسی کرد. یا تبلیغات سوء دشمن، چهره ی ناصحیحی از اسلام ترسیم کرده است، که باید با تلاش علمی و رفع شبهه ها چهره ی واقعی اسلام را آشکار کرد. و یا این که برخی، دل در گرو هواهای خویش دارند و دین را مخالف خواهش نفس خود میبندند و به همین جهت، نه تنها علاقهای به برقراری نظام اسلامی ندارند، بلکه با انواع توطئه ها سعی در براندازی آن دارند. در این صورت، باید ضمن فراهم کردن زمینه ی استفادگی حلال از نعمتهای الهی و ارضای صحیح غرایز، از توطئه های شیطان پرهیز برداشت و توطئه گران را رسوا کرد و عملاً ثابت نمود که راه سعادت انسان، اجرای کامل و صحیح قوانین متعالی اسلام است، تا در شرایط سالم اجتماعی،

ص: 99

امکان تلاش عملی برای رها شدن از خواسته های حیوانی فراهم شود و همه با چشم عقل و دل، حقیقت زیبای اسلام را بیابند، و اگر توصیه‌های برای تسامح و تساهل داریم آن را برای دشمنانی ذکر کنیم که از لجاج و عناد و کینتوزی و ضربه زدن به دین فروگذار نمی کنند.

آیا عالمان دین که خود را مدافع آزادی می دانند می توانند به نام دین، مانع آزادی شوند؟

2 خدای تعالی در قرآن مجید فرمان داده است که عده ای برای کسب معارف الهی و تقه در دین اقدام نمایند و سپس در جامعه به بیان و تعلیم اصول و احکام دین پردازند و با یادآوری معاد، مردم را از عاقبت کارهای ناشایست بیم دهند. افرادی که در راستای این فرمان الهی به تلاش علمی و عملی پرداخته و خود را برای انجام این رسالت الهی آماده کرده‌اند، عالم دینی نامیده میشوند.

خداوند از عالمان دین پیمان گرفته است که در برابر ستم ظالمان و پایمال شدن حقّ مظلوم سکوت نکنند. وظیفه ی آنها دفاع و حفاظت از مرزهای عقیده و ایمان مردم است. آنها به فرمان خداوند، این مسؤولیت را پذیرفته اند و در انجام وظیفه ی خویش نیز جز رضا و خشنودی او را طلب نمی کنند و هر سختی را در این راه بر خود هموار مینمایند.

عالمان دین، مدافعان حقیقی آزادیاند که با سعی در تربیت و تزکیه ی خود و دیگران، به دنبال آزاد سازی انسانها از بردگی هوی و هوس و بندگی غیر خدا هستند، تا همه بتوانند به قلّه ی کمال خویش اوج بگیرند. آنها که در سختترین

شرایط و با فداکاری و جانفشانی به تبیین حقایق پرداخته اند، بهتر از هر کسی به نقش آزادی در بیان حقیقت و هر آنچه که برای صلاح و کمال آدمیان لازم است واقف اند، آنها برای انجام وظیفه ی خود از همه ی کسانی که طالب حقیقت اند دعوت می کنند که آزادانه و در حضورشان هر مشکل و شبهه ای که دارند ابراز کنند تا با فکر و دل اقتناع شده، به راه حق بگردند.

آن آزادی ای که انسان را اسیر هوی و هوس مینماید و به او اجازه می دهد که خود را به ذلت بندگی غیر خدا گرفتار کند و یا در راستای اشاعهی فحشا و دامن زدن به خواسته های حیوانی باشد و یا جاهلانه و مغرضانه شبهاتی را مطرح کند که مردم از دین، یعنی تنها راه سعادت خود دست بردارند، در واقع آزادی نیست؛ بلکه دام شیطان است و موجب اسارت آدمی است و طبعاً عالمان دین، مخالف چنین آزادیای هستند.

آری! دشمنان اسلام تشخیص داده اند که پیش برد اهدافشان، تنها با ایجاد شك و شبهه در باورهای حق مردم میسر است؛ لذا با تحریک عدّه ای عالم نما و حمایت از افراد مغرض، به نام عالم دینی و یا در لباس عالم دینی، در صددند فضایی ایجاد کنند که شرایط عملی و زمینه ی نظری برای شکست نظام اسلامی فراهم شود. این افراد به اسم مدافع آزادی، جوی را حاکم می کنند که بیان مسلمات اسلام را دچار مشکل می کند و در نهایت قصد دارند فرصت تبیین و دفع شبهات و فتنه ها را از عالمان واقعی اسلام بگیرند.

در نتیجه اگر عدّه ای به نام دین، به گونهای عمل کنند که زمینه برای اسارت بیرونی و درونی انسان فراهم گردد و یا برای رسیدن به منافع مادی فردی یا گروهی

خود، محدودیتهایی را برای مردم اعمال کنند، مخالف اسلام و تعالیم متعالی آن می باشند.

جوانان عزیز باید مراقب باشند تا در دامی که به اسم آزادی، برای شکار آزادی حقیقی آنها گسترده شده است نیفتند. ما به عنوان یک مسلمان وظیفه داریم با تقویت آگاهی و شناخت صحیح از اسلام و آموزه های اصولی و احکام فردی و اجتماعی آن، مانع تحقق اهداف شوم دشمنان اسلام شویم و در مقابل این فتنه انگیزیها و اعمال پست شیطانی، با برخورد اصولی و صحیح، به دفاع و حمایت از اسلام و نظام اسلامی پردازیم.

آیا دین، مردم سالاری را می پذیرد؟ با چه شرایطی؟

2 مردم سالاری، ترجمه ی لفظ دموکراسی است که در عرف سیاسی، دارای تحولاتی بوده و معنای متفاوتی یافته است.

گاهی از دموکراسی به عنوان حکومت مردم نام برده می شود؛ یعنی مردم، خودشان در امور حکومتی، اعم از قانونگذاری و اجرای قانون و سایر شؤون سیاسی جامعه، نقش داشته باشند. مردم در زمان ما با شرکت در انتخابات برای تعیین نمایندگان در بخش های مختلف، دخالت و مشارکت خود را نشان میدهند.

امروزه معنای خاص تری از دموکراسی در اصطلاح قدرتهای استعماری و سلطه گر غرب رایج است که براساس آن، دموکراسی بر نظامهای لائیک و سکولار اطلاق می شود؛ این نوع دموکراسی به هیچ نحوی به دین اجازه نمی دهد که در شؤون سیاسی و اجتماعی دخالت نماید، حتی اگر خود مردم هم بگویند ما احکام و

قوانین دین را میپذیریم، این خواسته‌ی مردم، مخالف دموکراسی تلقی می‌شود. مخالفت با پیروزی اسلامگرایان در انتخابات الجزایر و سرکوب آنان و رفتاری که با اسلامگرایان در ترکیه صورت می‌گیرد و نیز مخالفتها و فشارهایی که در دو دهه‌ی بعد از انقلاب بر جمهوری اسلامی وارد آمده است، همه بیانگر این برداشت از دموکراسی است.

معنای دیگری که ذکر شده، این است که دموکراسی، شیوه‌ای برای رفع اختلافات بین گروههاست و بر اساس آن هر نظری که بیشترین رأی را بیاورد ملاک عمل قرار می‌گیرد.

اساس و محور دین عبارت است از: توحید، عبودیت خدا، پذیرش حاکمیت الهی و اطاعت از قوانین فراگیر و کامل آن. قوانین کلی الهی، با وحی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ شده و حاکمیت خداوند و قانونگذاری در شرایط متغیر، توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و منصوبین آنها انجام می‌شود. هر نقشی که مردم، حول این محورهای اساسی در اجرا و اطاعت از اراده‌ی تشریحی خداوند به عهده بگیرند، با دین سازگار خواهد بود و دین به عنوان برنامه‌ی جامع زندگی، با وضع احکام خاص اجتماعی، به بهترین شکل، مردم را به مشارکت در شؤون اجتماعی فراخوانده است.

براساس جهانبینی مادّی غرب، مبدأ و معاد جایگاهی ندارند و همه چیز در انسانمحوری و چارچوب محدود دنیا خلاصه می‌شود و انسان، آزاد است که به هرچه خواست و به هر قانون و حکومتی که مایل بود، تن دهد. به طور قطع، اگر دموکراسی بر این اساس بنا شود، با تعالیم دین سازگار نخواهد بود.

بنابراین، طبق معنای اول، با رعایت شرایطی که در نظام اسلامی برای حکام، قانونگذاران و مجریان قانون تعیین شده است، مردم می‌توانند در انتخابات شرکت

نموده، نمایندگان و افراد مورد نظر را برگزینند و مشارکت خود و حضور در صحنه‌های اجتماعی را به ثبوت برسانند؛ ولی اسلام با ملاک دانستن رأی مردم، - به گونهای که هرچه خواستند وضع نمایند، حتی اگر مخالف اسلام باشد - موافق نیست.

دموکراسی به معنی دوم را سلطه‌گران وضع نموده‌اند، تا مقاصد شوم خود را دنبال کنند و به طور بدیهی در تعارض کامل با دین است. در مورد دموکراسی به معنی سوم که شیوه‌ای برای حل اختلافات است، باید گفت: اگر دلیل شرعی و یا نظریه‌ی کارشناسی برای ترجیح یک طرف مناقشه وجود نداشت، در این صورت نظر اکثریت، مرجح و مقدم است، ولی در جایی که دلیل شرعی و رأی کارشناسی وجود دارد، باید مطابق دلیل یا نظر کارشناسی عمل نمود. پس این که نظر اکثریت به طور مطلق و در همه‌ی موارد بر نظر اقلیت مقدم باشد اعتباری ندارد.

خلاصه این که، دموکراسی یا مردم‌سالاری در بعضی از معانی، خود، مخالف نظر اسلام است و در برخی دیگر از معانی با شرط و قیودی که ذکر شد، قابل پذیرش است و در کشور ما نیز صورت عمل به خود گرفته است.

مقصود از آیهی «لا اکراه فی الدین» چیست؟ آیا به این معنی است که هیچ محدودیت و ممنوعیتی برای انسان نیست؟ در این صورت کیفرها و عذابهایی که در دین مطرح است برای چیست؟

2 انسان موجودی انتخابگر و دارای اختیار آفریده شده است و ارزش و کمال او در این است که با اختیار و گزینش خویش مسیر حق را پذیرفته و بپیماید. اسلام

به عنوان آخرین و کاملترین دین، مجموعهای از باورهای حق و احکام جامع و فراگیر است که عقیده و عمل به آن، سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.

پس قوام اسلام و ایمان، به اعتقاد و پذیرش قلب است و چنین اعتقادی با شناخت و آگاهی و با دلیلهای متقن و محکم و از روی اختیار حاصل میگردد و اکراه بردار نیست و از این روی، خداوند در آیهی «لا اکراه فی الدین» (1) اجبار و اکراه در دین را نفی نموده است.

بعضی خواسته اند از این آیه استفاده کنند که اسلام، طرفدار آزادی در انتخاب دین و عمل به احکام آن است؛ و چون آزادی، لفظ مشترک و دارای معانی متعددی است، زمینه ی اشتباه و مغالطه در آن وجود دارد. اگر آزادی به این معناست که انسان تکویناً می تواند راه سعادت خود را برگزیند و یا با انکار دین حق، به ذلت و شقاوت برسد، سخن صحیحی است و از آنجا که قوام دین، به اعتقاد قلبی است، اساساً اکراه و اجبار بر اعتقاد قلبی امکان ندارد. اما اگر منظور این است که در تشریح الهی، پذیرش هر دین و مسلکی آزاد است و خداوند اجازه داده و راضی است که انسان شقاوت و بدبختی خود را رقم بزند، سخن باطلی است. در شریعت، هرگز انسان آزاد نیست که هر مرام و مسلکی را خواست بپذیرد، و در قرآن تأکید شده که دین در نزد خداوند، فقط اسلام است. (2) و خداوند، به جز اسلام، هیچ دین دیگری را از کسی قبول نخواهد کرد. (3)

آنچه که به عنوان عقوبت و عذاب دنیایی و اخروی برای اعمال خلاف اسلام، بیان شده است، همه حاکی از این است که انسان از لحاظ تشریحی نمی تواند هر طور

ص: 105

1-1. سوره ی بقره (2)، آیه ی 256.

2-2. سوره ی آل عمران (3)، آیه ی 9.

3-3. سوره ی آل عمران (3)، آیه ی 85.

که خواست رفتار کند؛ اراده ي تشریعی و رضایت خداوند، تنها در پیمودن مسیری است که او برای سعادت بشر ترسیم نموده است؛ و در صورت تخلف، انسان هم دچار خسران و بدبختی دنیوی و اخروی میگردد و گاهی، استحقاق مجازات های قانونی پیدا می کند.

آیا جنگ های پیامبر (صلي الله عليه و آله) و آیات جهاد، با آیه ي «لا اکراه في الدين» سازگار است؟

2 دشمنان اسلام و برخی افراد ناآگاه، جنگهای پیامبر (صلي الله عليه و آله) و آیاتی را که در قرآن به جهاد و قتال با کفار ترغیب نموده است، به عنوان اکراه و اجبار کافران برای پذیرش دین تصوّر کردهاند و بر این اساس، اسلام را به عنوان دینی که با خون و شمشیر گسترش یافت، معرفی می کنند و از طرفی این آیات را معارض با آیهي «لا اکراه في الدين» نشان میدهند.

در پرسش قبل، در توضیح این آیه دانستیم که اصولاً اکراه و اجبار دین ممکن نیست تا خداوند با آیات جهاد، و پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) با جنگهای خود در صدد تحمیل دین بوده باشند؛ لذا پیام این آیات و هدف جنگهای پیامبر (صلي الله عليه و آله) امر دیگری است.

در اسلام چندین نوع جهاد مطرح است که برخی به طور آشکار رنگ دفاعی دارند و مورد بحث نیستند و آن قسم که عمدتاً محل بحث و اشکال است، جهاد ابتدایی است؛ یعنی، جهادی که پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) یا امام معصوم (علیه السلام) به طور ابتدایی و بدون این که در ظاهر، جنبه ي دفاعی داشته باشد به محلی لشکرکشی و جهاد نمایند.

قابل ذکر است که رسالت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) به عنوان پیامبر خاتم، رسالتي جهاني و براي تمام نسلهاي بشر است؛ او وظيفه ابلاغ دين را براي تمام انسانها از جانب خداوند به عهده دارد و بايد تا حدّ امکان، پیام حياتبخش دين را براي هدايت و تعالي، به انسانها برساند و در اين راه، مشکلات و موانع رسيدن ندائي حق به مردم و برپايي جوامع توحيدى را برطرف کند.

بزرگترين مانع ابلاغ و انجام رسالت، حکومتها و سردمداراني هستند که دين و تعاليم آن را مانع دنياطلبي و زياده خواهى خود مي بينند و اجازه و امکان تبليغ دين در محدودهى حکومت خود را به اوليائي دين نميدهند و اگر بتوانند، دين و دينداران را از بين ميبرند. بر اين اساس، پیامبر (صلي الله عليه و آله) با اقدام به جهاد و برچيدن بساط اين ستمگران، راه را براي رساندن پیام حق هموار مينمود و البته بعد از رفع اين مانع و آگاه شدن مردم، آنها آزادانه و با اختيار خویش اسلام مي آوردند و اجباري در کار نبود.

مثال پیامبر، مثل باغباني است که وظيفه اش رساندن آب به پاي گياهان باغستان وجود است، که اگر گل انساني شکفت و خواست از ارادهى خویش در جهت سعادت و کمال بهره ببرد، برنامه ي صحيح و کالمي در پيش او قرار گيرد و محروم نماند؛ گرچه ممکن است عدّه اي از اين برنامه استفاده نکنند؛ ولي به هر حال پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) بايد موانع رسيدن آب را از پيشاپا بردارد تا نارسايي از طرف باغبان نباشد. از اين موانع در قرآن به عنوان فتنه ياد شده است: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (1).

ص: 107

اگر این جنگ و جهاد، برای اکراه و اجبار به دین بود، در همان زمان، مسیحیان و یهودیان در محدوده ی حکومت حضرت (صلی الله علیه و آله) به سر نمیبردند و حضرت آنان را اجبار به اسلام میکرد، در حالی که به دستور قرآن، (1) با آنان به نیکویی رفتار مینمود.

در نتیجه، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به قتال با سردمداران کفر پرداخت، نه به خاطر این که ایمان بیاورند، بلکه مانع ایمان آوردن دیگران نشوند؛ لذا تعارضی بین آیات جهاد و عمل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با آیه ی «لا اکراه فی الدین» وجود ندارد.

اگر انتخاب دین آزاد است، چرا بعد از بلوغ فکری، انسان نمی تواند دین خود را انتخاب کند و باید بر دین آبا و اجدادش باشد و در غیر این صورت، مرتد محسوب می شود؟

2 کسانی نزد خداوند، دیندار و مؤمن محسوب میشوند که قلباً دین را پذیرفته، در درون خود به آن اعتقاد داشته باشند. با اجبار و اکراه ممکن نیست دین به دل و روح کسی راه پیدا کند؛ و تنها در اختیار خود فرد است که چیزی را از لحاظ قلبی رد یا قبول کند. آزادی در انتخاب دین به همین معناست؛ یعنی انسان باید با اختیار خودش دین را بپذیرد.

توضیح این که، رسیدن انسان به کمال و سعادت دو شرط دارد: یکی این که، در پیش روی خود، راه حق و صحیحی داشته باشد که به سعادت منتهی شود و دیگر این که، انسان با اختیار خودش این راه را انتخاب کند و بپیماید. چون خداوند این نوع کمال خاص را که از طریق انتخاب به دست می آید برای انسان اراده کرده است

ص: 108

1-2. سوره ی ممتحنه (60)، آیه ی 8.

و این سعادت را برای او می‌خواهد، پس به انسان قدرت انتخاب داده و در دنیا زمینه و شرایط اعمال اختیار را برای او فراهم کرده است و از سوی دیگر، راه حق و نقشه‌ی مسیری را که از بین راه‌های باطل به صلاح و رستگاری او منجر می‌شود، در مجموعه و برنامه‌ی کاملی به نام دین عرضه نموده و به انسان فرمان داده است تا نعمت اختیار و انتخاب خود را در پذیرش و عمل به تعالیم دین به کار گیرد و از این راه به کمال واقعی خود برسد و اگر انسان این نعمت را در غیر آنچه که خداوند فرمان داده است به کار بگیرد، مسؤول و معاقب خواهد بود.

در اصطلاح، به نیروی اختیار و قدرت انتخاب، آزادی تکوینی؛ و به خواست و فرمان خداوند، اراده‌ی تشریحی گفته می‌شود؛ بنابراین، از لحاظ تشریحی، انسان آزاد نیست که از آزادی تکوینی خود، در غیر مسیر حق استفاده نماید و هر آیین و مسلکی را بپذیرد؛ به عبارت دیگر، آزادی در انتخاب دین، یعنی انسان با اختیار خود باید دین حق را بپذیرد نه این که حق دارد هر دینی را که خواست انتخاب نماید.

حال اگر با اختیار خود دین دیگری را پذیرفت، هم در آخرت و هم در دنیا به لحاظ احکام حقوقی و اجتماعی اسلام مسؤول است و با توجه به خصوصیات و موارد، احکام صادر شده از سوی خداوند درباره‌ی او اجرا خواهد شد.

نکته‌ی دیگر این که، انسان فطرتاً حق پذیر است؛ یعنی اگر به حقیقت چیزی یقین پیدا کرد، فطرتش آن را خواهد پذیرفت. آموزه‌ها و باورهای اصلی دین و دلایل و مقدمات این باورها، چنان صریح و روشن است که هر شخصی با سلامت عقل و بیداری فطرت، آن را واقعی و یقینی و مطابق آرزوهای حقیقی خود یافته، مشتاقانه خواهد پذیرفت.

یکی از معانی فطری بودن اسلام همین است؛ یعنی چون دین حق و مطابق واقع است، فطرت پاک انسانی آن را قبول می کند. لذا برای دیندار شدن، اولین قدم، آگاه شدن از حقیقت دین است و باید علم و یقین پیدا کرد که دین اسلام حق است. عمده ترین راه وصول به علم و یقین و یافتن حق، تعقل، تفکر و اندیشه است. به همین خاطر است که قرآن، سراسر، دعوت به تفکر و تدبّر و تعقل است. و به خاطر همین، در اول هر رسالهی عملیهای گفته شده است که اصول دین باید بر پایهی علم و یقین بنا شود و تقلید کافی نیست.

بنابراین، اسلام به عنوان دین حق، باکی از تعقل و اندیشه ندارد، بلکه درباره ی آن بسیار تشویق و تأکید کرده است. خدا می داند که دین او حق است و انسان با تعقل حق را خواهد یافت؛ لذا امر و تشویق به تعقل مینماید. در مقابل، دنباله روی آبا و اجداد و پیروی کورکورانه، بسیار مذمت شده و مطرود است. البته انسان بعد از یافتن حق، ممکن است به خاطر دلدادگی به دنیا و چشم بستن بر فطرت خود، دین را نپذیرد که نتایج آن را هم خواهد دید.

اما حکم ارتداد که موجب شبهه گشته است، به خاطر منع از تفکر و تعقل نیست، بلکه حکمتهای دیگری دارد که به برخی از آنها میپردازیم.

اگر چه يك مسلمان با عقل و یقین می داند که خداوند حکیم نسبت به مصالح بندگان خویش از همه آگاهتر و دلسوزتر است؛ «انّ الله بالناس لرؤف رحيم»(1)؛ لذا در پذیرش حکم خداوند، اگر چه به علت و حکمت آن پی نبرد، تردید نمی کند؛ «ذلکم حکم الله یحکم بینکم و الله علیم حکیم».(2)

ص: 110

1-1. سوره ی بقره (2)، آیه ی 147.

2-2. سوره ی ممتحنه (60)، آیه ی 10.

در اصطلاح، مرتد به کسی گفته می‌شود که بعد از قبول اسلام، با بلوغ و سلامت عقل و از روی عمد و اختیار، به گفتار و کرداری در جامعه دست بزند که بیانگر تکذیب، استهزا و تبلیغ علیه اسلام و ضروریات دین باشد.

مرتد دارای اقسامی است و همه‌ی آنها دارای حکم یکسان نیستند. شدیدترین حکم و مجازات درباره‌ی فردی است که بعد از تولد و بلوغ در خانوادهی مسلمان، مرتد شود؛ بنابراین، احکام ارتداد در مورد کسانی که رد و انکار خود را آشکار نمی‌کنند نیست و تجسس در حریم فردی و تفتیش عقاید نیز حرام است. هم‌چنین کسانی که انکار یا شک خود را به صورت سؤال و در مقام تحقیق، نزد عالمان دین طرح نمایند بی‌اشکال است و عالمان دین وظیفه دارند که به حل مشکلات و پاسخ به سؤالهای او بپردازند. احکام ارتداد علیه کسانی است که آشکارا اعلام ارتداد نموده، اصول مسلم دین را انکار کنند و یا نسبت دروغ به آن بدهند و به تبلیغ و استهزا علیه آن بپردازند.

اثبات حکم ارتداد و اجرای آن، همانند دیگر احکام جزایی اسلام، منوط به تحقق شرایطی است و در عمل، در موارد بسیار محدودی، این احکام به اجرا میرسند و شاید سالیانی بگذرد و موضوعی برای آن یافت نشود؛ لذا کارآیی این حکم را نباید فقط به لحاظ مجازات یک فرد نگریست، بلکه این احکام ناظر به مصالح جامعه هستند و اصل وجود چنین احکامی جامعه را از آسیب حفظ نموده، اثرهای روانی و اجتماعی مطلوبی به جای می‌گذارد که در جهت تعالی جامعه به کار می‌آید. مطالعه‌ی این اثرها، بعضی از حکمت‌های تشریح این احکام را مشخص خواهد کرد که از جمله، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

يك. پایه و اساس جامعه ي اسلامي، دين است و تمام فعاليت هاي اجتماعي و فردي بر محور دين انجام مي شود. دين مانند روح زندگي بخش در همه ي زواياي جامعه ي اسلامي حضور دارد. هر صدمه اي كه به جاگاه رفيع دين وارد شود، اساس جامعه را به خطر مي اندازد. اگر انكار، تكذيب و استهزاي دين، به ويژه توسط مسلمانان صورت گيرد، شبهه و ترديد و عدم پايبندى نسبت به دين در ميان جامعه ي اسلامي رخنه و رشد مي كند. دشمنان اسلام كه همواره به دنبال نفوذ و ضربه زدن به دين هستند، اگر اين راه را باز ببينند، با به كار گرفتن و جذب افراد سست ايمان و كشاندن آنها به كفر، براي خارج كردن دين از جاگاه خود و بي اهميت نمودن آن، اقدام خواهند كرد و جامعه ي اسلامي با از دست دادن اين سرمايه ي عظيم به نابودي كشيده خواهد شد. اسلام كه دين جامع و كامل است با تشخيص درست اين نقطه ي آسيب پذير، با وضع حكم ارتداد به مقابله با كساني كه در صدد ضربه زدن به دين هستند پرداخته، ايمان و باورهاي حق مردم را در حصار امن قرار داده و با حفاظت از سلامت جامعه، زمينه را براي رشد و سعادت افراد آن فراهم کرده است.

دو. اثر رواني و اجتماعي ديگر اين حكم، بالا بردن اهميت و ارزش دين است. دين براي انجام رسالت خود بايد در جامعه جاگاهي رفيع داشته باشد؛ همانند حكم قصاص و مجازات سارق كه حالي براي افراد جامعه فراهم مي كند كه نه تنها به قتل و سرقت دست نميزند، بلكه جان و مال ديگران براي آنان احترام پيدا مي كند و در جهت حفظ آن ميكوشند. حكم ارتداد كمك مي كند تا دين در نظر مردم كه از منزلت و ارزش نظري و عملي آن آگاه نيستند، جاگاه و ارزش واقعي خود را بيابد؛ و فوايد بسياري از اين طريق حاصل مي شود. اگر دين در نظر مردم،

مهم و ارزشمند شد، توجه خاصی به آن مبذول میدارند؛ آن را آسان از دست نمیدهند؛ به دنبال آگاهی و اطلاع صحیح از آن بر میآیند و با طرح نظرات پخته و سنجیده، به رشد عملی و آگاهی میرسند و این چراغ هدایت را از تیرگی و خاموشی حفظ می کنند.

سه. حکمت دیگر این حکم با توجه به نکته ای که گذشت به دست می آید. بیان کردیم که تشخیص و پذیرش دین حق با سلامت عقل و بیداری فطرت امکان مییابد. خداوند با وضع حکم ارتداد، هم ملاکی برای سنجش عقل قرار داد و هم عاملی برای بیداری فطرت. عامل مهم بیداری فطرت، یاد مرگ است. اسلام هنگام ظهور، با یاد مرگ و آیات قیامت آغاز کرد و علمای اخلاق هم یاد مرگ را عامل اساسی در بیداری و سلوک می دانند.

دین حق، دینی است که مسئله مرگ را برای انسان حل می کند، اسلام با معرفی مرگ به عنوان پلی برای گذر از دنیای محدود زمانی به سرای جاوید آخرت و بیان رمز سعادت دو جهان، مسئله مرگ را به خوبی حل کرده و این در کلام و سیره ائمه (علیهم السلام) و مؤمنین واقعی کاملاً مشهود است.

از سوی دیگر، در نزد خداوند، قیمت و ارزش دین، تمام هستی و دارایی انسان است و این نیز در سیره معصومین (علیهم السلام) و مؤمنان آشکار است؛ به ویژه حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) که هستیاش را برای حفظ دین فدا کرد و عقل حسابگر، این قیمت را جز برای دین حق نخواهد پرداخت.

خداوند حکیم با وضع این حکم، چراغی فراروی افرادی که در صدد تحقیق و انتخاب دین و یا در معرض ارتداد هستند، قرار داده است که با فطرت بیدار ببینند آیا آنچه بر میگزینند، مشکل مرگ را حل می کند؟ و با نیروی عقل بسنجند که آیا راهی

که انتخاب می‌کنند، ارزش آن را دارد که همه ی هستی خود را برای آن بدهند؟ به این ترتیب خداوند با لطف خود این افراد را به سوی دین حق هدایت می‌کند و آنها را وامیدارد که با تحقیق و اطلاع درست بیابند که جز اسلام، دینی مقبول خدا نیست و با یقین، اسلام را بپذیرند.

نتیجه این که، خداوند با وضع حکم ارتداد، نه تنها راه تفکر و انتخاب را نمی‌بندد و انسان را مجبور به دینداری نمی‌کند، بلکه با این حکم او را وادار به تفکر و تحقیق می‌کند و انسان را در تشخیص راه حق یاری می‌دهد تا با اختیار خود آن را بپذیرد.

حال اگر کسی پس از شنیدن ندای فطرت و آشنایی با اسلام، خواسته ای نفسانی خود را ترجیح داد و به خاطر جاذبه های مادی، حاضر شد به حیثیت نظام اسلامی و بهترین سرمایه و ارزشمندترین گوهر جامعه، لطمه بزند و وقیحانه به رجز خوانی و انکار و تکذیب دین پردازد و با حیات ظاهری خود در صدد نابودی حیات واقعی جامعه برآید، نجات و صلاح جامعه و علاج خود او در اجرای حکم خداست، که هم او از شقاوت بیش تر و هم جامعه از شر او خلاصی یابد و هم آثار و فواید وجود چنین حکمی در جامعه بقا و تداوم یابد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

